

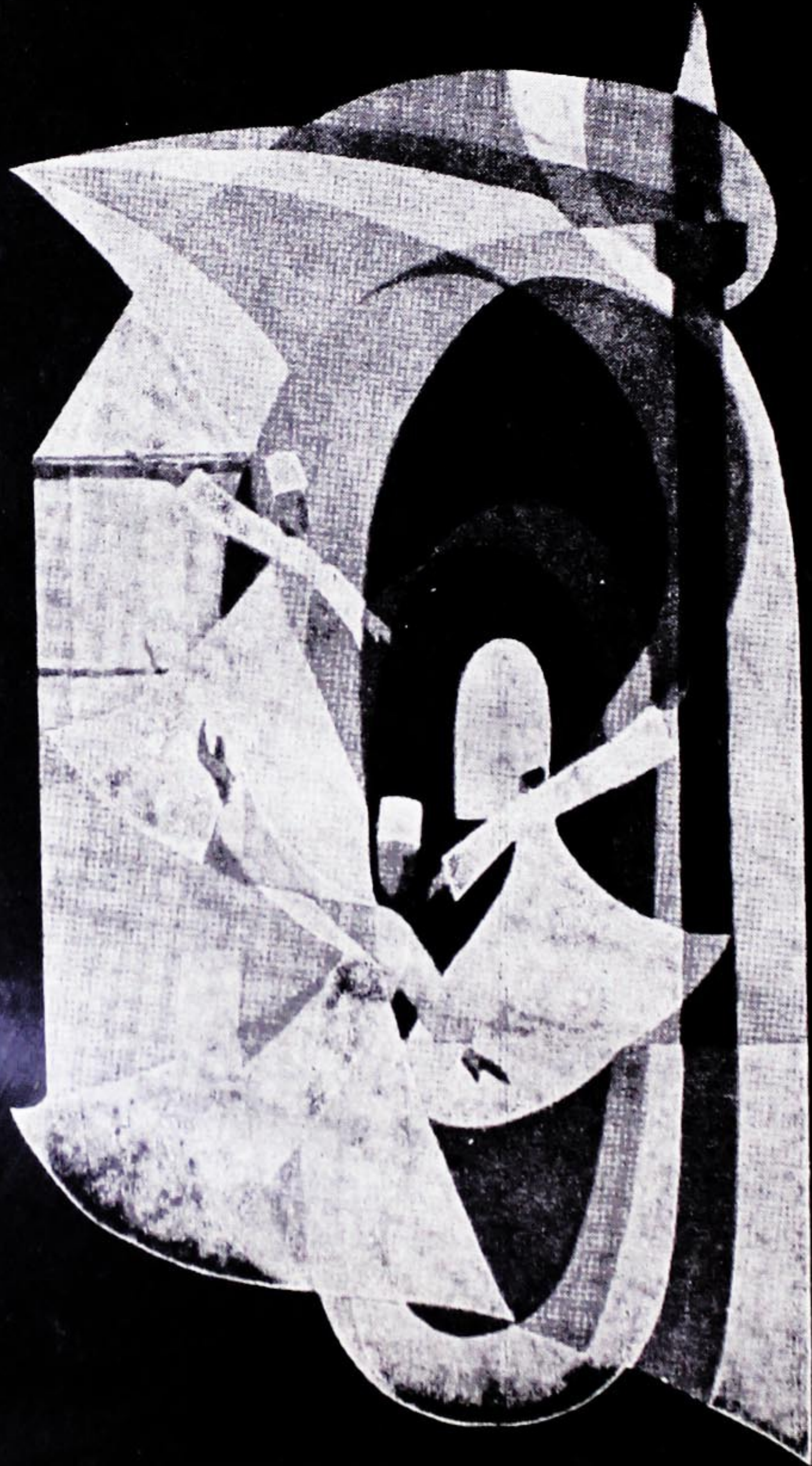


انتشارات دانشگاه تهران

۱۷۶۶
چاپ سوم

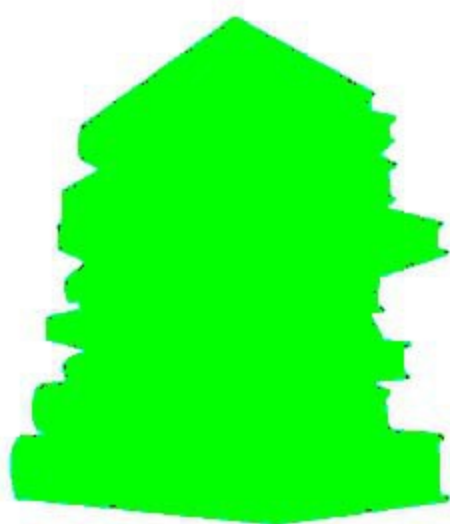
ع در تصوف

تألیف: دکتر اسماعیل حاکمی



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





انتشارات دانشگاه تهران

شماره انتشار ۱۷۶۶

شماره مسلسل ۲۶۹۴

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار بهمن ماه ۱۳۶۷

تیراژ چاپ ۳۰۰۰ نسخه

چاپ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

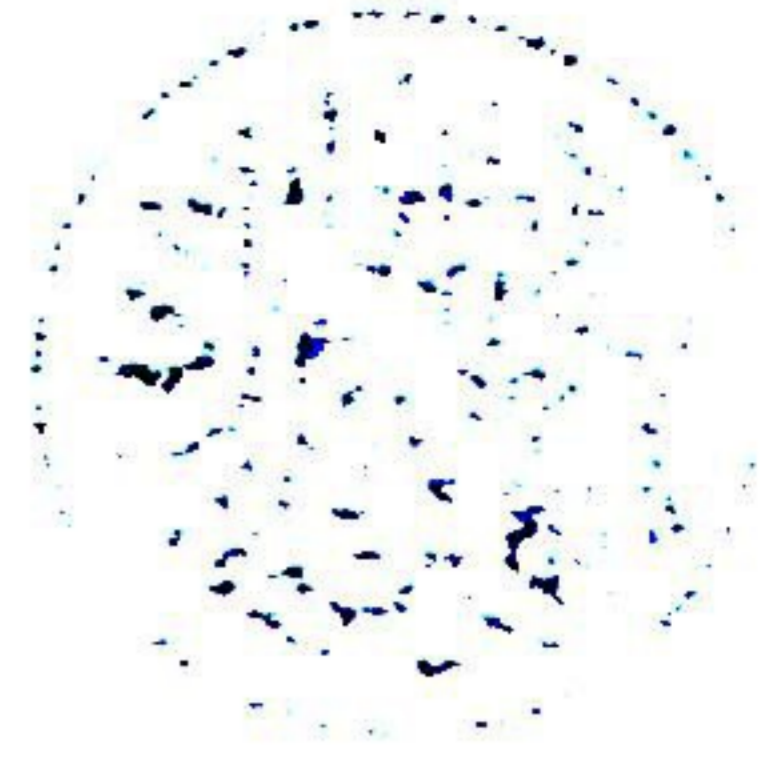
بها: **لیست قیمت**
۳۰۰۰ ریال

سماع در تصوف

تألیف:

دکتر اسماعیل حاکمی

سماع در تصوف



129818



بسمه تعالی

مقدمه چاپ سوم

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن

چاپ اول کتاب «سماع در تصوف» که در سال ۱۳۵۹ شمسی انجام پذیرفت با استقبال دانش پژوهان و خوانندگان فاضل روبرو و در مدتی کوتاه نایاب شد و تشویقها و محبتهای صاحب نظران و دوستان ارجمند موجب گردید تا مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۱ اقدام به چاپ دوم نماید. خوشبختانه چاپ دوم نیز با استقبال ادب دوستان و خوانندگان عزیز مواجه و پس از مدتی نسخ آن نایاب شد.

متأسفانه به سبب بروز برخی مشکلات و از جمله کمبود موقتی کاغذ در یکی دو سال اخیر چاپ بعدی کتاب به تأخیر افتاد.

اینک برای نگارنده جای بسی خوشوقتی است که کتاب حاضر برای سومین بار در دسترس خوانندگان و دانش پژوهان ارجمند قرار می گیرد.

از شورای گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران سپاسگزار باید بود که ضرورت تجدید چاپ این کتاب را که در برنامه درسی گروه، عنوان کتاب «کمک درسی» دارد تصویب نمود.

ضمناً لطف و مساعی مدیریت محترم و مسئولان ارجمند مؤسسه انتشارات دانشگاه در فراهم آوردن تسهیلات لازم جهت تجدید چاپ کتاب موجب تشکر و سپاسگزاری است. در خاتمه سلامت و توفیق روز افزون همه خادمان علم و ادب و محققان و ادب دوستان را از درگاه خداوند قادر منان مسألت می نمایم.

اول اسفند ۱۳۶۱

اسماعیل حائری

فهرست مطالب

یک - سه	مقدمه	
۸-۱		سماع در تصوف
۱۱-۸		تاریخچه پیدایش سماع
۱۵-۱۱		باب خرقه دریدن
۲۴-۱۵		احکام و آداب سماع
۳۰-۲۴		آثار سماع
۳۹-۳۰		سماع و عقیده امام محمد غزالی
۴۵-۴۰		سماع در مذاهب اهل سنت
۵۵-۴۵		سماع در مذهب شیعه
۶۳-۵۶		سماع قرآن
۷۶-۶۳		سماع به عقیده صوفیه
۷۸-۷۶		سماع در مکاتب صوفیه
۹۷-۷۹		تکمله
۱۲۴-۹۸	۴	سماع در شعر و ادب فارسی
۱۳۲-۱۲۴		کتابهای عمده‌ای که در آنها از سماع سخن رفته است
۱۴۱-۱۳۳		سماع و طریقه مولویه
۱۵۵-۱۴۲		سماع در دوره مولانا
۱۵۸-۱۵۶		نغمه نی و داستان سماع
۱۵۹		ملحقات کتاب
۱۶۷-۱۶۱		تکمله سماع در مکتب مولوی
۱۷۰-۱۶۸		احمد غزالی و سماع
۱۷۲-۱۷۱		سماع و فتوت
۱۷۷-۱۷۳		سماع
۱۷۹-۱۷۸		بخشی از معیارالسماع
۱۸۴-۱۸۰		سماع در مکتب نقشبندیه و چشتیه
۱۹۰-۱۸۵		برخی توضیحات ضروری
۲۱۹-۱۹۱		فهرستها

فهرست منابع عمده*:

- ۱- الرسالة القشيرية
- ۲- اللع
- ۳- اوراد الاحباب و فصوص الآداب
- ۴- شرح تعرف
- ۵- كشف المحجوب
- ۶- احياء العلوم
- ۷- عوارف المعارف
- ۸- كيمياء سعادت
- ۹- صباح الهداية
- ۱۰- مرصاد العباد
- ۱۱- تلبیس ابلیس
- ۱۲- تبصرة العوام
- ۱۳- حديقة الشيعة
- ۱۴- بستان السياحة
- ۱۵- طرائق الحقائق
- ۱۶- نفائس الفنون
- ۱۷- صفوة الصفا
- ۱۸- التصوف الاسلامي
- ۱۹- مناقب العارفين افلاكي
- ۲۰- مقالات شمس
- ۲۱- سماع و فتوت
- ۲۲- التصفية في احوال المتصوفة
- ۲۳- معيار السماع (خطي)

*- مشخصات كامل ماخذ در پاورقی كتاب های آمده است .

چهار

- ۲۴- التراث الروحي
۲۵- جسام جم اوحدي
۲۶- شرح فصوص الحكم
۲۷- فردوس المرشديه
۲۸- نفحات الانس
۲۹- اسرار التوحيد
۳۰- آثار احمد غزالي

به نام خدا

مقدمه*

تصوف اسلامی مکتب تعلیم و تربیت است. صوفیان حقیقی و عارفان وارسته از هر فرصتی برای نشر حقیقت و بیان معرفت استفاده می کنند و سالکان طریق را به سر منزل مقصود رهنمون می شوند.

علت اساسی ظهور و رواج تصوف در ایران آزادی و آزاد اندیشی ایرانیان بوده است. بزرگان تصوف ایران مقید بوده اند که تعلیمات خود را به نظم و نثر فارسی ادا کنند. حتی می توان گفت بیشتر آنان مخصوصاً به شعر توجه داشته اند. یگانه سبب اینکه شعر در ایران تا پیش از دوره تیموریان روزافزون در ترقی بود و از آن دوره به بعد راه انحطاط را پیمود اینست که در ادوار پیش از تیموریان ایرانیان وسیله دیگری جز شعر و معماری و خوشنویسی برای پروراندن حس و ذوق زیبایی شناسی خود نداشته اند و همه ذوقها و قریحه ها به شعر می پرداخته است. به همین جهت از آغاز، متصوفه ایران سماع و موسیقی و شعرخوانی را که ایرانیان به آن خو گرفته بودند مجاز دانستند و آنرا وسیله تهذیب نفس و تصفیه باطن شمردند.

یکی از نخستین وسایلی که صوفیه برای نیل به این هدف اختیار کرده اند شعر بوده است. نخستین کس از پیشروان تصوف که شعر فارسی را برای تعلیمات خود پذیرفته ابوسعید ابوالخیر بوده است. جز ابوسعید ابوالخیر بسیاری از مشایخ دیگر نیز شعرو سماع را در خانقاهها رواج می دادند و آنرا وسیله تعلیم و تربیت می دانستند. ذکر و سماع نه تنها در طریقه سولوی رواج داشته بلکه از آغاز در نزد بیشتر فرقه های تصوف ایران معمول بوده است بطوریکه برخی از مشایخ تصوف یا کتاب و رساله مستقلی در این زمینه نوشته اند و یا حتی اثر خود را به سماع و احکام آن اختصاص داده اند. گاهی مردان عالم و دانشمندان همچون محمد غزالی نیز در این زمینه بتفصیل سخن گفته اند. اشعاری که بزرگان مشایخ تصوف به زبان

*- در نوشتن این مقدمه از کتابهای زیر سود جستیم:

- ۱- سرچشمه تصوف در ایران، تألیف مرحوم اسناد سعید نفیسی
- ۲- شرح مثنوی شریف تألیف مرحوم استاد فروزانفر
- ۳- تاریخ تصوف در اسلام تألیف مرحوم دکتر غنی

فارسی سروده‌اند مخصوصاً غزلیات و رباعیاتشان را در مجالس ذکر و سماع می‌خوانده و اغلب به آنها تغنی می‌کرده‌اند. هنوز در هندوپاکستان در شاهد بزرگان تصوف که مردم به زیارت می‌روند دسته‌ای از قولان می‌آیند و در برابر مزار ایشان سماع می‌کنند.

از تصاویری که از قدیم از مجالس پایکوبی و دست افشانی صوفیان قونیه باقی مانده است پیدا است که این روش از دیر باز در نزد درویشان طریقه مولوی رایج بوده است.

برخی از مشایخ صوفیه گفته‌اند: سماع حالتی در قلب ایجاد می‌کند که (وجد) نامیده می‌شود و این وجد حرکات بدنی به وجود می‌آورد که اگر حرکات غیر موزونی باشد (اضطراب) و اگر حرکات موزونی باشد (کف زدن و رقص) است.

همانطور که عارف از راه چشم به جلال و عظمت خدا پی می‌برد از راه گوش نیز ممکن است به طوری مجذوب به خدا شود که در هر نغمه موزونی حمد و ثنای الهی را بشنود. به عقیده صوفی هر موجودی به زبان سر خود حمد خدا می‌سراید، فقط باید گوش دل شنود باشد تا از هر ذره‌ای سرود آسمانی بشنود. اعتدال و صفای نفس یکی از وسائل مهم کمال است و غالب صوفیه برای رسیدن به این مقصود سماع را امری ممدوح دانسته‌اند، چه به قول مولانا:

جانهای بسته اندر آب و گل	چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند	همچو قرص بدر بی نقصان شوند
جسمشان در رقص و جانها خود سپرس	وانکه گیرد جان از آنها خود سپرس

مولانا در این ابیات عادات صوفیان را در رقص توجیه می‌کند. آنان پس از آنکه در سماع گرم می‌شدند گاه می‌گریستند و گاه از فرط خوشی دست می‌زدند و گریبان می‌دریدند و فریاد می‌کشیدند و در حال رقص به دور خود می‌گشتند و بدین مناسبت آنرا (چرخ) و (چرخ-زدن) می‌گفتند، خرقة را پاره می‌کردند و یا از سر بر می‌کشیدند و در مجلس و یا به سوی قوال می‌افکندند، دست و پای یکدیگر را می‌بوسیدند و گاهی برابر هم به خاک می‌افتادند. برای هر یک از این امور آداب خاص وضع کرده بودند، بخصوص درباره (خرقه افکندن) و یا (خرقه شکافتن) که آنرا (ضرب خرقة) می‌گفتند اقوال مختلف از پیران طریقت نقل کرده‌اند. مولانا پس از - اتصال به شمس تبریزی به سماع می‌نشست و به رقص بر می‌خاست و مجالس سماع و رقص وی ساعتها طول می‌کشید، رسم سماع و رقص پس از وی به عنوان یک آیین مولوی بر سر تربت او و خانقاههای مولویان قرنهای متداول و معمول بود. اکنون نیز سالی یک نوبت در قونیه این مراسم برپا می‌شود و تقلیدی از این آیین صورت می‌گیرد. بسیاری از فقها و بعضی از مشایخ تصوف سماع و بالاخص رقص را منکر بوده‌اند و آنرا خلاف شرع و بدعت و عملی حرام و یا از آثار نقص سالک می‌انگاشته‌اند ولی این رسم از دیرباز و علی‌التحقیق از قرن سوم هجری در میان صوفیان معمول بوده است. صوفیان رقص را از توابع و نتایج ظهور وجد می‌دانسته‌اند. وجد حالتی است که پس از سماع در سالک به ظهور می‌رسد و چون قوت گیرد او را بی‌خواست در گریه افکند و یا

فریاد شادی از وجودش برانگیزد و یا در حرکت و دست‌افشانی و پای بازی کشد و بنا بر این سالک در این احوال به حکم خود نیست و در تصرف وارد غیبی است، و چون محرك او شوق جمال یا سماع اسرار ملکوتی است، عملش نیز اغیر ارادی و به دور از اعتراض و ممدوح و پسندیده و نشانه لطف اندیشه و صفای خاطر است.

مولانا سالک را به گیاه و درخت تشبیه می‌کند از آن جهت که چون بهار در می‌رسد و هوا لطیف و جان بخش می‌گردد و آفتاب بهاری بر زمینها و درختان می‌تابد از تأثیر بهار زندگی از سر می‌گیرد، دانه بر خود می‌شکافد و شاخه نرم و لطیف گیاه سر از زیر خاک بر می‌کشد و پوست درخت در برابر قوت روح نباتی مقاومت نمی‌کند، شاخ و برگ از زیر پوست سستبر جوانه می‌زند و ترکه تروتازه تا به بالای درخت قد می‌افزاید، همچنین قوت وارد و انفعال نفسانی که متعقب سماع است تأثیر می‌بخشد و باطن افسرده و خاموش سالک را در حرکت می‌آورد تا به رقص بر می‌خیزد و چرخ و رقص دوری آغاز می‌کند و خرقة از سر بر می‌کشد، یا پاره می‌کند و به دور می‌اندازد و اینها همه تأثیر سماع و به شکرانه اتصال باطن به غیب و مستی شهود جمال و کشف حقائق اسرار است و کاری بیهوده و لغو و یا ارادی نیست تا منکران آنرا بدعت پندارند. شیخ سعدی نیز در دفاع از رقص و آثار وجد به همین نوع دلیلی متوسل شده و گفته است:

ندانی که شوریده حالان سست	چرا برفشانند در رقص دست
گشاید دری بردل از واردات	فشانند سردست بر کائنات
حلالش بود رقص بریاد دوست	که هر آستینیش جانی دروست

نگارنده در تألیف این کتاب کوشیده است تا (سماع) را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار دهد: سماع در مکتبهای مختلف صوفیه، آثار روانی سماع، احکام سماع، سماع در شعر و ادب فاسی، حکم سماع در مذاهب مختلف اسلامی، هدف غائی سماع در مسائل تربیتی و طرح برخی نکات دیگر.

در اینجا سخن را بایاد دو استاد دانشمند فقید: سعید نفیسی و بدیع الزمان فروزانفر که مخصوصاً در این زمینه از محضر پرفیضشان بهره‌ها برده‌ام به پایان می‌برم. همچنین سلام و طول عمر استادان دانشمند آقایان: جلال همایی، مدرس رضوی و دکتر سید صادق گوهری را از درگاه خداوند متعال مسألت می‌کنم.

والحمد لله اولاً و آخراً

اول دی ماه ۱۳۵۶

اسماعیل حا کمی

(سمع در تصوف)

مقدمه

قسمت اعظم ادبیات ایران را «ادب صوفیه» تشکیل می‌دهد. عالیترین و لطیف‌ترین مضامین از احساسات رقیق عاشقانه گرفته تا اندرزهای سودمند اخلاقی و اجتماعی در اقوال و اشعار صوفیه یافت می‌شود. اصلاً تصوف یک نوع روش زندگی است که محبت خدا و شناخت حقیقت ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهد. بنابراین از جهتی بامذهب و از سویی باهدف فلسفه ارتباط دارد. خدا به چشم مسلمانان قشری قهار و سریع الحساب و شدیدالعقاب است ولی خدای صوفیه عطا بخش و خطاپوش و مهربان و دوست صوفی است. باری معرفت عارف علم نیست حالت است و چون این احوال تکرار شوند عارف آنها را باز می‌شناسد و از تکرار مستمر آنها خاطر عارف هر دفعه از آن معانی سرشارتر و غنی‌تر می‌شود. به عقیده «ویلیام جیمس» ظهور این احوال بهانه خاصی نمی‌خواهد و وقتی خاطری آماده قبول چنین احوالی است همه چیز ممکن است آن احوال را برانگیزد. عارف این تجارب را به مدد الفاظ و کنایات خویش بیان می‌دارد.

ترویج و تقویت فکر مساوات افراد بشر که شعار اسلام است یکی از آثار نیک تصوف است. در خانقاهها و مجالس سماع فقیر و غنی بی تفاوت و امتیازی کنار هم می‌نشسته‌اند و بزرگان صوفیه در این مسأله تعمد داشته‌اند. یکی دیگر از آثار نیک و خدمات ارزنده صوفیان حفظ نشانه‌های تمدن کهن ایرانی در مسائل مربوط به زیبایی و زیباپسندی است مثلاً با تزئین محراب‌ها و آب‌طلا کاری قرآن‌ها و آراستن خانقاهها و نظایر این امور نقاشی را احیاء کردند و موسیقی و رقص را هم به عنوان سماع و وجدی که به خاطر خداست بی‌آنکه فتنه‌ای برپا شود رواج دادند.

مادر این کتاب در بخش «علل توجه صوفیه به سماع» هدف‌های مشایخ بزرگ صوفیه را از تشکیل مجالس سماع بشرح ذکر خواهیم کرد. اکنون به ترتیب به تعریف سماع و وجد، تاریخچه پیدایش آن، حرکات بدنی و رقص و خرقه دریدن اشاره خواهیم نمود:

سماع

(تعریف سماع، وجد، حرکات بدنی و رقص و خرقه دریدن، آداب و احکام سماع و پاره‌ای نکات دیگر).

تعریف: مؤلف غیاث اللغات آرد:

«سماع بفتح شنیدن و به معنی رقص و سرور و وجد مجاز است (از لطایف و بهار عجم) و

در منتخب و صراح بفتح به معنی شنودن و در مدار به فتح شنیدن سرود. و در سروری بالفتح بمعنی سرود، و صاحب کشف نوشته که به فتح مطلق شنیدن و به کسر اول در فارسی سرود و نغمه آمده است.»

بیت:

بین که رقص کنان می رود به ناله چنگ : کسی که رقص ان فرمود و استماع سماع^۲
در لغت نامه دهخدا آمده است:

«غناء سرود» مذهب الاسماء»، «السامی فی الاسامی» آواز خوش که طرب انگیزد، سرود.
«منتهی الارب»، نغمه و سرود خوانی، «غیاث اللغات»، «آندراج»، آواز خوش طرب انگیز و قیاس در آن ضم غین یعنی غناء (غ) است چه آن به صوت دلالت می کند و غناء به معنی تغنی و آواز خوانی است و آن در صورتی تحقق می پذیرد که الحانش از شعر و همراه با کف زدن باشد و این نوعی بازی است «اقرب الموارد». در رسائل اخوان الصفاء آمده است: ان الموسيقى هی الغناء والغناء هو الحان مؤلفه. انتهى. اغنیه ای. ی سماع (س).

غنایست خوش چون گل نخلبندان که از زخم خارش عنائی نیابی^۳
(خاقانی)

صاحب قاموس گوید: «الغناء ککساء من الصوت ما طرب به والتطریب والاطراب کالطرب والتغنی»^۴.

در فرهنگ مصطلحات عرفا آمده است:^۵

«سماع آوازی است که حال شنونده را مغلب گرداند همان صوت با ترجیع است»^۶
نظراً حالت جذبه و اشراق و از خویشتن رفتن و فنا امر غیر ارادی است که اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد ولی بزرگان صوفیه از همان دوره های قدیم به این نکته پی بردند که اضافه بر استعداد صوفی و علل و مقدماتی که او را برای منجذب شدن قابل می سازد وسائل عملی دیگری که به اختیار و اراده سالک است نیز برای ظهور حال فنا مؤثر است بلکه برای پیدا شدن «حال» و «وجد» عامل بسیار قوی محسوب است از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص که همه آنها تحت عنوان (سماع) در می آید.^۷

- ۱- در دیوان چاپ قزوینی (رخصه) آمده است.
- ۲- غیاث اللغات، جلد اول، چاپ تهران. ص ۵۶۷
- ۳- لغت نامه. شماره ۷۴ (غلیان- غیهم).
- ۴- نقل از طرائق الحقائق .
- ۵- تألیف آقای دکتر سید جعفر سجادی ص ۲۲۵.
- ۶- نیز به سایر فرهنگها رجوع شود.
- ۷- تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲ ص ۳۸۸ .

لغویین و فقها را در معنی غنا (سَمَاع) اختلاف است. در «مصباح اللغه» مذکور است که الغناء الصوت واز بعضی نقل شده که گفته اند: مدالصوت.

خلاصه از مباحثات اهل لغت چند معنی از برای غنا مفهوم می شود:

یکی مطلق آواز و یکی مطلق بلند کشیدن آواز طرب انگیز و چون به نظر دقت ملاحظه شود مقصود همه یکی است که همان خوانندگی متعارف است زیرا که مطلق صوت غیر از غناست که کیفیت مخصوص باشد. پس مرادشان از تفسیر به صوت یا مد همان ترجمه فارسی غناست که سرود بروزن درود باشد یعنی خوانندگی و شکی نیست که خواندن غیر از خوانندگی است و عبارت فقها هم اگر چه به ظاهر مختلف می نماید ولی بعد از تأمل ظاهر می شود که مقصود معنی عرفی غناست زیرا که مطلق فریاد و آواز که غنا نیست مگر با ترجیع که حرکت دادن آواز باشد در گلو و مقتضی ترجیع و تردید صوت و اطراب است. یعنی از شأن آن نحو تحریک و تحریر آنست که کیفیتی حاصل بشود برای مستمع یا مغنی خواه آن صوت را در کلمات قرآنی یا ادعیه و سرایش اظهار نماید یا در گفته «ابن زبیری» و «یزید»، خواه قرین باشد به آلات نوازندگی مثل تاروسه تار وعود و نای و کمانچه و شیپور و دف و دایره و طنبور یا نباشد، خواننده کور باشد یا کر، فرنگی باشد یا هندو و مسلمان باشد یا یهود، عروسی باشد یا عزا، صدا را نامحرم بشنود یا نشنود، و بعد از احاطه و تأمل نمودن و تعمق نظر در کلام لغویین در معنی غنا ظاهر می شود که صوت حسن غناست. بر کسی پوشیده نیست که اهل هر مملکتی لهجه مخصوصی دارند مثلاً اهل حجاز با اهل هندو عراق و آذربایجان و فرنگستان تفاوت بسیار دارند از یکدیگر در سرود و خوانندگی، و علمای حکمت به اعتبار تناسب آوازه با یکدیگر و کمیت زمان و حرکات و سکانات که در میان آوازه افتد آن را علم موسیقی نامیده اند و یکی از اصول چهارگانه علم ریاضی شمرده اند. و معین است تا ملاحظه این تناسب و حرکات و سکانات نشود حسن نگویند و محصل کلام آنکه صوت حسن غناست و آنچه از ادله منع از غنا ظاهر می شود حرکت صوت مرجع فیه است برسبیل لهو...^۱

سَمَاع که بطور کلی در نظر تشریحین و فقها مذموم است و گناه شمرده می شود نزد اکثر بزرگان صوفیه از راههای مهم وصول به حالت وجد شمرده می شود به این معنی که گفته اند: سَمَاع حالتی در قلب ایجاد می کند که وجد نامیده می شود و این وجد حرکات بدنی به وجود می آورد که اگر حرکات غیر موزونی باشد «اضطراب» و اگر حرکات موزونی باشد کف زدن و رقص است.

همانطور که عارف از راه چشم به جلال و عظمت خدا پی می برد و از راه جمع کردن فکرو ذکر دائم به خدا انس می گیرد و به قول جامی:

۱- طرائق الحقائق، چاپ تهران، ص ۲۳۹.

بس که در قلب فکار و چشم بیمارم تویی هر چه پیدامی شود از دور پندارم تویی
از راه گوش نیز ممکن است به طوری مجذوب به خدا شود که در هر نغمه موزونی حمد و ثنای الهی
را بشنود.

البته باید این نکته را در نظر داشت که صوفی طبعاً اهل دل و احساسات است و به حکم
تمایلات فطری سروکارش با عواطف لطیفه و تخیلات زیباست و اگر چنین نبود به راه سیر و سلوک
نمی‌افتاد. بنابراین واضح است که مذاق جانش تا چه اندازه از شنیدن آواز خوش و نغمه دلکش
متلذذ می‌شود.

برای صوفی که مقهور احساسات و عواطف است الوان و موز و نیت اشکال
و توافق نعمات کافی است که در عالم معانی مجال وسیعی به دست آورد زمام خیال را رها کند
و از زیباییهای معنوی لذت ببرد...

بعقیده صوفی هر موجودی به زبان سرخود حمد می‌سراید فقط باید گوش دل شنوا باشد
تا از هر ذره‌ای سرود آسمانی بشنود به قول حاج ملاهادی حکیم سبزواری متخلص به «اسرار»:
موسی نیست که دعوی انا الحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

گوش اسرار شنو نیست و گرنه «اسرار»

برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

بنابراین برای اهل دل و آنهایی که موسی و ارگوش اسرار شنو دارند آواز خداوند از
هر چیزی بلند است و از هر ذره‌ای بانگ آسمانی می‌شنوند و احساس حال و شوق و جذبه و وجد
می‌کنند خواه بانگ مؤذن باشد و خواه فریاد رهگذر خواه ترتیل قرآن باشد و خواه نغمه چنگ و
رباب، وزش باد یا فریاد حیوان، ریزش آب باشد یا نغمه مرغان چمن.
به ذکرش هر چه بینی در خروش است.

اعتدال و صفای نفس یکی از وسائل مهم است و چون موسیقی صیقل روح است و نفس
را رقیق و لطیف می‌کند مقوی شور و شوق و طلب سالک صادق است به استثنای بعضی از فرق
ظاهر بین و خشک صوفیه که سلوک را عبارت از پیروی از ظواهر شرع دانسته و غالباً از همان
ظواهر خارج نمی‌شوند غالب صوفیه سماع را ممدوح شمرده‌اند.

فیثاغورث و افلاطون می‌گفته‌اند که تأثیر موسیقی و نعمات موزون در انسان از آن جهت
است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان را که در عالم ذر و عالم قبل از تولد می‌شنیده و به آن
معتاد بوده‌ایم در روح ما برمی‌انگیزاند به این معنی که قبل از آنکه روح ما از خداوند جدا شود
نعمات آسمانی می‌شنیده و به آن مأنوس بوده‌ایم و موسیقی به واسطه آنکه آن یادگارهای گذشته را
بیداری کند ما را به وجد می‌آورد و همین عقیده است که در گفته‌های عرفا مخصوصاً اشعار آنها

دیده میشود از جمله مولانا جلال الدین رومی در مجلد چهارم مثنوی در «سبب هجرت ابراهیم ادهم و ترک ملک خراسان» می گوید:

لیک بد مقصودش از بانگ رباب
نالہ سرنا و تهدید دہسل
پس حکیمان گفته انسد این لحنها
بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق
مؤمنان گویند کاتار بهشت
ما همه اجزای آدم بسوده ایم
گرچه برما ریخت آب و گل شکی
لیک چون آسخت با خاک کرب
آب چون آسخت با بول و کمیز
چیز کی از آب هستش در نهاد
گرنجس شد آب این طبعش بماند
پس غذای عاشقان آمد سماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر
آتش عشق از نواها گشت تیز

بعد مولانا رومی «حکایت آن مرد تشنه که از سرجوزین در آب می ریخت که در کوه بود در لب نمی رسید تا به افتادن جوز بانگ آب بشنود و او را چون سماع آب بانگ در طرب می آورد» آورده و در ضمن حکایت به مدح شاگرد خود حسام الدین چلبی پرداخته می گوید:

همچنین مقصود من زین مثنوی
مثنوی اندر فروع و در اصول
در قبول تست عزو مقبلی
قصدم از الفاظ او را زتواست
پیش من آوازت آواز خداست
اتصالی بی تکلیف بی قیاس
ای ضیاء الحق حسام الدین تویی
جمله آن تست و کردستی قبول
زانکه شاه جان و سلطان دلی
قصدم از انشاش آواز تو است
عاشق از معشوق حاشا کمی جداست
هست رب الناس را بساجان ناس

حاصل آنکه صوفیه سماع را آرام دل عاشق و غذای جان و دوی درد سالک می شمردند و معتقدند که ترانه دلنواز رباب و بانگ جانسوزنی سبب جمعیت حال و آرامش روح عارف است و آواز خوش و ترانه موزون نشانه ایست از عالم ارواح و یکی است که از عالم قدس مرزده آسمانی می رساند.

شیخ سعدالدین حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری و مصاحبین محی الدین العربی و صدرالدین قونوی و یکی از بزرگان عرفای قرن ہفتم می گوید:

دل وقت سماع بوی دلدار برد جان را بسراپردہ اسرار بر برد
این زمزمہ مرکبی است سر روح ترا بردارد و خوش بہ عالم یار برد

شیخ عطار در تذکرۃ الاولیاء در شرح حال عرفا گفته های ہریک را راجع بہ سماع ذکر می کند کہ بعضی از آنها را در این جا نقل می کنیم^۱:

ذوالنون مصری گفته: «سماع وارد حق است کہ دلها بدو برانگیزد و بر طلب وی حریص کند ہر کہ آنرا بہ حق شنود بہ حق راہ یابد و ہر کہ بہ نفس شنود درز ندقہ افتد»^۲.
از شبلی پرسیدند در باب سماع گفت: «ظاہرش فتنہ و باطنش عبرت است»^۳.

سری سقطی می گفت: «قلوب اہل محبت در وقت سماع در طرب آید و قلوب توبہ کاران در خوف بہ حرکت آید و آتش قلوب مشتاقان در زبانہ زدن آید. مثل سماع ہمچو باران است کہ چون بر زمین طیب رسد زمین سبز و خرم گردد. سماع نیز چون بہ دلہای پاکیزہ صافیہ زاکیہ رسد فوایدی کہ در وی مکنون و مستور باشد بہ ظہور آید»^۴.

در گفته های صوفیہ آمدہ است کہ سماع لطیفہ ای است برای اہل معرفت^۵

ہمچنین از گفته های صوفیہ است کہ سماع برقیہایی است کہ می درخشد و سپس بہ خاموشی می گراید و انواری است کہ آشکار می گردد و آنگاہ پنهان می شود. چہ نیکوست اگر لحظہ ای با صاحب سماع باقی بماند^۶.

از ابو سلیمان دارانی سؤال شد از سماع، گفت: «ہر قلبی آواز خوش را دوست دارد و آواز خوش دلہای نازک و بیمار را بہبود بخشد همانطور کہ کود کان را با آواز خوش آرام سازند و در خواب کنند»^۷.

ابوالمفاخر باخرزی و جانشین سیف باخرزی در بارہ سماع چنین نوشته است: خاصیت

۱- تاریخ تصوف د کترغنی جلد دوم صفحہ ۳۹۲ .

۲- تذکرۃ الاولیاء شیخ عطار جلد اول صفحہ ۱۲۹ (نقل از تاریخ تصوف د کترغنی)،
اورا د الاحباب و فصوص الآداب (بہ نقل تاریخ ادبیات آقای د کتر صفا جلد سوم ص ۱۹۴).

۳- الرسالة القشیریہ ص ۱۵۴-اللمع... ص ۲۷۲ .

۴- نقل از تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای د کتر صفا استاد ممتاز دانشگاه ج ۳
ص ۱۹۴ (اورا د الاحباب...).

۵- الرسالة القشیریہ ص ۱۵۴ .

۶- ایضاً همان کتاب ص ۱۵۷ .

۷- الرسالة... ص ۱۵۷-اللمع ص ۲۶۹ .

سماع آنست که هر چیزی که در آن وجود منطوی باشد از خوف ورجا و سرور و حزن و شوق و محبت آن را گاهی در صورت طرب و گاهی در صورت گریه از دل بیرون آرد و ظاهر کند و گفته اورد هر عضوی را در سماع حظی است و به هر نوعی در مرد تصرف کند: گاهی بگریاند و گاهی به فریاد آرد و گاهی در دست زدن آرد و گاهی در رقص آرد و گاهی بیهوشی آرد... و گفته اند که سماع آتش زنه بی است از سلطان حق و آتش او در نیفتد الا کسی را که دل او به محبت و نفس او در مجاهده سوخته باشد...»^۱

ابو ابراهیم بن اسماعیل بخاری^۲ در شرح تعرف گوید:

«سماع چون در گوش افتد پنهانیهای سر را بجنباند و برانگیزد و یکی به جنبش آید از عجز صفت خویش که طاقت کشیدن آن بار ندارد و یکی متمکن باشد به قوت حال که آن بار را بکشد.

اصل این سخن آنست که هر کرا در سرحالی نیست با حق که بر آن حال سماع کند سماع کردن برو حرام است. سماع آن کسانی که حال باطن ندارند نفسانی باشد و معلول باشد و مستمعی که به نفس و علت سماع کند اگر از نفس و علت خویش خبر دارد فاسقی تمام باشد و اگر از نفس و علت خبر ندارد و آن سماع را به مشاهده بردارد زندیفی تمام باشد ابلیس او را از راه برده است. و سواس شیطان را الهام ملک می پندارد و هوا جس نفس را خاطر حق می داند و هر کرا صفت این باشد زندیق باشد. باز چون او را اندر سروقته باشد با حق درست و حالی باشد راست سماع از سروقته و حال خویش کند آن سماع سراورا بجنباند و وقت او را قوت پدید آرد. آنکه صفت این کس بردو گونه باشد یا ضعیف باشد به جنبش آمد آن تواجد وی از ضعف وقت باشد. چون کسی که طاقت زخم ندارد بنالد باز کسی که حال وی در وقت وی قویتر باشد آن بار بکشد و بجنبند چون کسی که طاقت زخم ندارد و ننالد و این متعارف است میان خلق که کسی بقوت بود بیک قفا بنالد و دیگری به هزار تازیانه ننالد و آه نکند چنانکه به خاطر متفاوت است به باطن نیز متفاوت....»

همچنین ذوالنون گفته است: «صدای خوش دل را به جستجوی خدا برسی انکزان. و وسیله ای برای ادراک حقیقت می گردد»^۳.

۱- اوراد الاحباب و فصوص الآداب (به نقل از جلد سوم تاریخ ادبیات آملی ۲۰۰۳ ص ۱۹۴).

۲- (متوفی، ۴۳۴) (نقل از فرهنگ اشعار حافظ، آقای دکتر رجائی، ج ۱ ص ۱۰۴).

۳- شرح تعرف، جلد چهارم، چاپ لکنهو صفحه ۲۰۱.

۴- تصوف، تألیف پروفیسور عباس مهربن، ترجمه آقای مهرداد مهربن صفحه ۳۹.

شیخ ابوالقاسم نصرآبادی گفته: «هرچیز را قوتی است وقوت روح سماع است»^۱.
از شیخ علی رودباری از معاصرین جنید «پرسیدند از وجد در سماع گفت مکاشفت اسرار
است به مشاهده محبوب»^۲. و پرسیدند از سماع گفت:

«من راضیم بدانکه از سماع سربسر خلاص یابم. گفتند چگویی در کسی که از سماع
ملاهی چیزی بشنود گوید مرا حلالست که به درجهای رسیدهام که خلاف احوال درمن اثر
نکند گفت آری رسیده است ولیکن به دوزخ»^۳.

علی بن عثمان جلابی هجویری در کشف المحجوب آورده:

«و شیخ من گوید» (رض) السماع زاد المضطربین فمن وصل استغنی عن السماع. سماع

توشه با زماندگانست هر که رسید ورا به سماع حاجت نیاید...»^۴

سعدی در بوستان گفته است:

مگر مستمع را بدانم که کیست	نگویم سماع ای برادر که چیست
فرشته فرو ماند از سیر او	گر از برج معنی برد طیر او
قویتر شود دیوش اندر دماغ	و گرمرد لهواست و بازی ولاغ
نه هیزم که نشکافدش جز تبر	پریشان شود گل به باد سحر
ولیکن چه بیند در آینه کسور	جهان پر سماعست وستی و شور
که چونش به رقص اندر آرد طرب	نبینی شتر بر سماع عرب
اگر آدمی را نباشد خراست ^۵	شتر را چو شور و طرب در سراسر است ^۶

جامی در «نفعات الانس» در شرح حال ابوبکر رازی بجللی نوشته که «کسی ابوبکر
رازی را گفت که در سماع چه گویی گفت: بس فتنه آمیز است و طرب انگیز خوشتن را از
فتنه گوشه می دار. گفت نه مشایخ آن کرده اند؟

گفت: دوست پدر آن وقت که وقت تو چون وقت ایشان شود تو همچنان کن»^۱.

(تاریخچه پیدایش سماع)

بزرگان را در اصل سماع اختلاف است. گروهی چنین گفته اند که اصل سماع از آنجاست

- ۱- تاریخ تصوف دکتر غنی صفحه ۳۹۴- تذکرة الاولیاء عطار جلد دوم صفحه ۲۶۶.
- ۲- تذکرة الاولیاء، جلد دوم صفحه ۲۴۱- تاریخ تصوف دکتر غنی صفحه ۳۹۴.
- ۳- ایضاً تذکرة الاولیاء صفحه ۲۴۰- الرسالة القشیریه صفحه ۱۵۱- اللع صفحه ۲۷۲.
- ۴- کشف المحجوب، چاپ تهران صفحه ۵۲۹ (افست).
- ۵- کلیات سعدی چاپ علمی (بوستان ص ۳۰۵).
- ۶- نقل از تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲- ص ۴۰۰.

که حق سبحانه گفت ، الست بر بکم؟ اول خطابی که از حق شنیدند و خوشترین سماعی آنست که از خدا شنوی چنانکه خوشترین نظری آنست که به دوست نگری با آنکه در سماع لطیفه ای است و آن آنست که خود را به ایشان مضاف آورد تا در لذت آن سماع حمد و اله گشتند و بلی جواب دادند و هم درین فصل گروهی چنین گفته اند که آن خطاب را دو تاویل بود وصال و فراق ، سعیدان را وصال و شقیان را فراق لکن خطاب یکی بود و سببم بود. چون امر سجود آمد به فعل جدا گشتند لکن از حیرت آن وقت کس خبر نمی دارد که بر آن خطاب بر چه وجه بود اکنون که سماع می شنوند تواجد ایشان از شوق و لذت آن سماع اول است چنانکه کسی نیکویی از جایی دیده باشد همیشه گوش او مستمع آن باشد تا چیزی شنود که نشان آن دارد و چشم او نگران آن باشد تا چیزی بیند که اثر آن دارد. و گروهی چنین گفته اند که اصل سماع از آنجاست که گفت:

هولاء فی الجنة و لا ابالی. و آن گروه را که فی الجنة خطاب آمد از لذت و شادی متحیر گشتند و خبر نداشتند اکنون چون سماع پدید آمد اسید آن را که مگر خطاب با «فی الجنة» بوده است و بیم آنکه «فی النار» بوده است تواجد پدید می آید.

و گروهی گفته اند که اصل سماع از لذت خطاب تکوین است. اول لذتی که به چیزها رسید این خطاب رسید و خطاب لامحاله مسموع باشد... و گروهی چنین گفته اند که سماع نصیب روح است نه آن نفس از بهر آنکه هر چیزی را به چیزی تعلق است مگر روح را که علوی است و به چیزی تعلق ندارد و چون روح به کالبد بنده در آید به مجرد قیام خدا در آید و واسطه در میان نباشد پس هر وقت سماع شنود آن لذت گرد آوردن وی با شخص او را متواجد گرداند... چنانکه مرغکی وحشی را ببینند که در حبسگاه می تپد از بهر شوق وطن تا آنگاه که الف گیرد پس چون هر ساعتی که آواز اجناس خویش بشنود به آن اضطراب باز گردد و در روی چنین گفته اند که اصل سماع از آنجاست که حق تعالی چون جان را به کالبد آدم علیه السلام فرود آورد آدم عطسه داد خطاب آمد بر حکم ربک. جان آدم بر لذت آن قرار گرفت. اکنون چون سماع پدید آید لذت سماع آن ذکر یاد آید و اضطراب و وجد پدید آید.

و نیز گفته اند که چون یوسف را به چاه انداختند حق سبحانه در چاه باری متعجب آواز خوش تسبیح می کرد تا یوسف را در چاه از لذت آن سماع وحشت چاه خوش گشت و نیز گفته اند که چون موسی علیه السلام از چیزی متوحش گشتی عصای او خدا را عزوجل تسبیح دردی با موسی به لذت آن تسبیح انس بافتی و نیز گفته اند که جان آدم علیه السلام که در کالبد او قرار گرفت به انس ذکر او گرفت که گفت: الحمد لله و به انس ترحم حق سبحانه که بر حکم ربک. و نیز گفته اند.

چون یونس علیه السلام در شکم ماهی گرفتار گشت آن ماهی را اسرآمد که از تسبیح میسای تادوست با غمناک نگرده . ونیز گفته اند که در قصه سلیمان علیه السلام که سرغان از زیر سراویا ستادندی و تسبیح کردند و او را به لذت سماع آن تسبیح انس بودی و تسبیح هدهد نشنید در میان ایشان طلب کردن هدهد را معنی این بود القصه بطولها . اینهمه که یاد کردیم حجت شریعت است و برین قدر اختصار کردیم . ونیز در خبر آمده است که پیغمبر علیه السلام ابوموسی اشعری را گفت چون قرآن می خواند فقد اوتی هذا مزماراً من مزامیر آل داود . ونیز در حدیث تابوت بنی اسرائیل آمده است که سکینه در تابوت ایشان را سماع کردی تا به قوت آن سماع به دشمن جنگ کردند وظفر یافتندی . و در تعاریف خلق سماع را نیز حجت است . ستوری بینی که مانده گشته باشد چون آدسی او را بنوازد به قوت سماع آن نوازنده راه دراز ببرد ، و طفل بینی که در گهواره می گیرد چون مادر او را بنوازد به قوت آن سماع آرام گیرد و بیخسبد و بسیار دیوانگان اند که ایشان را به سماع علاج کنند تا به هوش باز آیند اما محبان را انس سماع سرمایه است و نیز خائفان را لذت سماع تسکین خوف است و نیز خداوندان مصیبت را سماع تهوین مصیبت است و نیز خداوندان شادی را سماع زیادت شادی است و نیز گفته اند تا دوزخیان را دستوری رب خواندن است و جواب آید که : اخسئوا فیها ولا تکلمون . ونیز گفته اند تا عاصیان مؤمنان در دوزخ اند و حق را به اسم حنان و منان می خوانند اعدا را به این سماع راحت است . چون عاصیان رفتند و لذت سماع از دوزخ منقطع گشت بلا آن ساعت تمام گردد . پس اهل بهشت را در بهشت لذت سلام یکدیگر است که بر یکدیگر سلام کنند و به وقت جان دادن لذت سلام ملائکه است چنانکه خدا می گوید : الذین تتوفیهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم . و در گور لذت سماع چنانکه در خبر آمده است و نیز لذت سماع برادران است چنانکه خدا می گوید : تحیتهم فیها سلام و نیز لذت سماع ملائکه است چنانکه خدا می گوید : و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم . و نیز لذت سماع برگهای درختان و حلقه های درها و کنگره ها و گوشکها است چنانکه در خبر آمده است : بهشتیان در بهشت باشند ناگاه از زیر عرش بادی بوزد که آنرا باد لطافت خوانند و برگهای درختان بجنباند و آوازه پدید آید که هرگز هیچ گوش را آوازی به آن خوشی سماع نکرده باشد . پس بر اثر دیدار رب العزت باشد و نیز لذت سماع قراءت داود علیه السلام و ادیس علیه السلام باشد چنانکه در خبر آمده است که بعضی از مفسران گفته اند در قول خدای تعالی که می گوید : الذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضة یحبرون . قیل یحبرون بالسماع . اول دل ایشان را به سماع شاد کنند و از این همه بهتر و برتر لذت سماع خداوند است جل جلاله . چنانکه می گوید : سلام قولاً من رب رحیم . ابوزرعۀ طاهر از پدرش ابی الفضل - الحافظ المقدسی نقل کرد و گفت : خبر داد ما را ابو منصور محمد بن عبد الملک مظفری در سرخس ...

از عبد العزیز بن صهیب از انس گفت ، نزد رسول (ص) جبرئیل وارد شد و گفت :

یا رسول الله فقراء امتت نصف روز (که آن پنجاه هزار سال است) پیش از اغنیاء وارد بهشت می شوند پس رسول (ص) شادمان شد و گفت :

آیامیان شما کسی هست که برای ما بخواند؟ عربی از میان جماعت چنین خواند:
 قد لست حیاة الهوی کبیدی فلا طبیب لها ولاراقی
 الا الحیب الذی شغفت به فعنده رقیسی و تریاقی

پس رسول (ص) بتواجد درآمدند به طوری که ردایش از دوش فرو افتاد. پس از آن معاویه گفت چه نیکوست وجد شما! حضرت فرمودند: آری. کسی که هنگام شنیدن نام حبیب به وجد در نیاید بزرگ نیست. آنگاه ردا را به چهار صد پاره کرد. البته این حکایت دستاویز خوبی از برای صوفیه است ولی غیر از این مورد چیز دیگری که بروجد دلالت کند از پیغمبر (ص) نقل نشده است. سری سقطی نیز در صحت این حکایت تردید دارد. والله اعلم^۱.

باب رقص و خرقه دریدن

«پاره کردن خرقه» و «دریدن جامه» و «پیرهن دریدن» و «کندن خرقه» و «دور انداختن خرقه» و «خرقه از سر به در آوردن» که به حد وفور ذکر آن در اشعار صوفیه دیده میشود عبارت ازین است که چون صوفی در حال رقص و غلبه شور و وجد و آشفتگی پشت پا به دنیا زده و سردست بر کائنات می افشاند جامه پاره می کرده و به طرف نوازندگان و خوانندگان یا در جمع حضار می انداخته به موجب آداب مخصوصی در بین آنها قسمت می شده و از آثار متبرکه که به شمار می رفته که غالباً در بین مریدان خرید و فروش می شده است^۲.

علی بن عثمان جلابی در «کشف المحجوب» گوید^۳:

«بدانکه اندر شریعت و طریقت هر رقص را هیچ اصلی نیست از آنچ آن لهُو بود به اتفاق همه عقلا چون به جد باشد و چون به هزل بود لغوی، و هیچ کس از مشایخ آنرا نستودست و اندر آن غلونکرده و هراثر که اهل حشواندران بیارند همه باطل بود... و گروهی اصل آنرا منکر شدند و در جمله پای بازی شرعاً و عقلاً زشت باشد از اجهل مردمان و محال بود که افضل مردمان آن کنند. اما چون خفتی سرد را پدیدار آمد و خفقانی بر سر سلطان شود وقت قوت گیرد حال اضطراب خود پیدا کند و ترتیب و رسوم برخیزد آن اضطراب که پدیدار آید در رقص باشد و نه پای بازی و نه طبع پروردن که جان گداختن بود و سخت دور افتد آن پس از طریق صواب که آنرا رقص خوانند.» سپس در «باب الخرق» گوید: «بدانک خرقه دردن حاد» و در بیان این

۱- عوارف المعارف، ص ۱۴۰.

۲- تاریخ تصوف دکتر غنی، ج ۲، ص ۴۰۱.

۳- کشف المحجوب، ص ۵۴۱.

طایفه معتادست و اندر مجمعه‌های بزرگ مشایخ بزرگ (رض) حاضر بودند این کرده‌اند و من از علما دیده‌ام گروهی که بدان منکر بودند و گفتند که روا نباشد جامه‌ی درست پاره کردن و آن فساد بود و این محالست فسادی که مراد از آن صلاح باشد سهل بود...»^۱.

اگر چه جامه خرقه کردن در طریقت اصلی ندارد ولی چنانچه اندر سماع مستمع را غلبه‌ای پدید آید به طوری که خطاب از او برخیزد و بی خبر شود معذور باشد و خرقه سماعی برد و گونه‌است: یکی مجروح و دیگری درست. جامه مجروح را یا بدوزند و بدرویشی دیگر دهند و یا برای تبرک آنرا پاره پاره کنند و قسمت نمایند. اما در مورد جامه‌ی درست باید دید که مراد آن درویش مستمع که جامه بیفکنده چه بوده است؟ آیا به سوی قوال افکنده و یا بسوی جماعت؟ که در هر دو صورت به آنان تعلق دارد ولی چنانچه بی مراد افتاده باشد بستگی به حکم پیر دارد تا چه فرمان دهد؟ مشایخ درین باب اختلاف دارند و بیشتر آنان گویند قوال را باشد بر موافقت قول پیغمبر ص: «من قتل قتیلًا فله سلبه»^۲.

امام محمد غزالی درین باب گوید:

«اگر کسی که از خویشتن حالتی اظهار نمی کند رقص کند یا بتکلف خویشتن به گریستن آرد، روا بود، و رقص مباح است، که زنگیان در مسجد رقص می کردند که عایشه به نظاره شد. رسول گفت- علیه السلام- «یا علی، تواز منی و من ازتو».

از شادی این چند بار پای بر زمین زد چنانکه عادت عرب باشد که در نشاط شادی کنند و با جعفر گفت: «توبه من مانی به خلق و خلق» وی نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه را گفت: «تو برادر و مولای مایی» رقص کرد از شادی پس کسی که می گوید که این حرام است خطایی کند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست و کسی که بدان سبب کند که تا آن حالت که در دل وی پیدا می آید قوی تر شود آن خود محمود بود.

اما جامه دریدن به اختیار نشاید: که این ضایع کردن مال بود اما چون مغلوب باشد روا بود... اما آنکه صوفیان جامه خرقه کنند به اختیار و پاره‌ها قسمت کنند گروهی اعتراض کرده‌اند که این نشاید و خطا کرده‌اند. که کرباس نیز نشاید که پاره کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون ضایع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد همچنین چون پاره‌ها چهار سو کنند برای آن غرض تا همه را نصیب بود و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی جامه کرباسی را به صد پاره کند و به صد درویش دهد مباح بود چون هر پاره‌ای چنان باشد که به کار آید»^۳.

۱- کشف المحجوب ص ۵۴۳.

۲- همان کتاب ص ۵۴۴.

۳- (کیمیای سعادت، چاپ دوم صفحه ۳۸۷)، رساله قشیریه صفحه ۱۸۵، احیاء -

العلوم جلد دوم چاپ بصر صفحه ۲۲۸.

شهاب‌الدین سهروردی در «عوارف المعارف» پیرامون آداب خرقة کردن جامه و تقسیم آن مطالبی نقل کرده که باندک تفاوتی از کتاب (کشف‌المحجوب) هجویری نقل کرده‌ایم.

نجم‌الدین دایه در «مرصادالعباد» درین باب گوید:

«پس هر قول که از قوال شنود در کسوت صوتی خوش و وزنی از آن قول و ذوق خطاب الست بر بکم یابد و بدان صوت و وزن جنبش شوق سوی حق پدید آورد آخر کم از شتری نیست که به صوت خوش حدی جنبش سوی وطن مألوف و مرعی معروف خود پدید آورد چنانکه گفته‌اند:

احن وللا نضاء بالغور حنة اذا ذكرت اوطانها بربی نجد
وتصبوا السی رندا لحمی وعسراه ومن ابن تدری ما العرار من الرزد
بدان وزن موزون مرغ روحانیت قصد مرکز اصلی و آشیان حقیقی کذب و چون خواهد که
در پرواز آید قفس قالب که مرغ در وی مقید است مزاحمت نماید چون ذوق خطاب یافته است
مرغ روح آرام نتواند گرفت در اضطراب آید خواهد که قفس قالب بشکند و با عالم خویش رود:
آن بلبل محبوس که جان دارد نام دستش به شکستن قفس می‌نرسد
قفس قالب به تبعیت در اضطراب آید رقص و حالت عبارت از آن اضطرابست.
رقص آن نبود که هر زمان برخیزی بی درد چو گرد از میان برخیزی
رقص آن باشد کزد و جهان برخیزی دل پاره کنی و ز سر جان برخیزی

عزالدین محمود کاشانی در «مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه» آورده:

«و همچنانکه حرکت در سماع و زعقه به اختیار روانیست جامه بر خود پاره کردن به اختیار نه از سر غلبه حال و سلب تماسک و تمالک به طریق اولی روان باشد». درین صورت عم دعوی حال است بی معنی حال و هم اتلاف مال. در (مصباح‌الهدایه) نیز تقریباً همان مطالب کشف‌المحجوب، احیاء‌العلوم، کیمیای سعادت و عوارف‌المعارف تکرار گردیده است. حکایتی که در عوارف‌المعارف هم آمده از این کتاب نقل می‌گردد:

«حکایت است که وقتی میان فقها و صوفیان در دعوتی به نیشابور اتفاق افتاد و شیخ فقها ابو محمد جوینی^۲ بود و شیخ صوفیان ابوالقاسم قشیری^۳.

صوفی ای در سماع از غلبه وجد القای خرقة کرد و چون صوفیان از سماع فارغ شدند

۱- مرصادالعباد صفحه ۵۰. ۲ با حواشی شمس‌العرفاء (۱۳۳۶) نیز چاپ نشر کتاب به شرح

آقای دکتر محمد امین ریاحی (۱۳۵۲ شمسی) صفحه ۳۶۴.

۲- شیخ ابو محمد عبدالله بن محمد بن سید محمد بن ابوالقاسم قشیری (تاریخ اسلام و سیر امامان ائمه) ابوالعالی جوینی.

۳- استاد ابوالقاسم قشیری (عبدالکریم بن هوازن نیشابوری) در کتاب تاریخ اسلام.

آن خرقة را تقسیم کردند ابو محمد جوینی روی به بعضی فقها کرد و آهسته گفت: هذا سرفو اضاعة للمال. ابوالقاسم قشیری این شنید و هیچ نگفت تا قسمت تمام شد. آنگاه خادم را بخواند و گفت بنگر تا درین جمع سجاده ملع که دارد و آنرا حاضر کن. چون حاضر کرد یکی را از اهل خبرت و بصارت بخواند و گفت این سجاده را درمزد به چند بخرند؟ گفت به دیناری. گفت اگر پاره بودی چندارزیدی؟ گفت نیم دینار. آنگاه روی به محمد جوینی کرد و گفت. هذا لایسمی اضاعة للمال».

در پایان ابن مبحث چندیت از شاعران معروف را که در همین باب سروده اند نقل می کنیم:

عبدالرافع هروی (شاعر اواخر قرن ششم) گوید:

بوسد به عشق زهره زهرا تراستان در رقص برزنی چوتو هموار آستین^۲
 ابوالمکارم مجیرالدین بیلقانی (متوفی حدود ۵۸۶ هجری) در قصیده ای می گوید:
 خرقة مجروح کنند از سر حالت گل و صبح
 کاین بر آن عاشق و آن بردم این مفتنتست^۳

سعدی در بوستان گوید:

ندانی که شوریده حالان مست چرا برقشانند در رقص دست؟
 گشاید دری بر دل از واردات فشانند سر دست بر کاینات
 حالش بود رقص بریاد دوست که هر آستینش جانی دروست..
 بکن خرقة نام و ناسوس و زرق که عاجز بود مرد با جامه غرق^۴
 عمو در غزلی گفته است:

می گوید و جان به رقص می آید خوش می رود این سماع روحانی^۵
 شیخ فخرالدین عراقی گوید:

چو در سماع، عراقی حدیث دوست شنید

به جای خرقة به قوال جان توان انداخت^۶

۱- صفحه ۲۰۰ مصباح الهدایه چاپ استاد همایی (حواشی این صفحه نیز باختصار از همان کتاب نقل گردیده است).

۲- تاریخ ادبیات در ایران (تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا جلد ۲ ص ۷۱۷)

۳- همان کتاب ص ۷۲۴.

۴- کلیات سعدی چاپ علمی ص ۳۰۶

۵- ایضاً کلیات سعدی ص ۶۸۴

۶- دیوان عراقی ص ۱۴۳ به تصحیح استاد سعید نفیسی

حافظ در همین باب گفته است:
 ماجرا کم کن و بازا که سر مردم چشم
 خرقه از سربه در آورد و به شکرانه بسوخت^۱
 همو گفته است:

در سماع آی و ز سر خرقه بر انداز و بر قص
 ورنه با گوشه رو و خرقه مادر سر گیر^۲

احکام و آداب سماع

غزالی در «کیمیای سعادت» در باب آداب سماع گوید:
 «بدانکه در سماع سه چیز نگاه باید داشت: زمان و مکان و اخوان: که هر وقت دل-
 مشغولی باشد یا وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن بود یا وقتی که دلها بیشتر پراکنده بود و
 مشغول باشد، سماع بی فایده بود.
 اما مکان چون راه گذری باشد یا جائی ناخوش و تاریک بود یا به خانه ظالمی بود همه
 وقت شوریده بود.

اما اخوان آن بود که باید هر که حاضر بود اهل سماع بود و چون متکبری از اهل
 دنیا حاضر بود یا قرای منکر باشد یا متکلفی حاضر بود که وی هر زمان به تکلف حال و رقص کند
 یا قومی از اهل غفلت حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشه باطل کنند یا به حدیث بیهوده
 مشغول باشند و به هر جانی می نگرند و به حرمت نباشند یا قومی از زنان نظارگی باشند و در میان
 قوم جوانان باشند اگر از اندیشه یکدیگر خالی نباشند، این چنین سماع به کار نیاید. معنی این
 که جنید گفته است که در سماع زمان و مکان و اخوان شرط است این است.

امر نشستن به جایی که زنان جوان نظاره آیند، و مردان جوان باشند از اهل غفلت که
 شهوت از هردو جانب تیز کند و هر کسی به شهوت بجانبی نگردد و باشد نیز که دل آویخته شود و
 آن تخم بسیاری فسق و فساد شود هرگز چنین سماع نباید کرد. پس چون کسانی که اهل
 سماع باشند ادب آنست که همه سردر پیش افکنند و در یکدیگر ننگرند. و دست و سر نجیبانند و
 به تکلف هیچ حرکت نکنند بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند، و همه دل با حق تعالی دارند و
 منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیبت به سبب سماع و خویشتن نگاه دارند تا به اختیار
 برنخیزند و حرکت نکنند و چون کسی به سبب غلبات و جدب رخیزد باوی موافقت کنند اگر دستارش
 بیفتد دستارها بنهند و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند، لیکن نه هر چه
 بدعت بود نشاید، که بسیار بدعت نیکو باشد، که شامعی می گوید - رحمه الله علیه - جماعت نه
 در تراویح وضع عمر است - رضی الله عنه - و این بدعتی نیکوست پس بدعت مدموم آن بود نه
 بر مخالفت سنتی بود اما حسن خلق و دل مردمان شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را

۱- دیوان حافظ چاپ دکتر غنی، قزوینی، ص ۱۴ .

۲- ایضاً همان کتاب، ص ۱۷۴ .

عادنی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخویی باشد و رسول علیه السلام گفته است: «خالق الناس باخلافهم» بجز کسی زندگانی بروفق عادت و خوی وی کن» چون این قوم بدین موافقت شاد شوند و از این مخالفت متوحش شوند، موافقت از سنت بود و صحابه مر رسول را علیه السلام برپای نخواستندی که وی آن را کاره بود. ولیکن چون جایی عادت بینند که بر- نخواستن متوحش بود برخاستن برپای دلخوشی را اولیتر: که عادت عرب دیگرست و عادت عجم دیگر. والله اعلم». همچنین در «احیاء العلوم» گوید:

«آداب سماع پنج است:

«اول- سراغات زبان، مکان، اخوان.

جنید گفته است که سماع به سه چیز احتیاج دارد. زبان، مکان، اخوان و در غیر این صورت سماع مکن یعنی در زمان انجام مراسم سماع مشغله دیگری خاطر سالک را آشفته نسازد (مانند: طعام خوردن، نماز گزاردن و امور دیگر). همچنین در مکانهای ناپسند به سماع مبادرت نکند و نیز در حضور متکلفان و سرائبان و صاحبان دنیا از سماع دوری جوید.

دوم- قصد و نظر مستمعین از سماع- زیرا آنها بر سه دسته اند. دسته اول آنان که به ظاهر سماع توجه دارند. دسته دوم کسانی هستند که هنوز بقیتی از حب و شهوت دنیا در وجودشان باقی مانده و تشخیص آن بستگی به نظر شیخ دارد.

سوم- سراپا گوش بودن و به اطراف نثر نینداختن و خود داری از کف زدن و رقص'.

چهارم- مستمع نباید بایستد و نباید صدایش را بگریه بلند کند (در حالی که بر نفس خود تسلط دارد) ولی چنانچه خالی از شائبه ریا باشد رقص کند و خود را گریان نشان دهد مباح است زیرا گریه ناشی از حزن و اندوه است و رقص محرك سرور و شادمانی.

پنجم- موافقت با قوم در قیام- و چنانچه مستمع در رقص و تواجد متکلف است با آنان در رقص نایستد و احوال بر آنان مشوش نکند».

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری در «کشف المحجوب» گوید:

«بدانکه شرط آداب سماع آنست کی تانیاید نکنی و مرآئرا عادت نسازی دیر به دیر کنی تا تعظیم آن از دل بنشود و باید تا چون سماع کنی پیری آنجا حاضر باشد و جایی از عوام خالی و قوال به حرمت و دل از اشتغال خالی و طبع از لهنفور و تکلف از میان برداشته، و تا قوت سماع پیدا نیاید شرط نباشد که اندر آن مبالغت کند. چون قوت گرفت شرط نباشد که آن از خود دفع کنی،

۱- جز در حالت اضطرار.

۲- احیاء العلوم- جلد دوم چاپ مصر صفحه ۲۲۶-۲۲۸.

مروقت را متابع باشی بدانچ اقتضا کند، اگر بجنبانند بجنبی و اگر ساکن دارد ساکن باشی. و فرق دانی کرد میان قوت طبع و حرقت وجد و باید که مستمع را چندان دیدار باشد کمی (که) وارد حق را قبول تواند کرد و داد آن بتوان داد و چون سلطان آن بردل پیدا شود به تکلف آن از خود دفع نکند و چون قوت آن کم شود به تکلف جذب نکند و باید که اندر حال حرکت از کس مساعدت چشم ندارد و اگر کسی مساعدت نماید منع نکند و اندر سماع کس دخل نکند و وقت را بنشود و اندر روزگار او تصرف نکند و سراد را بدان نیت او بسنجد که اندر آن بی برکتی بسیار باشد و باید که قوال اگر خوش خواند نگوید که خوش سی خوانی و اگر ناخوش و ناموزون گوید و طبع را خارج کند نگوید بهتر خوان و به دل بروی خصومت نکند و وی را اندر میانه نبیند حواله آن به حق کند و راست شنود و اگر گروهی را سماع گرفته باشد و وی را از آن نصیب نباشد که به صحو خود اندر سکر ایشان نگرد باید که بوقت نیازمند باشد و سر سلطان وقت را تمکین کند تا بر کات آن بدو رسد و من که علی بن عثمان الجلابی ام آن دوستر دارم که مبتلایان را به سماعها نگذارند تا طبع ایشان بشولیده نشود که اندر آن خطرهای عظیم است و آفت مهین از آنست که زنان از بامی از جایی به درویشان سی نگرند اندر حال سماع ایشان و ازین سر مستمعان را حجابهای صعب افتد تا یکی از احداث در میان ایشان باشد از بعد آنکه جهال متصوف این جمله را مذهب ساخته اند و صدق معنی از میان برداشته و من استغفار کنم از آنچه رفتست بر من از اجناس آفت و استهانت معاملات، و استعانت خواهم از خداوند تبارک و تعالی تا ظاهر و باطن مرا از آفات پاک گرداند...»^۱

شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی^۲ باب بیست و پنجم کتاب (عوارف المعارف) را مخصوص به ذکر «آداب السماع و حکم التخریق و اشارات المشایخ فی ذلک» کرده است که حاصلش این است که تصوف بر صدق و راستی و خلوص نیت و آداب پسندیده و وقار بنا شده و هر چه در آن هست باید بجد گرفته شود نه بیزل از جمله حضور در مجلس سماع باید نوا با پاکتی نیت و صفای ضمیر و راستی و وقار باشد و از هزل و عوای نفس برکنار باشد. پس ازین مقدمات از پاره کردن جامه (تمزیق الثیاب) و افکندن خرقة (رسی الخرقه) و افتادن عمامه از سر صحبت سی کند که باید خالی از تکلف و تصنع و ریا باشد و شرح سی دهد که برای نسیم آن اگر شیخی در مجلس حاضر باشد حکم با او است و الا با شروط خاصی نسیم میشود ازین قبیل که اگر به قصد به طرف خواننده یا نوازنده انداخته شده منعم به اوست، اگر نوازنده باقوال

۱- کشف المحجوب، ص ۵۴۴.

۲- در رجب پانصدوسی نه در سهرورد زنجان متولد شده و در سنه ششصدوسی و دو وفات کرده است (تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲ ص ۵۰۱).

باشد در حکم یکی از افراد مجمع است اگر اجیر باشد حتی ندارد و اگر تبرعاً بنوازد یا بخواند حق می برد. در اینکه اگر کسی از حق خود بگذرد و به سایر افراد ایثار کند و یا آنکه حق خود را به شخص معینی منتقل سازد چه حکمی دارد؟ باید باصل کتاب مراجعه کرد...»^۱

شهاب الدین سهره وردی در «عوارف المعارف» آداب سماع را بطور کامل متذکر گردیده است.^۲ مستمع بعد از آنکه نیت خود را پاک ساخت و به قصد سزید ارادت در مجلس سماع وارد شد باید صدق و وقار را پیشه سازد. ابوبکر کتانی گوید: شنونده باید حتی الامکان از حرکت و اظهار وجد خود داری کند به ویژه در حضور شیخ. سپس حکایت جنید وزعقه زدن مستمع جوان را نقل میکند، پس سرید نباید حرکت کند مگر آنگاه که حرکتش چون حرکت شخص لرزانی شود که نتواند خود را نگاه دارد و یا همچون عطسه کننده ای باشد که نتواند از عطسه کردن خود داری نماید. سری گوید: شرط وجد کننده آنست که اگر در حال زعقه شمشیر به صورتش بزنند درد آنرا احساس نکند. از جامه خرقة کردن نیز باید پرهیز کرد مگر آنکه نیت از شائبه تکلف پاک باشد.

آورده اند که کعب بن زهیر^۳ در مسجد بر حضرت رسول ص وارد شد و قصیده معروف خود را به مطلع زیر انشاد کرد:

بانت سعاد و قلبی الیوم متبول...^۴

چون به مقطع قصیده رسید و خواند:

ان الرسول لسیف یستضاء به

سهند من سیوف الله مسلول

حضرت محمد (ص) فرمود تو کیستی؟ او پس از جاری ساختن الفاظ شهادتین بر لب گفت من زهیر هستم پس آن حضرت ردای خود را به سوی وی انداخت. چون دور خلافت به معاویه رسید کس فرستاد و آن ردا را به هزار دینار از کعب خریداری کرد ولی کعب از فروش آن سرباز زد و گفت من دیگری را درین افتخار بر خود ترجیح نمی دهم. چون کعب درگذشت معاویه آنرا به مبلغ بیست هزار دینار از فرزندان وی خرید که امروز در تصرف امام «الناصرالدین الله» است.

۱- تاریخ تصوف دکتر غنی جلد دوم صفحه ۴۰۱.

۲- عوارف المعارف به ضمیمه احیاء العلوم چاپ مصر جلد دوم صفحه ۱۲۹ (در این باب

یک حکایت در بیشتر کتب صوفیه آمده که در چند صفحه دیگر از همین مقاله نقل می شود).

۳- کعب بن زهیر «وهو ابن زهیر ابن ابی سلمی الشاعر الجاهلی، و بعد کعب من المخضرمین

وهم شعراء و نشأوا فی الجاهلیة و ادرکوا الاسلام...» آداب اللغة العربیة...

نالیف آقای دکتر محمدی ص ۴۰.

گویند پس از پیروزی مسلمانان در «بدر» جماعتی از پیران به جوانان گفتند ما رانیز در تقسیم غنائم سهم سازید زیرا ما هم در جنگ پشتیبان شما بوده ایم. خداوند این آیه را بر پیغمبر (ص) نازل ساخت که «یسألونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول» پس حضرت رسول (ص) غنائم را بین آنها بالسویہ تقسیم کرد.

در باب خرق جامه و آداب تقسیم آن نیز مطالبی را متذکر شده که مادر بآب «آداب رقص و خرقة افکندن» از آن یاد کرده ایم.

عزالدین محمود بن علی کاشانی^۲ در کتاب «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه» آورده است: «از جمله آداب سماع اول آنست که اخلاص نیت بر حضور مجمع سماع مقدم دارند و باز جویند که باعث بر آن چیست. اگر مطلوبی نفسانی بود از آن احتراز واجب دانند و اگر داعیه صدق و ارادت و طلب مزید حال و شمول برکت جمع بود مجرد از شوایب هوی و دواعی طبیعت و حال آنکه در این مجمع شیخی یا متمدنی که حضور او منتهم بود حاضر باشد یا اهل سماع اخوان موافق و طالبان صادق باشند توفیق چنین صحبتی غنیمت باید شمرد... و اگر معلوم بود که مجمع سماع مشتمل است بر بعضی محرمات و منکرات چون لقمه ظالمان و اشراف زنان و حضور امردان یا مکروهات چون حضور کسی که جنسیت با این طایفه ندارد مانند متزهدی که او را ذوق سماع نبود و به نظر انکار نگردد یا صاحب جاشی از ارباب دنیا که با او به تکلف و مدارات باید بود یا حضور کسی که به تکلف و دروغ اظهار وجد کند و به تواجد کاذب وقت حاضران شوش گرداند طالبان صادق را اجتناب از حضور چنین جمعی لازم بود» و نیز شرط آنست که شخص در مجلس سماع به آداب بنشیند و سکون و وقار را رعایت کند و تاقوت اسماک بود حرکت نکند و شهقات و زعقات به تکلف نزند.

مؤلف سپس حکایتی مناسب این مقام نقل می کند:

«آورده اند که ابوالقاسم نصرآبادی^۱ که از جمله اصحاب شبلی بود و به علم حدیث و روایت مشهور و معروف و در وقت خویش شیخ خراسان، شعفی بغایت و ولوعی تمام به سماع

۱- رجوع شود به صفحه ۱۱.

۲- متوفی سنه ۷۳۵ قمری.

۳- این کتاب نخستین بار بتصحیح استاد همایی در سال ۱۳۲۵ شمسی به چاپ رسیده است.

۴- ابراهیم بن محمد بن حمویه از مشایخ بزرگ عهد خود در خراسان و از اصحاب شبلی و ابوعلی رودباری و مرتعش نیشابوری بود و بسال ۳۶۹ در مکه معظمه درگذشت (حاشیه - مصباح الهدایه ص ۱۹۵ - استاد همایی).

داشتی و اکثر اوقات بدان مشغول بودی تا روزی میان او و ابو عمرو بن نجید^۱ که از جمله اصحاب و تلامذه ابو عثمان حیری بود و جنید رادیده در مجمعی اتفاق افتاد و ابو عمرو او را بر کثرت سماع تقریعی و توییحی می کرد. نصرآبادی گفت چنین است ولیکن هر مجمعی که در او شخصی به قول صباح گویا بود و دیگران خاموش بهتر از آنکه جمله به غیبت گویا باشند.

ابو عمرو جواب داد که هیئات یا ابا القاسم زلّ فی السماع شرمن کذا و کذا منة تغتاب - الناس» .

طریق وجدان صادق آنست که در سماع حرکت نکنند تا زمانی که وجودشان از حرارت سماع نضجی تمام بیاید. و مرید باید که دل خود را با معانی بیت و اشارت و نعمات نی حاضر دارد و به هر واردی که در دل آید یا به هر حالتی که روی نماید در حرکت نیاید^۲.

شیخ نجم الدین دایه^۳ در کتاب «مرصاد العباد...» گوید:

«در سماع آداب بسیار است که این موضوع تحمل آن نکند اما تا تواند حرمت یاران نگاه دارد تادلی از حرکات او نخراشد و سماع از سر شرب نکند.

در کتمان معانی و ترک دعاوی کوشد و در کل احوال منتظر الهامات حق باشد تا آنچه کند به نور الهام کند نه از ظلمت بدعت و طبع و ابتداء در این مقام صلاح و فساد احوال خویش به الهام توان دانست و در وسط مقام به اشارت حق، و فرق میان الهام حق و اشارت و کلام آنست که الهام خطایی باشد از حق به دل با ذوق و لکن بی شعور و اشارت خطایی باشد با ذوق و شعور صریح و لکن در مقام ملهمگی نفس کلام پدید نیاید. در مقام مطمئنگی نفس کلام پدید آید که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک ... این خطایی صریح است و نهایت مقام ملهمگی نفس و اطمینان اوست که نور حق در دل متمکن شده تا به هر چه نگرند به نور حق نگرند (المؤمن ینظر بنور الله...)^۴»

۱- ابو عمرو و اسماعیل بن نجید بن احمد سلمی نیشابوری از اصحاب جنید و ابو عثمان حیری از مشایخ بزرگ صوفیه در خراسان بود و به سال ۳۶۵ یا ۳۶۶ وفات کرد (ص ۱۹۴ - حاشیه استاد همایی بر مصباح الهدایه).

۲- مصباح الهدایه، چاپ استاد همایی صفحه ۱۹۵ - مرصاد العباد ص ۲۰۶

۳- برای شرح احوال او مراجعه شود به مقدمه مرصاد العباد بنگاه نشر کتاب به تصحیح آقای دکتر ریاحی

۴- مرصاد العباد، صفحه ۲۰۶

و در موافقت یاران تواجد هم روا داشته اند چون از رعونت نفس خالی باشد^۱.

صاحب مصباح الهدایه گوید :

«ومعنی تواجد آنست که کسی نه بر طریق معنی وجد و حال بل برسبیل استرواح قلب و استجمام نفس حرکتی موزون به ایقاعی موزون از طبع موزون به اظهار رساند تا ساعتی از تعب تکالیف اعمال آسوده شود و دل از کلفت تدبیر و تکلیف سروح گردد و به واسطه این باطل بر طلب حق استعانت جوید... و شاید که نیت متواجد در تواجد موافقت بعضی از وجدان بود تا به برکت آن از حال او نصیب یابد و این معنی اگرچه مبتدیان را رخصت است لیکن مناسب حال مشایخ، لایق منصب ایشان نیست. چه احوال ایشان ظاهراً و باطناً همه جدسحض و حق صرف بود و لهُو و لعب را در آن مدخل نه و همچنین باید که به اختیار زعقات از وی صادر نشود.»

و در دنباله این گفتار حکایتی نقل کرده گوید:

«آورده اند که جوانی ملازمت صحبت جنید نمودی و به هر وقت در سماع زعقه بی بزدی روزی جنید او را از آن منع فرمود و گفت اگر من بعد خود را نگه نداری از صحبت ما دور شو. آن جوان فیما بعد خود را در سماع از زعقه نگاه داشتی و چنان شدی که از بن هر سویی قطره عرق روان گشتی تا روزی قوت امساکش نماند. زعقه بی بزد و جان تسلیم کرد^۲».

میرحسینی^۳ در کنزالرموز^۴ «در بیان سماع و کیفیت آن» گوید:

... ای ندانسته به جز نام سماع	حال بسی حاصلت هنگام سماع...
تا به رعنائی نکوبی دست و پا	زانکه این فسق است در راه خدا
در سماعت مژده جانان رسد	بوی پیراهن سوی کنعان رسد
این مفرح بهر هر مخمور نیست	لایق آن جزدل پرنسور نیست
این طریق پاکبازان خداست	نی محل شست زرق بی حیاست
عالمی آشفته سودای اوست	پاک ازین بدگوهران دریای اوست
این گدایان را که بینی بی خبر	خود پرستانند از اینها در گذر...
از تکلف خویشتن برتافته	حاش لله گر نشانی یافته
رسم و عادت را روش پنداشته	مذهب مردان دین بگذاشته
دامن یک بنده آزاد گیر	از حسینی این نصیحت یادگیر

۱- مرصاد العباد ص ۲۰۶

۲- مصباح الهدایه، ص ۱۹۸

۳- برای شرح احوال او مراجعه شود به تاریخ ادبیات براون جلد سوم ترجمه استاد

علی اصغر حکمت ص ۱۸۸.

۴- کنزالرموز به ضمیمه معارف العوارف (چاپ سنگی، کتابخانه دانشکده ادبیات) و مجموعه

عوارف المعارف (۴) - از انتشارات نگاه جهان نما، شیراز.

فخرالدین عراقی درلمعه هژدهم از کتاب (لمعات) گوید:

«...عاشق دایم به رقص و حرکت معنویست اگر چه به ظاهر ساکن نماید و (تری الجبال
تحتسبها جامدة وهی تمرر السحاب...) چه هر ذره کلمه ایست و هر کلمه را اسمی و هر اسمی را
زبانی و هر زبانی را قولی و هر قولی را از محب سمعی و چون نیک بشنوی قایل و سماع یکی باشد
زیرا که «السماع طیریطیر من الحق الی الحق»^۱.
اوحدی سراغی در جام جم چنین گوید^۲:

روح چون در جمال حق پیوست	جنبش پای چون بماند و دست؟
در بدایت سماع بسد نبود	در نهسایت سماع خود نبود
پیش جمعی که این سماع رواست	بی نماید که بر سبیل دواست
زانکه طالب پس از ریاضت سخت	که بیرون آورد ز خلوت رخت...
منقبض گردد از تغییر حال	رنج بیند ز وحشت و زلال
اگرش رای شیخ فرماید	که سماع سخن کند شاید
تا از آن واردات یسار کند	دل خود زان حضورشاد کند
تو که سودای زلف داری و خال	زین سماعت چه وجد باشد و حال
ز سماع آنکه این خبر دارند	هر یکی مشربی دگر دارند...
مپسند این سماع در دانش	بی زمان و مکان و اخوانش
عارفی راست این سماع حلال	که بود واقف از حقیقت حال

استاد سعید نفیسی در مقدمه «دیوان سلطان ولد» نوشته است:^۳

«در مناقب العارفین حتی اشاره به این رفته است که مدت ذکر و سماع نباید بیش از
یک ساعت باشد و در میان آن میتوان وقفه ای داد».

آقای دکتر احسان الله استخری در کتاب «اصول تصوف» نوشته است:^۴ سید موسوی-
نسب شیخ صفی الدین قدس الله روحه در مقالات پربرکات خویش به لفظ اندک معنی بسیار در
این موضوع بیان داشته و فرموده است:

تواجد سماعی باشد به تن و وجد سماعی باشد به روح و چون شخص صاحب تواجد را
حالت خود ظاهر گردد اگر از آن قدر حرکت نکند که سورت وحدت آن فرو نشیند زحمت به تن
رسد و اهل وجد بیش از ورود وارد چون خود را گوش دارد تا حرکت نکند دل او خسته گردد و

۱- کلیات عراقی، چاپ دوم (به کوشش استاد سعید نفیسی) صفحه ۳۹۴.

۲- دیوان اوحدی سراغی به تصحیح استاد سعید نفیسی صفحه ۶۳۱.

۳- صفحه شانزده مقدمه کتاب، چاپ تهران.

۴- صفحه ۶۱۲ چاپ تهران (۱۳۳۸)، از انتشارات بنگاه معرفت

129818

انکسار به دل اورسد و اهل وجود اگرچه اختیار اوراست اما اگر به متابعت روحانیت خود در آن ذوق و سرور که به وی رسد حرکت در سیر نکند خستگی به روح وی رسد مثلاً چنانکه مرغی سریع الطیران یا شخصی سریع السیران که کسی مانع و حایل طیران و سیران او گردد در حال کلالتی در آن طیران و سیران ایشان واقع شود و این هر سه نوع از سماع مباح است و سماع تواجد نصیب عوام صوفیه است و سماع وجد نصیب خواص صوفیه است و سماع وجود نصیب اخص خواص صوفیه است... و سماع عوام خلایق و مجالس اهل فسق و مناهی و ملاحی پیش متصوفه حرام است و سماع مباح متابعت اهل دل است که هیجان آن از سرور و ذوق از حق تعالی باشد

الوجد بعد وجود الحق بهتسان والذکر دون هجود الذکر نسیان
در تحقیق این معنی ابیات ذیل را سروده‌ام:

مبتدی بر شیمه ارباب حال	خیزد و حالی کند نر روی حال
نی ز تحقیق است و تقلیدی رود	بر مثال عاشق واجد دود
لیک خود این هر دو را فرقی است ژرف	این میانه افتراق آمد شگرف
این تواجد هست و دوری بیش نیست	حالتی شایسته درویش نیست
عاشقی سیر طریقت کردن است	ره به درگاه حقیقت بردن است
در ره دل جلوه‌ها رو آورد	که دل شیران ره را بر درد
دل به شور و جان به ذوق آید همی	در دل افسرده شوق آید همی
جان شود لرزان و تن زان بیقرار	تن نگیرد اندر آن دریا قرار
اندر آن دریا که عالم موج اوست	هستی حق حقیقی اوج اوست
عاشق بیچاره همچون پر کاه	مضطرب در سطح دریا بی پناه
و جد این باشد که نور عشق ماست	جلوه آن حضرت بی منتهاست
عاشق واجد به گرداب اندر است	وجد او از چشم مست دلبر است
واله دیدار و شیدای حضور	مست و بیدل پای تاسر غرق نور
لاجرم تن خیزد و غوغا کند	مست و بیخود خویش را رسوا کند
جان به رسوایی کشد انجام راه	غرقه دریا شود آن پر کاه
هستی موهوم بر خیزد ز پیشش	یک قدم زین راه نتوان رفت پیشش
رسم هستی محومی گردد زهم	هستی حق عالم آباد لاجرم
بگذرد از خویش و بیگانه شود	نابدان محبوب همخانه شود
روح و سر در اهتزاز آید همی	جان عاشق اهل راز آید همی
راه پایان گیرد و غم طسی شود	رهرو ره فانی اندر وی شود
نام این وادی که میدان خداست	شد وجود و از وجود حق به پاس

ما سوی الله را مجال زیست نیست
عاشق اینجاعین معشوق است و عشق
دست افشان از دو عالم هست هست
رقص اهل دل چنین اولی بسود
نیستی اینجا نشان هستی است
جان شد و جانان به جای جان نشست
اندرین درگاه جز سلطان عشق
این چنین ذوقی به نام آمد وجود

غیر حق در جنب حق موجود کیست؟
ختم گردد راه مردان دسشق
پای کوبان بر سر هر چه که هست
کاین طریق شیفته مولی بسود
هوشیاری رهنمون مستی است
بنده مفلوک شد سلطان نشست
کس نبینی زنده این برهان عشق
بود شد نابود و شد نابود بود

خواجه عبدالله انصاری در «محبّت نامه ۱» گوید: «وجد پس از عالم وصال و فراق است، وجد علم بیداری مشتاقانست، وجد حدیقه دل دوستانست... وجد ریحان جان عاشقانست، وجد سبب جان باختن است و بهانه خان و بان برانداختن است. اگرچه خلقت عزیزاست، از ورای دیگر چیزاست، قدر وجود افزونست و وجود از خلقت بیرونست. تواجد است و وجد و وجود. و این مقامات موجود و مرد رهرو را درین مقصود. تواجد صفت دل است و وجد صفت جانست و وجود کاری بیرون از هردو آنست...».

آثار سماع

در سماع سه مقام است: اول فهم، آنگاه وجد، آنگاه حرکت. مقام اول در فهم است: و آنکه در سماع اندیشه دین و حب حق تعالی بروی غالب بود بر دو درجه باشد.

اما درجه اول که متعلق به مبتدیان و سریدان است، در طلب وسلوک راه آنان احوال مختلف از قبیل: قبض و بسط، آسانی و دشواری و مانند آن وجود دارد و به هیچ حال طبع مبتدی قابل حدیث حق نباشد و چون سخنی بشنود که در آن مضامینی از قبول ورد، وصل و هجر، قرب و بعد، فراق و وصال، امید و نومیدی و مانند اینها... باشد احوال مختلف بروی آشکار شود و اگر قاعده علم و اعتقاد او محکم نباشد چه بسا اندیشه های گوناگون در او به وجود آید که محض کفر باشد. مثلاً ممکن است مریدی این بیت را بشنود:

ز اول به منت میل بدان میل کجاست و امروز سلول گشتی از بهر چراست؟

«پندارد که حق تعالی را به وی عنایتی و میلی بوده است و اکنون بگردیده و این تغییر در حق تعالی فهم کند: این کفر بود بلکه باید که داند که تغیر را به حق راه نبودوی مغیر است و متغیر نیست. باید داند که صفت وی بگردیده است...»

۱- رسالات خواجه عبدالله انصاری، چاپ ارمغان صفحه ۱۳۱ (سال ۱۳۱۹).

... باید که گوید :

خورشید برآمد ای نگارین دیرست بربنده اگر نقاب از ادبیر است
باید که حواله حجاب به ادبار خویش کند و بتقصیری که بروی رفته باشد، نه به حق
تعالی»^۱.

مؤلف کشف‌المحجوب گوید^۲: «ومن که علی بن عثمان‌الجلابی ام آن دوستردارم که
مبتدیان را به سماعها نگذارند تا طبع ایشان بشولیده نشود که اندر آن خطرهای عظیم است...»
چنانکه پاره‌ای از گمراهان به سماع فاسقان حاضر شوند و گویند ما سماع از حق کنیم و بر اثر -
موافقت و افسون فاسقان بر این کار حریص‌تر شوند و هم درین راه هر دو گروه هلاک گردند.

درجه دوم: از آن کسی است که از درجه‌سزیدان در گذشته باشد و به مقام فناونستی
رسیده باشد و سماع این کس نه از راه فهم و معنی باشد «بلکه چون سماع به وی رسد آن حال
نستی و یگانگی بروی تازه شود و به کلیت از خویشتن غایب شود. و از این عالم بی‌خبر شود و
باشد به مثل اگر در آتش افتد خبر ندارد: چنانکه شیخ ابوالحسین نوری^۳ - رحمه‌الله علیه -
در سماع به جایی دروید که نی دروده بودند و همه پایش می‌برید و وی بی‌خبر و سماع این
تمامتر بود اما سماع سزیدان به صفت بشریت آسیخته بود و این آن بود که وی را از خود به کلیت
بستاند چنانکه آن زنان که یوسف را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست بریدند* و معنی
یگانگی این باشد که جز حق تعالی را نبیند و گوید همه خود اوست و من نیستم و باز گوید من

۱- ادبیر: ادبار، بدبختی.

۲- کیمیای سعادت صفحه ۳۸۱، چاپ تهران به کوشش آقای آرام.

۳- کشف‌المحجوب صفحه ۵۴۶.

۴- ابوالحسین احمد بن محمد نوری اصلش از خراسان است و مولد و منشا شاف بغداد و از
اصحاب سقظی بود و در سال ۲۹۵ فوت کرده است (رساله قشیریه).

۵- کیمیای سعادت صفحه ۳۸۲.

* فلما رأینہ اکبرنہ و قطعن ایدینہن و قطن حاش لله ما هذا بشرآ ان هذا الامدک در...
(قرآن کریم سوره یوسف «۱۲» آیه ۳۲).
سعدی گوید:

کاش آنان که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
تا بجای ترنج در نظرت بی‌خبر دستها بریدندی
(گلستان سعدی)

خود اوهستم وگروهی از این معنی به حلول و دسته‌ای به اتحاد تعبیر کرده‌اند^۱.

مقام دوم مقام وجد است و آن حالی است که از فهم پدیدآید و انواع بسیار دارد اما همگی از دو جنس باشد: یکی از جنس احوال بود و یکی از جنس مکاشفات.

مقصود از احوال آنستکه صفتی از آن وی غالب شود و وی را چون مست گرداند و آن صفت گاه شوق بود و گاه خوف و گاه آتش عشق بود و گاه طلب بود و گاه اندوهی بود و گاه حسرتی^۲ و مقصود از مکاشفات آنست « که چیزها نمودن گیرد از آنچه صوفیان را باشد .

بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع در آن از آن وجه است که دل راضی کند و چون آینه باشد که گردی بروی نشسته باشد و پاک کنند از آن گرد تا آن صورت دروی پدیدآید»^۳.

صوفیان را در باب وجد تعریفهای گوناگونی است. مثلاً ابوالحسن دراج گفته: «سماع مرا در میدانهای پرنور به جنبش درآورد. آنگاه وجود حق مرا غرق در وجد کرد و از جامهای صافی بادهٔ محبت بمن نوشانید تا از نشاط و سرمستی آن به منازل خشنودی رسیدم سپس مرا در گلستانهای باصفا و روح پرور به گردش و سیاحت برد»^۴.

عمرو بن عثمان مکی گوید « کیفیت وجد در عبارتی نمی‌گنجد زیرا آن راز الهی است که در نزد بندگان «ؤمن و پاک نهاد به ودیعه نهاده شده است»^۵.

۱- حلول عبارت از فرود آمدن چیزیست در غیر خود و در اصطلاح به معنی حلول ذات خداست در اشیاء... و این عقید به نظر اکثر عرفا و متصوفه باطل است.
شیخ شبستری گوید:

حلول و اتحاد اینجا محالست که در وحدت دویسی عین ضلالت و اتحاد عبارت از شهود وجود واحد مطلق است از جهت آنکه تمام اشیاء موجودند به وجود واحد و فی نفسه معدومند... (فرهنگ مصطلحات عرفا).

۲- کیمیای سعادت صفحه ۳۸۴ .

۳- مکاشفه- کشف اشیاء و اسرار آنست بر سالک و بر مقام عالیتر. مکاشفه کشف انوار تجلیات و کشف صفات الهی است: (صفوة الصفاء کلمات شیخ صفی‌الدین اردبیلی. نقل از تاریخ ادبیات در ایران. تألیف آقای دکتر صفا جلد سوم صفحه ۱۹۲)، ایضاً تعریفات جرجانی، لمعات عراقی، تاریخ تصوف دکتر غنی جلد دوم، اصول تصوف دکتر استخری ص ۶۴، فرهنگ مصطلحات عرفا (دکتر سید جعفر سجادی).

۴- احیاء العلوم جلد دوم صفحه ۲۱۷ .

۵- احیاء العلوم صفحه ۲۱۷ .

ابوسعید اعرابی گفته است: «وجد رفع حجاب و مشاهده رقیب و حضور فهم و ملاحظه غیب و محادثه سرو یافتن مقصود است و آن فنای شخص است از مقامی که در آنست»^۱ و چه بسا که در حال مکاشفه حق تعالی برای سالک مکاشف بصورت کلمات منظوم تمثیل می گوید. چنانکه از محمد بن مسروق بغدادی روایت شده که گفت: در ایامی که جاهل و بی خیال بودم شبی از خانه خارج شدم و در حالت مستی این بیت را زمزمه می کردم:

بطور سیناء کرم ماسررت به
پس شنیدم که گوینده ای می خواند:

وفی جهنم ماء و مسا تجرعسه
خلق فابقی لسه فی الجوف امعاء

پس از آن از کارهای بیهوده دوری جستیم و توبه کردم و به کسب دانش و عبادت پرداختم^۲ همچنین از مسلم العبادانی روایت شده که گفت: «وقتی صالح المری و عتبه الغلام و عبدالواحد بن زید و مسلم الاسواری به سرای ما درآمدند.

پس شبی برای آنان غذا تهیه کردم و پیش آنها نهادم، درین هنگام شنیدم که گوینده ای با صدای بلند این بیت را می خواند:

وتلهیک عن دار الخلود مطاعسم
ولسدة نفس عینها غیر ندفع

ناگاه عتبه الغلام صیحه زد و به روی افتاد و از هوش رفت. سایر سه مانان نیز از خوردن غذا خود داری کردند، ناچار من سفره غذا را برچیدم»^۳.

و همچنان که در هنگام صفای قلب آواز هاتف غیبی شنیده می شود ممکن است که صورت خضر (ع) نیز به رأی العین مشاهده گردد.

ذوالنون مصری گوید: ^۴

«وجد حق است که از فرط دوستی خداوند و صدق ارادت نسبت بدو ظاهر می گردد» و قول خداوند تعالی بر آن دلالت دارد که:

«الا بذکر الله تطئن القلوب»^۵ و نیز قول خداوند: «تقشع منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله»^۶.

۱- ایضاً همان کتاب و همان صفحه.

۲- احیاء العلوم، جلد دوم، صفحه ۲۱۹.

۳- احیاء العلوم، جلد دوم.

۴- احیاء العلوم، جلد دوم، صفحه ۲۲۰.

۵- سوره ۱۳، آیه ۲۸.

۶- سوره ۲۹، آیه ۲۴.

الذین همین معنی است. چنانکه قبلاً ذکر شد وجد حالتی است که بدنبال سماع عارض می‌گردد پس طمأنینه، اقصعرار و ترس و حالاتی نظیر اینها همه از جنس وجد هستند. چنانکه خداوند فرساید:

«انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم»^۱ و «لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشية الله»^۲. وجل و خشوع در آیات مذکور وجد به شمار می‌روند که از قبیل احوال هستند و اگر از قبیل مکاشفات نباشد سببی است برای ظهور مکاشفات و تنبیهات و به همین دلیل پیغمبر (ص) فرمود:

«زینوا القرآن باصواتکم». و در این باب حکایات زیادی نقل شده که هنگام خواندن قرآن وجد بر ارباب قلوب غلبه کرده است.

از جمله روایت شده که وقتی ابن سعود سوره (نساء) را در پیش حضرت رسول (ص) خواند و چون بدینجا رسید که «فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیداً»^۳ پیغمبر (ص) فرمود کافی است و ازدو چشمش اشک جاری بود. همچنین روایت شده که - زرارة بن ابی اوفی - که یکی از تابعین بود - چون این آیه را شنید که «فاذا نقر فی الناقور»^۴ صعقه‌ای زد و از دنیا رفت.^۵

جنید گفته است که وقتی بر «سری سقطی»^۶ وارد شدم و دیدم که مردی در پیش او بیهوش بر زمین افتاده است. چون علت را جویا شدم. گفت این مرد پس از شنیدن آیه‌ای از هوش رفته است. گفتم اکنون نیز همان آیه را بخوانید تا به هوش آید. چون آیه را خواندند به هوش آمد. سری گفت: از کجا این را گفتی؟ گفت از آنجا که یعقوب (ع) از فراق آفریده‌ای کور شد و باز هم به عشق او (یعنی یوسف) بینایی خود را بازیافت چه اگر از جهت حق نایبنا شده بود به بوی وصل بنده‌ای چشمانش بینا نمی‌شد. پس نظر مرا پسندید و این بیت را خواند:

وکأس شربت علی لسدة. و آخری تداویست منها بها^۷

۱- سوره ۸ آیه ۳.

۲- سوره ۵۹ آیه ۲۱.

۳- سوره چهارم (النساء) آیه ۴۵.

۴- سوره هفتاد و چهارم (المدثر) آیه ۸.

۵- احیاء العلوم، جلد دوم صفحه ۲۲۱.

۶- سری سقطی (شیخ ابوالحسن سری بن المغلس السقطی از کبار مشایخ است و...

به سال ۲۵۷ وفات یافته است) اصول تصوف، دکتر استخری ص ۹۴-۹۰.

۷- از اعشی قیس باهلی شاعر معروف عرب است.

اما سبب آنکه به جای مقری، قوال نشانند و بدل قرآن، سرود خوانند پنج است:
 اول: آنکه همه آیات قرآن باحال مستمعان مناسبت ندارد چه پاره‌ای از آیات متضمن
 مسائلی از قبیل: طلاق، ارث، حدود و امثال اینها می‌باشد که آتش عشق را شعله‌ور نمی‌سازند
 مگر کسی که به غایت عاشق بود و از هر چیزی ویرا سماع بود.

دوم: آنکه قرآن را بسیار خوانند و هر چیزی در آغاز اثرش بیشتر است و چون تکرار گردد
 از اثر آن کاسته گردد «و سرود نمیتوان گفت ولی قرآن نوبر نتوان خواند».

و چون عرب می‌آمدند در روزگار رسول - علیه السلام - و قرآن تازه می‌شنیدند و می‌گریستند
 و احوال برایشان پدید می‌آمد، ابوبکر گفت: رضی - الله عنه: «کنا کما کنتم تم قست قلوبنا» گفت
 مانیز همچون شما بودیم اکنون دل ماسخت شد که با قرآن قرار گرفت و خو کرد: پس هر چه تازه
 بود اثر آن بیش بود».

سبب سوم: آنکه کلام موزون بیشتر در دلها اثر کند و بهمین دلیل کمتر سماع بر حدیث
 کنند بلکه بیشتر بر آواز خوش و الحان سماع کنند و شایسته نیست که قرآن را با الحان در
 آسینند و در وی تصرف کنند چه در شعر تصرف جایز است ولی در قرآن نشاید که تصرف کنند.
 سبب چهارم: آنکه الحان را نیز مدد باید داد به آوازهای دیگر تا اثر بیشتر کند چون
 قصب و طبل و دف و شاهین و این صورت هزل دارد و قرآن عین جدست وی را صیانت باید کرد که
 با چیزی یار کنند که در چشم عوام آن صورت هزل دارد...

سبب پنجم: آنکه هر کسی را حالتی باشد که حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال
 خویش چون موافق نبود آنرا کاره باشد که گوید: این مگوی و دیگری گوی و نشاید قرآن را
 در معرض آوردن که از آن کراهت آید و باشد که همه آیتها موافق حال هر کسی نباشد، اگر بیتی
 موافق حال وی نباشد وی بروفق حال خویش تنزیل کند...

... اما قرآن را نشاید که تنزیل کنی بر اندیشه خویش و آن معنی قرآن بگرددانی.

مقام سیم: در سماع حرکت و رقص و جامه دریدن است: و هر چه در آن مغلوب باشد و
 بی اختیار بود بدان مأخوذ و هر چه به اختیار کند تا به مردم نماید که وی صاحب اختیار است
 نباشد. این حرام بود و این عین نفاق بود...

اما جامه دریدن به اختیار نشاید: که این ضایع کردن مال بود. اما در وقت
 باشد روا بود و هر چند که جامه به اختیار درد لیکن باشد که در آن اختیار مضایع باشد: نه چنان
 شود که اگر خواهد که نکند نتواند...

اما آنکه صوفیان جامه خرقه کنند به اختیار و پارها قسمت کنند:

گروهی اعتراض کرده‌اند که این نشاید و خطا کرده‌اند که کرباس نیز نشاید که پاره
 کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون ضایع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد و همچنین

چون پارها چهارسو کنند برای آن غرض تا همه را نصیب بود ویرسجاده و سرق دوزند روا باشد که اگر کسی جامه کرباسی را به صد پاره کند و به صد درویش دهد مباح بود چون هرپاره بی - چنان باشد که به کار آید!

(سماع و عقیده امام محمد غزالی^۲)

غزالی در موضوع امور مباح نکات جالبی را بیان می کند و از جمله می گوید:

غذا تا اندازه ای که باعث نگاهداری بدن و اسداد آن برای قیام به واجبات معاش و معاد گردد لازم است و زائد بر آن بیجاست و هرگاه چنین مباحی را به منظور دینی مراعات نماید ثواب اخروی هم خواهد داشت. همچنین ازدواج هم برای محافظت نفس از ارتکاب شهوات و تولید نسل برای معرفت به خداست و نباید موجب زیاده روی شخص در امر معاش که باعث حرص و آز و یاطمع به مال حرام می گردد بشود و هر کس با ازدواج به کسب فضائل معنوی نائل شود برای وی زن داشتن رواست و هر کس از ازدواج بیم ارتکاب خطا در حق خویش برد برای وی بی زن بودن اولی است.

همینطور هم باید در کسب و تجارت و کار و حرفت جنبه های حرمت و اباحه یعنی حد وسط سود و زیان، صواب و گناه را در امور مزبور به نظر آورد که به حلال قناعت کند و گرد حرام نگردد. درباره سایر مسائل از قبیل: معاشرت و سفر و اقامت و سماع و غیره نیز ملاحظاتی را نظیر آنچه گذشت بیان می کند و مخصوصاً انسان را در جرأت و جسارتی که از اظهار عقیده خود در سماع برخلاف علمای مذاهب فقه نموده است به شگفت می آورد. ابوحنیفه و امام شافعی و مالک و احمد بن حنبل متفقند که سماع چون موجب تحریک شهوات درونی می گردد حرام است.*

۱- برای اطلاع بیشتر مخصوصاً مراجعه شود به احیاء العلوم ج ۲ صفحات: ۲۰۰-۲۱۱،
کیمیای سعادت چاپ تهران صفحات: ۳۸۱-۳۸۷، کشف المحجوب چاپ افست تهران (اواخر کتاب) و سایر کتب مهم صوفیه.

۲- امام حجة الاسلام زین الدین ابو حامد محمد غزالی طوسی در سال ۴۰۵ هجری در درضا بران طوس متولد شده و در سال ۵۰۵ هجری وفات کرده است. غزالی متجاوز از صد کتاب و رساله بزرگ و کوچک در فقه و حدیث و کلام و اخلاق و فلسفه و جزآن تألیف کرده که معروفترین آنها احیاء علوم الدین، کیمیای سعادت، المنقذ من الضلال و نصیحة الملوك می باشد. برای اطلاع از آثارش مراجعه شود به: غزالی نامه تألیف استاد جلال الدین همایی - غزالی تألیف آقای نشأت، مقدمه کیمیای سعادت، تاریخ ادبیات در ایران (آقای دکتر صفا استاد دانشگاه) - ابو حامد غزالی (آقای محمود مرعشی).

* عقیده همه آنان را بتفصیل نقل خواهیم کرد.

غزالی در مقابل آنها می ایستد و می گوید که سماع عبارت از سازو آواز است اگر به طور کار و عادت بوده باشد حرام است ولی اگر به منظور شنیدن صوت زیبا و عشق به زیبایی که باعث وجد و سرور روحانی و پی بردن به جمال حق باشد مباح است و گویا همین نظر است که صوفیه را در مباح بودن سماع و توجه به محسنات آن نموده است^۱.

هجویری در کتاب کشف المحجوب باب مخصوصی به نام (باب احکام السماع) نوشته و نظر اعتدال و میانه روی اتخاذ کرده است و می گوید که سماع به خودی خود نه خوب است و نه بد بلکه از نتایج آن باید حکم کرد. زیرا طبایع مختلف است و نمیتوان بر یک حکم قطع کرد.

مستمعان برد و قسم اند: یکدسته معنی شنوند و دسته دیگر صورت پس هم فوائد آن بسیار است و هم آفات آن: در شخص شقی شقاوت برمی انگیزاند و در اهل سعادت بر سعادت می افزاید...

غزالی و سهروردی نیز سماع را تقریباً با همین شروط روا می داشته اند و شیخ سعدی نیز از آنها پیروی نموده می گوید:^۲

نگویم سماع ای برادر که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست^۳
استاد جلال همایی در کتاب جامع خود «غزالی نامه» نوشته اند:

«وجد و سماع به عقیده غزالی مباح است. وی با آنکه فقیهی متعبد بود سماع و وجد و جامه خرقه کردن را که فقهای ظاهری به حرمتش فتوی داده اند جایز شمرده است. در کیمیای سعادت می گوید:

«سماع مباح است مگر آنکه جهتی از حرمت درو باشد مانند سرود فحش و هجا یا طعن دین چون شعر روافص که در صحابه گویند: اما صوفیه و کسانی که به دوستی حق مشغول و مستغرق باشند و سماع بر آن کنند این ابیات زبان ندارد:

گفتم بشمارم سربیک حلقه زلفش باتو که بتفصیل سر جمله بر آرم

خندید به من بر سر زلفینک مشکین یک پیچ پیچید و غلط کرد شمارم

چه باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت الهیت فهم کنند و چون حدیث شراب و سستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلاً چون گویند:

گرمی دوهزار رطل بر پیمائسی تا می نخوری نباشدت نسیبایی

۱- (غزالی) نگارش آقای صادق نشات صفحات ۳۶-۳۷.

۲- تاریخ تصوف دکتر غنی، جلد دوم صفحات: ۳۹۹-۴۰۰.

۳- مراجعه شود به (بخش سماع و ادب فارسی) از همین کتاب.

آن فهم کنند که کار این به حدیث و تعلیم نیاید. و آنچه از بیتهای خرابات گویند فهمی دیگر کنند.

هر کس به خرابات نشد بی دین است زیرا که خرابات اصول دین است ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آنست که این صفت که آبادانست خراب نشود تا آنکه ناپیداست در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود.

مخالفتان غزالی این جنس سخنان را دیده و گفته اند که وی از احکام قرآن سرتافته و از زی فنها وائمه دین بیرون رفته به باطیل صوفیه گرویده است. غزالی هم در استنباط احکام اعتماد به قرآن و اسناد مذهبی داشت و در مؤلفاتش همه جا می گفت من آنچه می گویم از روی قرآن و مآثورات دینی می گویم.

استاد همایی در دنباله گفتار خویش نوشته اند:

به عقیده نگارنده اینگونه مسائل سهل است در مطالب کلی تر و عالیتر نیز بیشتر بلکه عمه اختلافات ناشی از اختلاف در فهم و دریافت افراد بشر است.

میتوان به یک نظر همه را مصیب یا همه را مخطی یا بعضی را صواب کار و برخی را خطا کار پنداشت.

ادراکات بشر به منزله شیشه های رنگارنگ است. هر کس از پشت شیشه ای جهان و موجودات محقق و مخیل را برنگ و گونه بی می بیند و دیدار دیگران را ناصواب می انگارد. از این سیانه تشخیص صواب و خطا اگر محال و ممتنع نباشد بی اندازه دشوار می نماید. زیرا خود قاضی و مشخص نیز ناگزیر در آئینه خانه وجود شیشه ای پیش چشم دارد و در نهانخانه روانش شکفت آفرینشی است که خود از آن بی خبر است.

هر چه گوید او پری گفته بود زین سری نه زانسری گفته بود

من خود این نکته را در همه اختلافها در این مسأله جزئی یا مسائل دیگر و در مورد غزالی یا دیگران همه جا پیش چشم دارم.
غزالی در کیمیای سعادت می نویسد:

«بدانکه ایزد تعالی را سر یست در دل آدمی که آن در وی همچنان پوشیده است که آتش در آهن، و چنانکه به زخم سنگ بر آهن آن سر آتش آشکارا گردد و به صحرا افتد همچنین سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بجنباند و در وی چیزی پدید آرد بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند هست.»

۱- غزالی نامه . صفحه ۳۴۱ چاپ اول (تهران).

۲- کیمیای سعادت چاپ تهران صفحه ۳۷ (چاپ دوم، ۱۳۳۳ شمسی).

وعالم علوی عالم حسن وجمال است واصل حسن وجمال تناسب است وهرچه متناسب است نمودگاریست از جمال آن عالم، چه هرجمال وحسن که درین عالم محسوس است همه ثمره جمال وحسن آن عالم است: پس آواز خوش موزون متناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن عالم بدان سبب آگاهی در دل پیداآید وحرکت و شوقی پیداآید که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست واین در دلی بود که ساده بود وازعشقی و شوقی که بدان راه برد خالی باشد اما چون خالی نباشد و به چیزی مشغول بود آن در حرکت آید و چون آتشی که دم دروی دهند فروخته تر گردد و هر کرا دوستی خدای تعالی بر دل غالب باشد سماع وی را مهم بود که آن آتش تیزتر گردد و هر کرا در دل دوستی باطل بود سماع زهر قاتل بود و بروی حرام بود و علماء را خلافت در سماع که حلال است یا حرام، و هر که حرام کرده است از اهل ظاهر بوده است اما اینجا می گویم که حکم سماع از دل باید گرفت که سماع هیچ چیز در دل نیارد که نباشد بل آن را که در دل باشد بجنباند. هر کرا در دل چیز است که آن در شرع محبوبست و قوت آن مطلوبست چون سماع آن را زیادت کند وی را ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است که در شریعت آن مذموم است وی را در سماع عقاب بود، و هر کرا دل از هر دو خالی است لیکن برسبیل بازی شنود و بحکم طبع بدان لذت یابد سماع وی را سباح است. پس سماع بر سه قسم است:

قسم اول: آنکه به غفلت شنود و بر طریق بازی این کار اهل غفلت بود...

و روانیست که سماع حرام باشد بلکه حلال است به نص و قیاس.

اما قیاس مربوط است باحاسه شنوایی انسان، و دروی به جز عقل پنج حس هست. و برای هر یک از حواس ادراک مخصوصی است. چنانکه نظر از دیدنیهای خوب و زیبا لذت می برد مانند: سبزه، آب جاری، روی زیبا و رنگهای خوب (بعکس رنگهای تیره و ناخوشناهند) و تمامه از بوهای خوش متلذذ و از بوهای بد ششمز می گردد. چنین است حکم سایر حواس پنجگانه. مثلا مدركات سمعی به خوش و ناخوش تقسیم می گردد. قسم اول مانند: صدای بیل و قسم دوم مانند صدای خر و جزآن.

و نص هم دلالت بر اباحت سماع آواز خوش دارد. چنانکه خداوند تعالی می فرماید:

بندگانش فرمود: «یزید فی الخلق ما یشاء» و گفته اند مقصود از آن آواز خوش است که در دنیا آمده: «ما بعث الله نبیاً الا حسن الصوت».

و نیز در حدیث آمده که داود علیه السلام در هنگام دعا صدای او بسیار خوش بود.

صوت بود به طوریکه جن و انس و طایور برای رسیدن به او از راه صدای او می آمدند. حضرت رسول (ص) در مدح ابی موسی اشعری فرمود: «پندوی سزایاری از سزای سزآل داود بختییده شده است» و قول خداوند که فرمود: «بدترین اصوات بانگ خدایست» بر مدح صوت نیکو دلالت می کند.

درجہ دوم: نظر کردن در صوت خوش موزون است. پس وزن آواز بعد از خوش بودن آن مورد نظر است. چه بسا آواز موزون که ناخوش می باشد. آواز موزون به اعتبار مخارج به سه قسم است:

یا از جماد صادر می شود مانند: آوازی و صدای طبل و مانند آن.

و یا از حنجره حیوان (انسان و غیر انسان) به درمی آید مانند آواز بلبل، قمری و دیگر پرندگان خوش آواز، و اصل در اصوات همان حنجره جانداران است و نی هم بر اساس خروج آواز از حنجره ساخته شد است و فرقی میان حنجره ای با حنجره دیگر نیست. نیز فرقی بین صوت جماد و حیوان وجود ندارد. پس سزاوار است که آواز سایر اجسام که به اختیار آدمی از آنها صادر می گردد با صدای بلبل مقایسه شود. مانند اصواتی که از طبل و دف و دیگر سازها به درمی آید.

در درجہ سوم: وزن و مفهوم صدا مورد نظر است و این مرتبه شعراست و جز از حنجره انسان خارج نمیشود و چون کلام مفهوم غیر حرام است آواز خوش موزون مباح می باشد و شافعی گفته است: الشعر کلام فحسنة حسن و قبیحة قبیح. پس زمانی که خواندن شعر بدون کشش صوت و الحان جایز باشد با الحان هم جایز است. زیرا امور مباح وقتی مجتمع شد مجموع آن هم مباح است و دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد مگر اینکه متضمن محظوری باشد. و حتی در حضور حضرت رسول (ص) اشعار فراوانی انشاد گردیده است. و خود حضرت هم فرموده اند: ان من الشعر لحکمة. و عایشه بیت زیر را انشاد کرده است:

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم و بقیة فی خلف کجلد الاجرب

و از عایشه نقل شده که وقتی رسول (ص) وارد مدینه شد ابوبکر و بلال به تب شدیدی مبتلا شدند و در آنجا بیماری و با شیوع داشت. گفتم ای پدر خود را چگونه می بینی و ای بلال احوال تو چیست؟ پس ابوبکر که در آتش تب می سوخت بیت زیر را انشاد کرد:

کسل امریء مصبح فی اهلہ و الموت ادنی من شرک نعلہ

... و رسول (ص) برای حسان بن ثابت منبری در مسجد می گذاشت که وی بر آن بالا می رفت و به وجود آن حضرت افتخار می کرد. و آن حضرت می گفت: همانا خداوند حسان را به وسیله روح القدس یاری می کند.

و از انس روایت شده که در سفر به جهت حضرت رسول (ص) حداء می کردند و حداء همواره از عادات عرب بوده و در زمان آن حضرت و صحابه نیز متداول بوده است و هیچ یک از صحابه نیر حداء را انکار نکرده اند بلکه گاهی به جهت تحریک شتران و زمانی برای لذت بردن از آن اتناصای شنیدن حداء می کرده اند. پس جایز نیست که کلام مفهوم لذت بخش که مؤدی آواز خوش و الحان موزون است تحریم گردد.

درجہ چهارم: از آنجا که صوت خوش محرك و بهیج قلب است باید در باب آن نیز

بیشتری کرد و در حقیقت در مناسبت نغمات موزون با ارواح سری از اسرار الهی نهفته است. چه پاره‌ای از اصوات شادی بخش و پاره‌ای غم‌انگیز و برخی دیگر موجد خنده‌اند و این عواطف با حرکات دست و پا و سر همراه است.

والبته این کیفیت تنها به فهم معانی اشعار ارتباطی ندارد بلکه امری کاملاً طبیعی است.

چه اگر بهار و گل‌های رنگارنگ و روح پرور آن و یا عود و نغمه تارهایش نیز کسی را به جنبش و نشاط در نیاورد آن شخص فاسد المزاج و کژطبع می‌باشد!

و در جایی که شتر با پستی طبعش از حدها متأثر می‌گردد چنانچه آدمی از شنیدن غنا و بانگ دلپذیر به وجد در نیاید از حیوان نیز پست‌تر است^۱ و درین باب اشعار و حکایات زیادی نقل گردیده است.

از جمله ابوبکر محمد بن داود الدینوری معروف به (رقی) نقل کرده است که وقتی در بادیه به قبیله‌ی از قبایل عرب رسیدم. یکی از افراد سرامهمان کرد. پیش از آنکه غذا حاضر شود چشمم به غلام سیاهی افتاد که بندگراں برپای داشت. پس مرا گفتم: تو امشب مهمانی و صاحب من مهمان را سخت گرامی دارد. آرزو دارم که شفاعت کنی تا مرا از بندرها سازد.

چون طعام حاضر شد گفتم: نخورم تا این غلام را از بندرها سازی. گفت: این غلام همه دارائی مرا بر باد نیستی داده است. گفتم به چه سبب؟ گفت این غلام آوازی به غایت خوش دارد. در سفر بارهای گراں بر پشتش حمل کرد و نه نغمه حد آنها را گرم براند تا راه سه روزه را به یک روز طی کردند.

چون به منزل رسیدند و بارها انداختند همه بیفتادند و جان دادند. اکنون او را به سو بخشیدم. روز دیگر خواستم که آواز او را بشنوم. صاحب خانه غلام را فرسود تا حدی آغاز کرد. شتری که در آنجا بسته بود به محض شنیدن آواز بر سر بگردید و رنسمان بگسست. من هم از تأثیر آواز خوش او بیهوش شدم و افتادم تا سهماندار من به غلام فرمان داد که بس است^۲. و به همین دلیل پرندگان بالای سر داوود علیه السلام می‌ایستادند. که آواز او را بشنوند بنا بر این نمی‌توان مطلقاً به اباحت یا به تحریم آن حکم کرد. بلکه بستگی به احوال نفسانی اشخاص و کیفیت نغمات دارد. پس باید به تأثیر سماع در قلوب نظر داشت.

ترجم به کلمات مستمع موزون در هفت موضع مباح است:

- ۱- احیاء العلوم چاپ مصر من ۲۲۰ جلد دوم به ضمیمه عوارف المعارف.
- ۲- همان کتاب من ۲۲۱.
- ۳- احیاء العلوم جلد دوم به مصباح الهدایه چاپ استاد همایی صفحه ۱۸۸ مراجعه شود.

اول: سرود حاجیان که درصفت کعبه و بادیه است و آتش شوق خانه خدای را دردل بجنباند. وازین سماع مزد بود کسی را که روا بود که بچج شود...

دوم: آنچه را که غازیان برای تحریض مردم به جنگ می خوانند و آن هم مباح است. متنبی در باره افراد ترسو و جبان گفته است:

یری الجبناء ان الجبن حزم وتلك خديعة الطبع اللئيم

سوم: رجزیات که دلیران در مصاف به جهت تشجیع نفس خوانند و آن هم مباح است (در صورتیکه جنگ با کافران بود اما اگر با اهل حق بود این حرام بود).
واز دلیران صحابه مانند علی (ع) و خالد و جز آنان کلمات و ایات فراوانی نقل گردیده است.

چهارم: سرود نوحه گر که در تهییج حزن و گریه تاثیر فراوان دارد. باید دانست که غم بردونوع است. مذسوم و محمود. غم مذسوم (ناپسند) آنست که انسان به خاطر چیزی که از دستش به در رفته و یا به جهت سرگ کسی اندوهگین گردد. زیرا که خدای تعالی می گوید: «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم».

غم محمود (پسندیده) مانند غمی که بر کوتاهی در انجام امور دینی به شخص روی می آورد و بر خطاهای خود گریه می کند. مانند گریه آدم و زاری داوود علیه السلام.
تا آنجا که «داوود چندان نوحه کردی که جنازه ها از پیش وی برگرفتندی و وی در آن الحان بودی...»

پنجم: سماع در اوقات شادمانی و «خواهد که آن زیادت کند به سماع و این نیز مباح بود چون شادی به چیزی باشد که روا باشد که بر آن شاد شود چنانکه در عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت آمدن فرزند و وقت ختنه کردن و باز رسیدن در سفر. چنانکه رسول علیه السلام به مدینه رسید پیش باز شدند و دف می زدند و شادی می کردند و شعری خواندند که:

طلع البدر علینا من ثنیا السوداع و جب الشکر علینا مادعی لله داع

از عایشه نقل شده است که در ایام منی ابوبکر براو وارد شد. و در نزد وی دو کنیز بودند که دف می زدند و سرود می گفتند. رسول - علیه السلام - در خانه آمد و بخت. ابوبکر درآمد و ایشان را زجر کرد و گفت: خانه رسول و مزمار شیطان. رسول (ص) گفت یا ابابکر دست از ایشان بدار که روز عیدست!

۱- کیمیای سعادت ص ۳۷۲ - احیاء العلوم ص ۳۰۸ .

وهم در صحاح از عایشه روایت شده که در دوران کودکی لعبت بازی می کرد. روزی رسول (ص) او را گفت: این عروسکها چیست؟ گفت: دختر کانم هستند. رسول (ص) گفت این چیست که در بین آنها می بینم؟ گفت: اسب. فرمود این چیست که براوست؟ گفت بالهایش. رسول (ص) فرمود: اسب که بال و پر ندارد. گفت آیا نشیدی که سلیمان اسبی داشت با بال و پر؟ رسول- علیه السلام- تبسم کرد تا همه دندانهای وی پیدا شد. درین باب احادیث زیادی نقل شده که همه صراحت دارد به اینکه غنا و لعب حرام نیست. از جمله نقل شده «که عایشه- رضی الله عنها روایت می کند که روز عید در مسجد، زنگیان بازی می کردند. رسول- علیه السلام مرا گفت، خواهی که بینی؟ گفتم: خواهم. بر در ایستاد و دست پیش برداشت تا زنخدان بردست وی نهادم. وچندان نظاره کردم که چندبار بگفت که بس نباشد؟ گفتم نی! و این در صحاح است و ازین خبر پنج رخصت معلوم شد: یکی آنکه بازی و لهو و نظاره دروی- چون گاه گاه باشد- حرام نیست و در بازی زنگیان رقص و سرود بود.

دوم آنکه در مسجد می کردند.

سوم- آنکه در خبرست که -رسول- علیه السلام- در آنوقت که عایشه را آنجا برد گفت:

«به بازی مشغول شوید» این فرمان باشد پس بر آنچه حرام باشد چون فرماید؟

چهارم آنکه ابتداء کرد و عایشه را- رضی الله عنها- گفت: خواهی که بینی؟ و این

تقاضا باشد...

پنجم آنکه خود با عایشه بایستاد ساعتی دراز با آنکه نظاره بازی کاروی نباشد: و بدین معلوم شود که برای موافقت زنان و کودکان- تادل ایشان خوش شود- چنین کارها کردن از خلق نیکو بود. و این فاضلتر بود از خوبستن فراهم کردن و پارسایی و قرایی کردن!

آواز عشاق هم محرك شوق و مهیج عشق و آرامش نفس است. مانند: عشق شخص به زن و یا کنیزش. ولی به زنان بدکار و کودکان حرام است.

همچنین سماع کسی که خدا و عشق او را دوست دارد مباح است زیرا مهیج شوق و دوستی خداست و موجب پیدایش احوال و مکاشفات، و این احوال به زبان اهل تصوف و عرفان ناسیده می شود که از «وجود» مأخوذ است.

در سماع چند نکته را باید در مدنظر داشت:

نکته اول: آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت بود که این حرام بود...

چه، شهوت در اصل آفرینش هست چون صورتی- نیکو در چشم آید شیطان به معاونت آن برخیزد و سماع به حکم شهوت شنود و سماع از کودکی که محل فتنه نباشد مباح است و از زنی که زشت رو بود مباح نیست: چه ویرا می بیند. و نظر بر زنان به هر صفت که باشد حرام است. اما اگر آواز شنود از پشت پرده اگر بیم فتنه بود حرام بود. و اگر نی مباح بود.

دوم: آنکه با سرود و رباب و چنگ و بربط بود... به سبب آنکه این عادت شرابخوارگان است و هرچه به ایشان مخصوص باشد حرام کرده اند به تبعیت شراب. اما طبل و شاهین و دفد اگرچه در وی جلاجل بود حرام نیست که اندرین چیزی نیامده است... و دف خود زده اند پیش رسول- علیه السلام- و فرموده است زدن آن در عروسی... و طبل حاجیان را و غازیان را خود رسم است زدن...

سوم آنکه در سرود فحش باشد یا هجا باشد یا طعن بود در اهل دین این نوع شعرها گفتن و شنیدن حرام است. اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال بود، و آنچه عادت عشاق است گفتن و شنیدن آن حرام نیست (چنانچه برزن و کنیزك خویش سماع کند. ولی اگر در اندیشه خود آنرا برزن بیگانه ای که وی را دوست دارد و یا بر کودکی فرود آرد حرام است). ولی صوفیه و کسانی که در دوستی حق تعالی مستغرق گشته اند سماع این بیتها آنان را زیان ندارد که ایشان از هر یکی معنی ای فهم کنند که در خور حال ایشان باشد.

گویند عجمی شعری تازی شنید که کسی می گفت :

و بازارنی فی النوم (اللیل) الاخیاله...» از شنیدن آن به وجد درآمد، بدو گفتند تو که ندانی وی چه گوید حال چرا کردی؟ گفت چراندانم؟ می گوید:

مازاریم! راست می گوید که همه زاریم و درمانده ایم و این وجد حق است.^۲

چهارم- آنکه شنونده جوان باشد شهوت بروی غالب و به محض شنیدن حدیث زلف و خال و روی نیکو شیطان پای برگردن او نهد و شهوت وی را بجنانند...

و بسیاری از زنان و مردان هستند که جامه صوفیان برتن دارند و بدین کار مشغول شده اند...

۱- چون شعر رو افض که در صحابه گویند یا صفت زنی باشد معروف... (کیمیای سعادت ص ۳۷۶).

۲- کیمیای سعادت ص ۳۷۷.

۳- همان کتاب ص ۳۷۹- و احیاء العلوم (نقل از فرهنگ اشعار حافظ تألیف آقای دکتر رجائی).

گویند که عشق دام حق است . قوادگی را ظریفی نام کنند و فسق را ولوالت را شور و سودا نام کنند... و در جمله کار صوفیان عظیم و باختر است و به غایت پوشیده است.

پنجم : سماع عوام به طریق عشرت و بازی سباح است لیکن به شرط آنکه پیشه نگیرد زیرا بعضی از چیزها سباح است به شرط آنکه گاهگاه و اندک بود. چنانکه زنگیان یک بار در مسجد بازی کردند و رسول (ص) منع نکرد اگر آن مسجد را بازی گاه می ساختند منع می کرد. همچنین عایشه را از تماشای بازی زنگیان منع نکرد و اگر عادت می کرد بدون شبهه وی را از مشغول شدن به لهو و لعب منع می فرمود برین قیاس مزاح کردن نیز گاهگاهی لازم است ولی چنانچه کسی بدان عادت کند و مسخرگی پیشه کند شایسته نیست.

سماع اصلا در نزد شافعی حرام نیست و درباره کسی که آن را پیشه خود ساخته گفته که آن لهو مکروه شبیه باطل می باشد . یونس بن عبدالاعلی گوید از شافعی پرسیدم که علت چیست که اهل مدینه سماع را مباح می دانند؟ گفت: کسی از علمای حجاز را نمی شناسم که از آن کراهت داشته باشد مگر آنچه مربوط به اوصاف امور حرام باشد ولی وصف اطلال و سراج و حذاء مباح است*.

۱- مراجعه شود به: احیاء العلوم جزء ثانی بضمیمه عوارف المعارف از صفحه ۲۰۰ تا ۲۱۱ و کیمیای سعادت چاپ تهران از صفحه ۳۶۹ تا صفحه ۳۸۱ .

* عقیده نحالی را در باب آثار و آداب سماع در همین کتاب نقل خواهیم کرد.

سماع در مذاہب اربعہ اہل سنت

امام محمد غزالی در (احیاء العلوم) آورده است:

«قاضی ابوالطیب طبری از شافعی ومالک وابوحنیفہ وسفیان وجماعتی از علما کلماتی آورده است ویدانها استدلال می کند که آن اشخاص نظر به تحریم سماع داشته اند.

شافعی- که خدایش بیاسرزاد- در کتاب آداب القضاء گفته است: غناء لهوی ناپسندیده و شبیه به باطل است و کسی که در آن زیادہ روی کند سفیہ است و شہادتش پذیرفته نمی شود. همچنین قاضی مذکور گوید کہ شنیدن غناء بہ عقیدہ پیروان شافعی حتی از زنی کہ بر شخص حرام نیست خواه آن زن آزاد یا بندہ روی گشادہ یا در پردہ باشد روانیست و از قول شافعی گوید کہ اگر صاحب کنیز سردمان را برای شنیدن آواز او جمع کند سفیہ است و شہادتش مردود است.

هم او گفته است کہ شافعی طقطقہ باچوب راناخوش می داشت و می گفت کہ این را زندیقان برای آنکہ از قرآن بدان مشغول شوند وضع کرد اند.

وشافعی گوید: همانطور کہ در خبر است بازی بانرد از بازی بامایر آلات لہوناخوش- آیندتر است وبازی شطرنج را دوست نمی دارم و همچنین آنچه را کہ مردمان باوی بہ بازی می پردازند مکروه می شمارم چہ بازی کار دینداران وجوانمردان نیست»^۱.

وشافعی می گوید: دلیل برآنکہ شاہین حلال است آنست کہ: آواز آن بہ گوش رسول آمد- علیہ السلام- انگشت درگوش کرد و ابن عمر را گفت: گوش دار، چون دست بدارد مرا خبر دہ. پس رخصت دادن ابن عمر را تا گوش دارد، دلیل آنست کہ مباح است، اما انگشت کردن دلیل آنست کہ او را در آن وقت حالی بودہ باشد شریف و بزرگواری کہ دانستہ باشد کہ آن آواز او را مشغول کند؛ کہ سماع اثری دارد در جنبانیدن شوق حق تعالی، تا نزدیکتر رساند کسی را کہ در عین آن کار نباشد، و این بزرگ بود بہ اضافت باضعفا کہ ایشان را خود این حال نبود، اما کسی کہ در عین کار باشد، بود کہ سماع او را شاغل بود و در حق وی نقصان بود پس نا کردن سماع دلیل حراسی نکند، کہ بسیار مباح باشد کہ دست بدارند؟ اما دستوری دادن دلیل مباحی کند قطعاً، کہ آنرا وجہی دیگر نباشد^۲.

۱- ترجمہ نقل از فرهنگ اشعار حافظ، آقای دکتر رجائی، ص ۲۱۱

۲- کیمیای سعادت ص ۳۷۷، چاپ دوم ۱۳۳۳، تہران

ابن جوزی در (تلبیس ابلیس) آورده است؟!

«از شافعی روایت شده است که شنیدن حذاء و نشید اعراب مانعی ندارد.» شافعی خود در کتاب (آداب القضاء) تصریح کرده که اگر کسی غناء را عادت سازد و همواره گرد آن گردد شهادتش مردود و عدالتش باطل است. رؤسای مذهب شافعی سماع را منکر بوده‌اند و مخصوصاً از میان اکابر متأخر آن مذهب ابوطیب طبری را می‌توان نام برد که کتابی در ذم غناء تصنیف کرده است.

از ابوطیب مذکور روایت شده که شافعی گفته است: غناء لهو مکروه شبیه باطل است و کسیکه در آن افراط کند شهادتش باطل است.^۱ ابن قیم گوید: شافعی تغییر (طقطقه باقضیب) را زشت می‌شمرد و گفته: زنادقه آن را وضع کرده‌اند تا بدان مشغول شوند و از قراءت قرآن روی برتابند. و سپس مؤلف به ابیاتی استناد جسته و به طرفداران سماع و رقص سخت تاخته است:

ذهب الرجال وحال دون مجالهم	زسر من الاوباش والانذال
زعموا بانهم علی آثارهم	ساروا ولكن سيرة البطل
لبسوا الدلوق مرقعا و تقشفوا	کتشف الاقطاب و الابدال..
ترکوا الحقائق والشرائع واقتدوا	بظواهر الجهال والضلال
جعلوا السماع مطية لهوهم	وغلوا فقالوا فيه كل محال
هو طاعة هو قرابة هوسنة	صدقوا لذاك الشيخ ذی الاضلال
وراوا السماع الشعر انفع للفتی	من اوجه سبع لهم بتوال
قالوا لنادين عبادة اهله	هذا السماع فذاك دين محال.. ^۲

آنجا از قول شافعی نقل کرده که هر کس آشکارا غناء کند شهادتش مردود است.^۳ غزالی در احیاء العلوم درین باب گوید:

«اما درباره شافعی باید گفت که تحریم غناء اصولاً در مذهب وی نیست و به موجب نص موجود شافعی راجع به مردی که سماع را پیشه خود سازد گفته که شهادتش مقبول نیست چه غناء لهو مکروهی است که به باطل شباهت دارد و کسیکه آنرا شغل خویش سازد به سفاقت و ناجوانمردی منسوب می‌گردد و این امر اگرچه حرام نیست حرامی را آشکار می‌سازد»

۱- تلبیس ابلیس، چاپ مصر ص ۲۳۰

۲- اغاثة اللهفان ابن قیم جوزیه چاپ مصر ص ۲۳۲ (اصل قصیده ۱۳۰ بیت است و در

حاشیه گفته شده که سراینده آن باید خود ابن قیم باشد).

۳- اغاثة اللهفان ص ۲۴۳

ولی اگر غنا را پیشه خود نساخته باشد و بدان سبب فرا خوانده نشده و خود نیامده باشد و چنان باشد که در حال به طرب آید و به ترنم پردازد نه شهادتش باطل است و نه به جوانمردیش خللی وارد می آید... اما آنجا که شافعی گفته سماع لهو مکروهی است که به باطل شباهت دارد لهو بودن آن صحیح است لکن باید دانست که لهو تنها از لحاظ اینکه لهو است حرام نیست چه بازی ورقص حبشیان لهو است و می دانیم که پیغمبر (ص) آنرا تماشا می کرد و زشت نمی شمرد. بطور کلی خدای تعالی کسی را به سبب لهو و لغو مواخذه نمی کند بلکه از این لحاظ که کاری می کند که در او سودی نیست.

اما اینکه شافعی گفته سماع شبیه باطل است دلالت بر این نمی کند که شافعی بر تحریم آن نظر داشته است حتی اگر صریحاً می گفت باطل است باز دلالت بر تحریم نمی کرد بلکه بر ناسودسندی آن دلالت می نمود چه باطل چیزی است که در آن فائده بی نباشد... اما اینکه شافعی گفته سماع مکروه است باید این بیان را مربوط به مواضع خاصی دانست که قبلاً ذکر شد یا اینکه این سخن را نماینده پارسایی و نزاهت گوینده آن دانست زیرا بر مباح بودن بازی شطرنج خود شافعی نصی به دست داده، مع هذا می گوید من تمام بازیها را مکروه می شمارم و علتی که برای این امر ذکر می کند دلالت بر صحت نظریه مادر باره او دارد چه می گوید این کار از عادات دینداران و جوانمردان نیست و این سخن بر زهد و نزاهت ماحت وی گواه است.

اما اینکه گفته است کسی که شغلش را غنا قرار دهد شهادتش پذیرفته نمی شود هم دلالت بر تحریم سماع ندارد چه با چیز خوردن در کوچه و بازار هم شهادت شخص پذیرفته نمی شود در حالی که این عمل خلاف جوانمردی نیست...'

اما مالک که خدایش بیاسرزاد از غنا نهی کرده است و گوید اگر کسی کنیزی خرید و آن را مغنیه یافت براوست که آنرا رد کند و این مذهب سایر اهل مدینه بوده است مگر ابراهیم بن سعد^۲. روایت شده که مالک گفت، غناء مشغله اهل فسق و معاصی است. هبة الله بن احمد حریری از قول ابوطیب طبری روایت کرده است که مالک بن انس غناء را نهی کرده و گفته است چنانچه کسی کنیزی بخرد و او را مغنیه بیابد براوست که آنرا رد کند^۳.

ابوحنیفه سماع را ناخوش می داشته و شنیدن غناء را در زمره گناهان قرار داده است و این چنین اند بیشتر اهل کوفه چون سفیان ثوری و حماد و ابراهیم و شعبی و غیر آنان^۴. با اینکه

۱- احياء العلوم، نقل از فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۴۷

۲- فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۱۲

۳- تلبیس ابلیس ص ۲۲۹- اغاثة اللهفان ج ۱ ص ۲۲۷

۴- تلبیس ابلیس ص ۲۲۹- اغاثة اللهفان ج ۱ ص ۲۲۷

شرب نبید را مباح می دانست سماع غنا را از گناهان می شمرد. همچنین است مذهب همه اهل کوفه: ابراهیم، شعبی، حماد، سفیان ثوری و جز آنان و اختلافی میان آنان نیست. اهل بصره نیز در کراهت و منع آن متفق اند جز آنکه عبیدالله بن حسن عنبری گفته است باسی بدان نمی بیند^۱

واما در مذهب امام احمد حنبل: در زمان او انشاد قصاید زهدیه رایج و مباح بوده و درین باب روایات مختلفی نقل گردیده است. ابن جوزی گوید: واما این غنائی که در زمان ما مرسوم و متداول است مطلقاً در نزد امام احمد محظور و ممنوع بوده است.

عبدالله بن احمد بن حنبل روایت کرده که پدرش گفت: غناء نفاق را در دل می رویاند^۲ و اسماعیل بن اسحق ثقفی روایت کرده است که از وی در باب سماع قصائد سؤال شد گفت آنرا زشت می دارم زیرا بدعت است. پس این روایات جملگی بر کراهت غناء دلالت دارد.

روایت شده که احمد شنید که قوالی در نزد پسرش صالح آواز می خواند ولی اعتراض نکرد صالح گفت: ای پدر آیا این را انکار نمی کنی؟ گفت چنانچه عمل ناپسندی با آن مقرون و همراه باشد از شنیدنش اکراه دارم ولی این غناء را زشت نمی دارم^۳.

غزالی در باب سماع نظریات جالبی دارد که آنها را در باب جداگانه بی نقل کرده ایم^۴. این جوزی (م: ۵۹۷) در (تلبیس ابلیس) پس از نقل آراء بزرگان اهل سنت به طرفداران سماع مخصوصاً صوفیه تاخته و آنان را سخت نکوهش کرده است:

«کسیکه می گوید من غناء را برای کسب لذائد دنیوی نمی شنوم بلکه در آن اشاراتی می یابم که از حق فرود می آید از دو جهت در اشتباه است: یکی اینکه طبع آدمی پیش از رسیدن بدان اشارات بمقصود خود یعنی لهُو و لعب میل می کند و این سخن وی مانند سخن کسی است که می گوید: من به این زن زیبا نظر می کنم ولی در عمل بد نمی اندیشم. دیگر آنکه مقام خداوند تبارک و تعالی بالاتر از آنست که گفته شود عشق و ورزی می کند و این اشارات ناشی از سماع از جانب اوست آنگاه می افزاید: اصحاب مادر رد غناء به قرآن و سنت و معنی استدلال می کنند. مثلاً از ابن مسعود روایت شده است که گفت: مقصود از لهُو در قول خداوند: «ومن الناس من يشتري لهو الحديث» غناء است.

واما سنت: از ابی امامه روایت شده که گفت: رسول اکرم (ص) خرید و فروش مغنیه و تعلیم و کسب آنان را حرام دانسته است.

نیز از حضرت رسول (ص) روایت شده است که فرمود: بعثت بکسر المزاسیر.

۱- تلبیس ابلیس ص ۲۲۹

۲- تلبیس ابلیس ص ۲۲۸ اغاثة اللهفان ص ۲۲۹

۳- تلبیس ابلیس ص ۲۲۸

۴- رجوع شود به بخش سماع به عقیده امام محمد غزالی

واما آثار:

ابن مسعود گفته: غناء نفاق را در دل می‌رویاند همچنانکه آب سبزی را می‌رویاند. و از ضحاک روایت شده است که گفت: غناء موجب فساد و تباهی قلب و غضب الهی است.

واما معنی:

غناء انسان را از حال طبیعی خارج می‌سازد و عقل را دگرگون می‌کند چه وقتی انسان به طرب در می‌آید کارهایی انجام می‌دهد که در حال طبیعی آنها را زشت می‌شمارد مانند: تکان دادن سر، کف زدن و پای کوبی.

ابن جوزی آنگاه در باب (تلبیس ابلیس بر صوفیه به هنگام وجد) می‌نویسد:

این طایفه وقتی سماع غناء کردند به وجد دو می‌آیند و صیحه می‌زنند و جامه می‌درانند و کف می‌زنند و به رقص در می‌آیند و به عمل موسی احتجاج می‌کنند که چون دید قومش به گوساله پرستی مشغول شده‌اند بر اثر غلبه اندوه الواح را شکست و نمی‌دانست چه می‌کند. سپس می‌افزاید این کارها کجا با عمل موسی قابل مقایسه است. ای برادران - خدا ما و همه شما را از تلبیس ابلیس برکنار دارد - خوب بنگرید و به بازی و جهل آن مردم نادان واقعی نگذارید! عبدالله محمد بن ابی بکر شهیر باین قیم الجوزیه (۶۹۱-۷۵۱) نیز در (اغاثة اللهفان) به صوفیه و اصحاب سماع سخت تاخته و گفته است:

«از مکیاید دشمن خدا (شیطان) بر اشخاص جاهل مشغول ساختن آنان به غناء و سوت کشیدن و کف زدن است: اینان که شیطان از راهشان به در برده و از لذت قرائت و استماع قرآن مهجورشان کرده فکر می‌کنند که از خواص اسلام هستند. این سماع شیطانی مخالف سماع روحانی است و در شرع اساسی مختلفی دارد از قبیل: (لهو، لغو، باطل، زور، رقیه - الزنا، قرآن الشیطان، صوت الاحمق، صوت الشیطان و سمود و مانند اینها) مثلاً واحدی و اکثر مفسران گفته‌اند مقصود از لهو و لهو الحدیث در کلام خداوند و من الناس من یشتری لهو الحدیث... غنا است.

همچنین زور در قول خداوند در آیه: «والذین لایشهدون الزور و اذا سروا باللغو سروا کراماً» به غناء تفسیر شده است.

و چون غناء از بزرگترین دواعی معصیت است از آن به صدای شیطان تعبیر شده است. در کتب مختلف اهل سنت احادیث و اخبار فراوانی در اباحه یارد سماع نقل گردیده است که می‌توان به آن کتب مراجعه کرد از قبیل:

۱- مراجعه شود به صفحات: ۲۲۲-۲۶۴ (تلبیس ابلیس ابن جوزی)

۲- مراجعه شود به صفحات: ۲۲۴-۲۴۸ اغاثة اللهفان، جلد اول چاپ معبر.

المسند امام احمد بن محمد بن حنبل، صحيح محمد بن اسماعيل بخارى، سنن ابن ماجه (الحافظ ابن عبدالله محمد بن يزيد)، جامع صغير سيوطي، كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق امام عبدالرؤوف المناوي وغيره.

برای نمونه چند حدیث از کتب حدیث اهل سنت را نقل می‌کنیم:

حدثنا الوليد حدثنا سعيد بن عبدالعزيز عن سليمان بن موسى عن نافع مولى ابن عمر: ان ابن عمر سمع صوت زمارة راع فوضع اصبعيه في اذنيه وعدل را حلتته عن الطريق وهو يقول: يا نافع اتسمع؟ فاقول نعم فيمنعني حتى قلت: لا فوضع يديه واعاد راحلته الى الطريق وقال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم سمع صوت زمارة راع فصنع مثل هذا (المسند امام حنبل جزء ششم شماره ۴۵۳۶ طبع مصر).

حدثنا محمد بن يحيى ثنا الفريابي عن ثعلبة بن ابي مالك التميمي عن ليث عن مجاهد قال كنت مع ابن عمر فسمع صوت طبل (زمارة) فادخل اصبعيه في اذنيه. ثم تنحى. حتى فعل ذلك ثلاث مرات. ثم قال: هكذا فعل رسول الله (ص)

(سنن ابن ماجه، كتاب النكاح جزء الاول ص ۶۱۳)

حد ثنا عبدالعزیز بن عبدالله... عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبيران عائشة رضي الله عنها قالت لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوماً على باب حجرتي والحبشة يلعبون في المسجد ورسول الله (ص) يسترني بردائه انظر الى لعبهم...

(صحيح محمد بن اسماعيل بخارى جلد اول ص ۵۹)

الغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل (الزرع)

(جامع صغير ج ۲ ص ۷۳، كنوز الحقائق ص ۲۳ در حاشیه جلد دوم جامع صغير)

سماع در مذهب شیعه

فقهای متشرع در مذهب شیعه اکثر سماع را به عنوان غناء حرام دانند و بعضی به کراهت و برخی به اباحه و جواز بدون کراهت فتوی داده‌اند.

شیخ کلینی (م ۳۲۹) در کتاب (کافی) اخباری در رد غناء نقل کرده و از جمله گفته است: «عن ابي عبدالله (ع) قال قال رسول (ص) انها کم عن الزفن والمزمار وعن الکویاب و الکبرات» یعنی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا (ص) فرمود: نهی می‌کنم شما را از پای کوفتن و رقص کردن و نی زدن و نواختن طبل. شیخ الطائفه محمد بن-

۱- حاشیه مصباح الهدایه به قلم استاد همایی ص ۹

۲- اصول کافی جلد دوم (نقل از هدایت القاصرین جلد دوم از تألیف آقای ثاسنی)

الحسن الطوسی (م: ۴۶۰) در کتابهای معروف: تهذیب، استبصار و (النهاية) در باب غناء به آلات محرمة احادیث و اخبار زیادی از ائمه نقل کرده است از جمله در ترجمه (النهاية) او چنین آمده است:

«... و از آن جمله کردن نوعها ملامی و بدان تجارت کردن و کسب کردن چون چغانها و طنبور و جز از آن از انواع اباطیل محرمست و محظور و کردن صنمها و صلیبها و تماثیلها و صورتهاء شخص پیکر و شطرنج و نرد و قمار...»

و کسب سرود گویان و آموزیدن سرود حرام است و کسب سوبه گران به اباطیل حرام است...»^۱

محمد بن یعقوب از... احمد بن محمد از حسین بن سعید از علی بن حمزه از ابی بصیر روایت کرد و گفت: «پرسیدم از اباعبدالله از کسب مغنیه گفت چنانچه مردان نامحرم در آن مجالس شرکت جویند حرام است ولی در مجالس عروسی غناء او اشکالی ندارد. نیز همو روایت کرده است که خرید و فروش کنیزکان مغنیه حرام است.»^۲

سهل بن زیاد روایت کرده است که از حضرت امام رضا (ع) در باب خرید و فروش کنیزان خواننده سؤال شد. فرمودند حرام است.^۳

در باب کسب زنان مرثیه خوان از اباعبدالله روایت شده که فرمود چنانچه نوحه و زاری آنان بر رسول (ص) باشد و نیز اجرت معینی مطالبه نکنند اشکالی ندارد.^۴

نیز شیخ طوسی (در تهذیب) آورده است که «حسین بن سعید از نصر بن سويد از یحیی حلی از ایوب بن حراز ابی بصیر روایت کرده که ابوعبدالله (ع) فرمود چنانچه مغنیه بی به عروسی دعوت شود و دستمزد دریافت کند اشکالی ندارد»^۵

و در «استبصار» گوید:

«وجه رخصت درین اخبار به آن موارد اختصاص دارد که کسی به اباطیل لب نگشاید و آلات لهو و لعب از قبیل: عودونی و جز آن نوازند و فقط در عروسیها قول و آواز خوش بخواند و شعر نیکو انشاد کند و کلمات رکیک و دشنام بر زبان نیاورد و در غیر این صورت غنا جایز

۱- ترجمه (النهاية) شیخ طوسی با تصحیح آقای سبزواری چاپ دانشگاه من ۲۴۳

۲- تهذیب من ۱۰۷- استبصار من ۶۱ جلد ۳- وسائل الشیعه من ۵۴۱

۳- استبصار من ۶۱- تهذیب من ۱۰۷

۴- تهذیب من ۱۰۸

۵- تهذیب من ۱۰۸

نیست چه در عروسی و چه در موارد دیگر»

صاحب (تبصرة العوام) بفرق صوفیه تاخته ورقص و سماع آنان را به سختی مورد حمله و نکوهش قرار داده است از جمله گوید:

«وایشان (صوفیان) از اهل سنت باشند و...»

این قوم شش فرقت باشند: اول ایشان که دعوی اتحاد کنند. فرقت دوم از صوفیان که خود را عشاق خوانند. فرقت سوم از صوفیان که ایشان را نوریه خوانند... و فرقت چهارم از صوفیان ایشان را واصلیه خوانند گویند ما واصلیم به حق... فرقت پنجم از صوفیان این فرقت گویند اعتبار به نظر و استدلال نباشد... و علماء و اهل بیت را دشمن دارند. فرقت ششم از صوفیان قومی باشند که همت ایشان جز شکم نبود و خرقة‌ها در پوشند و رکوهها و خرقة و سجاده ترتیب دهند و از حرام احتراز نکنند و ایشان را نه علم باشد و نه دیانت به اطراف عالم می‌گردند از بهر لقمه‌ای و همیشه طالب طعام ورقص باشند و چون شکم سیر کردند روی در روی کنند و حکایت ایشان همه آن بود که در فلان شهر در خانقاه طعامهای نیکو سازند و سماع ورقص نیکو کنند و صوفی باشد که در سمرقند بشنود که در مصر خانقاه کرده‌اند و آنجا لوت بسیار به خلق می‌دهند از سمرقند قصد مصر کند هیچ کس دون همت‌تر از ایشان نباشد این جمله اصناف صوفی‌اند که بعضی دعوی ربوبیت کنند. و بعضی دعوی معجزات و کرامات^۲ مقدس اربیلی^۳ نیز در (حدیقة الشیعه) بفرقه‌های صوفیه تاخته و رقص و سماع آنان را ناپسند دانسته است. از جمله درباره فرقه‌های صوفیه گوید:

«این طایفه گویند دست زدن و رقص کردن و نعره زدن اختیاری نیست و این کذب محض است و اگر اختیاری نباشد هم از جانب شیطان است و این جماعت رقص و سماع را حال نام کرده‌اند و می‌گویند. چون ما بیهوش شویم خدا به نزد ما آید و سرما را در کنار گیرد و با ما راز گوید و ما با او راز گوئیم و دست در گردن ما کند و ما دست در گردن او کنیم. این عین کفر و ضلالت است دیگر گویند رقص کردن و نعره زدن و شادی و طرب نمودن مابه واسطه تجلی حق است در ما و صفات خدا حالی است که در وقت سماع و حال بر ما ظاهر شود و در ما پدید آید و در حالت سماع صفات خدا را در ما میتوان یافت...»^۴ «کاملیه... و این فرقه نیز مانند اکثر طوائف صوفیه خوانندگی و رقص را عبادت نام کنند و با پسران و دختران مردم عشق ورزند...»^۵

۱- (استبصار) ص ۶۲ (جلد سوم)

۲- تبصرة العوام، چاپ مرحوم اقبال ص ۱۳۳

۳- برای اطلاع از احوال و آثار او مراجعه شود به: ریحانة الادب جزء سوم.

۴- حدیقة الشیعه، صفحه ۵۸۱

۵- همان کتاب ص ۵۸۳

«فرقه پانزدهم الهامیه اند. این طایفه نیز از آموختن علم روگردانند و اعتقاد به حشرو نشر ندارند و عمر را با آموختن شعر و بذله خوانی و ترنمات و نغمات و مطربی و غنا و سرود صرف کنند و شعرهایی که معنیهای ملحدانه از آن بیرون آید بیشتر یادگیرند...»^۱

«جمهوریه... غناء سرود و دف و نی و سایر سازها را حلال دانند و بسیار باشد که در مجلس ذکر، دف و نی حاضر کنند... و بعضی از ایشان گویند قبول داریم که غنا حرام است اما از خوانندگیها هرچه به ضرب در نیاید غنا نیست هرچند که با ترجیع باشد و فضایح و قبایح این طایفه بی حد و پایانست...»^۲

شهید ثانی (زین الدین محمد) م: ۹۹۶ در شرح لمعه گوید:

«فروش خمر و آلات لهو و لعب اعم از دف و زممار و قصب و غیر آن و بتهایی که جهت عبادت ساخته شده و همچنین قمار و نرد و شطرنج و مانند آن جزء کسبهای معرّمه محسوب میشود»^۳.

نیز در (مسالك) راجع به اختلاف اخبار و اینکه در هر دو جانب روایات صحیحه داریم و باید مابین روایات مختلف جمع کرد می گوید: (ذهب جماعة من الاصحاب العلامة فی- التذکرة الی تحریم الغناء مطلقاً استناداً الی اخبار مطلقه و وجوب الجمع بینها و بین ما دل علی الجواز هنا من الاخبار الصحیحة متعین حذراً من اطراح المقید»^۴

سلامحسن فیض محدث کاشانی «م: ۱۰۹۱» در «محجة البیضاء» گوید:

«قال رسول (ص) لیس منامن لم یتغن بالقرآن فقیل اراد به الاستغناء اراد به الترنم و تردید الالحان و هو اقرب عند اهل اللغة...»^۵

همو در کتاب (وافی) گوید:^۶

«بازی شطرنج و نرد و کوبه و عرطبة (که عبارتست از طنبور و عود) و غیبت و شنیدن آن ممنوع دانسته شده است. مفسر آن کوبه را یکبار بمعنی نرد و شطرنج و بار دیگر طبل و در جائی نیز بر بطن تعبیر کرده اند. جایی نیز گفته اند که مقصود از عرطبة طنبور یا عود می باشد.

از ابی عبدالله (ع) روایت شده است فرمود: پروردگار شما را از زفن و زممار و کوبات و کبرات منع کرده است و مقصود از زفن بازی ورق و زمر نواختن نی و کبر طبل است. نیز از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده است که هر کس به بیتی از خنساء تمثل جوید اگر در روز

۱- ایضاً همان کتاب ص ۵۸۴

۲- همان کتاب ص ۵۹۰

۳- شرح لمعه: باب متاجر جلد اول ص ۲۳۴

۴- حاشیة مصباح الهدایه چاپ استاد همایی ص ۱۸۲

۵- محجة البیضاء ج ۱ ص ۳۶۱

۶- وافی جزء ثالث ص ۱۸۰

آنرا بر زبان آورد نماز همان روزش و چنانچه شب آن را بگوید نماز آن شب وی پذیرفته نمی شود. مقصود از خناء فحش است و اخبار زیادی در تشدید مجازات گناهانی از قبیل : قتل و زنا و شرب خمر و غناء و قمار و مانند آن نقل گردیده است.^۱

محدث کاشانی در کتاب «وافی» بعد از نقل اخبار و روایات مختلف غناء می گوید که از مجموع ادله چنین مستفاد می شود که حرمت غناء مخصوص است به مواردی که مشتمل بر امری حرام از فسوق و معاصی باشد از قبیل لعب به آلات اهو و گفتار دروغ و باطل و بلند شدن آواز زن و کشف محاسن او در حضور مردان نامحرم بدان گونه که در عهد خلفای اموی و عباسی متداول بوده است. و گرنه خود غناء فی نفسه بدون اقتران به محرمت شرعی از محرمت ذاتی شمرده نمی شود و تغنی به اشعاری که متضمن مصالح دینی و اخروی و موجب توجه به زهد و عبادت و رغبت در خیرات باشد حرام نیست.^۲

ملا محمد باقر سبزواری (م: ۱۰۹۰) رساله ای مخصوص در غناء تألیف کرده و با ملا محسن فیض هم عقیده شده است. شیخ علی شهیدی (شیخ علی بن شیخ حسن) صاحب حاشیه بر شرح لمعه که از معاصران فیض و سبزواری است نیز رساله ای در حرمت غناء به رد قول فیض و سبزواری نوشته و بر آنها سخت تاخته و تشنیعات عجیب بر سبزواری رانده و معتقدان اباحه غناء و سماع را به حد کفر رسانده است.^۳

شیخ حر عاملی (م: ۱۱۰۴) در وسائل الشیعه نواختن بربط و زممار و فروش شطرنج ویت و هر آلت مربوط به لهو و لعب را جزء کسبهای حرام دانسته^۴ و اخبار و احادیثی در باب غناء ذکر کرده است:

از ابی عبدالله (ع) روایت شده که فرمود: چنانچه زنان خواننده در مجالس عروسی به غنا مشغول شوند اشکالی ندارد ولی اگر مردان در مجالس غنای آنان شرکت جویند حرام است و هو قول الله عز وجل «ومن الناس من يشتري لهو الحديث» و ابوعلی اشعری از حسن بن علی روایت کرده است که ابو عبدالله (ع) فرمود: زن خواننده مورد نفرت و نفرین خداوند است کسی که از قبل او کسب روزی کند درآمد وی حرام است.

محمد بن علی بن حسین گفت: مردی از علی بن حسین در باب خرید و فروش کنیزك

۱- وافی جزء ثالث ص ۱۸۰-۸۲. نیز رجوع شود به ج ۲ جزء دهم ص ۳۲

۲- حاشیه مصباح الهدایه ص ۱۸۰

۳- ایضاً حاشیه مصباح الهدایه به قلم استاد همایی ص ۱۸۱

۴- وسائل الشیعه جلد دوم صفحه ۵۳۷

خواننده سؤال کرد. فرمود چنانچه بهشت را به یاد تو بیاورد یعنی قرآن را با صوت خوش بخواند مانعی ندارد زیرا قراءت قرآن یاد آور زهد و فضائل و سیرت‌های پسندیده است ولی غناء محظور و ممنوع است.

و از امام صادق (ع) در باب مزد مرثیه خوان سؤال شد فرمود چنانچه بر رسول الله (ص) نوحه سرایی کند اشکالی ندارد^۱.

صاحب حدائق عقیده فیض و سبزواری و اخباری را که مورد تمسک برای اباحه است و همچنین اخبار مخالف را که دلیل قائلان به حرمت است به تفصیل نقل کرده و جانب حرمت را ترجیح داده و ادله جواز را جواب داده است.

صاحب مفتاح الکرامه مدعی است که اخبار متعارض را در موضوع غنا احصاء کرده و می‌گوید که مدرک فیض کاشانی و محقق سبزواری در اباحه غناء دوازده خبر و مدرک قائلان به حرمت مطلق بیست و پنج خبر است و سه روایت نیز دلیل بر تحریم استماع غناء و پنج روایت هم دلیل بر تحریم ثمن مغنیه وارد است^۲. وی می‌نویسد:

«غناء برون کساء بطوری که در پاره‌یی از کتب از جمله اشاره و دروس و جامع المقاصد آمده کشش صوت است که مشتمل بر ترجیع طرب آور می‌باشد و در مجمع البحرین برای آن دو معنی نقل شده یکی آنچه در عرف غناء نامیده می‌شود (اگرچه طرب آور نباشد) و دیگر آنچه منظور ماست»^۳. سپس برای تعریف غناء به کتابهای دیگری استناد جسته و نوشته است که کسب مغنیه حرام است.

۴

شیخ مرتضی انصاری در (مکاسب) گوید:

«خلافی در حرمت غناء نیست و از جمله اخباری که بر حرمت غناء دلالت دارد روایت عبدالاعلی است که ابن فضال گفته از ابی عبدالله (ع) در باب غناء پرسش کردم و گفتم بعضی عقیده دارند که رسول اکرم اجازه داده است به (جئناکم حیونا حیونا نحیکم) تغنی شود. فرمود: دروغ می‌گویند، خداوند بزرگ می‌فرماید:

«وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لالعین... باری از شنیدن این اخبار براهل بصیرت مخفی نماند که غناء حق از باطل متمایز است و آنچه صوفیه در مجالس خود بدان تغنی می‌کنند از قبیل غناء باطل است.»^۴ استاد همایی نوشته‌اند: «شیخ مرتضی انصاری رحمه»

۱- وسائل الشیعه ج ۲ صفحات ۵۴۱-۵۴۲

۲- حاشیه مصباح الهدایه به قلم استاد همایی ص ۱۸۳

۳- مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامة تألیف سید محمد جواد حسینی عاملی ص ۵۱

۴- مفتاح الکرامه ص ۳۳

۵- مکاسب شیخ انصاری (صفحات: ۳۶-۳۹)

الله با اینکه ظاهراً در موضوع غناء بافیض دساز وهم آواز نیست در کتاب مکاسب گوید:
فالمحصل عن الأدلة حرمة الصوت المرجع فيه على سبيل اللهوفكل صوت يكون لهوا بكيفيته
ومعدوداً من الحان اهل الفسوق والمعاصي فهو حرام وان فرض انه ليس بغناء...

مقصود شیخ انصاری ظاهراً بیان علت تحریم است نه قول بتفصیل چنانکه بعض
متأخران فهمیده‌اند. از طرف دیگر میتوان گفت که اخبار غناء اصلاً متعارض نیستند بلکه در یک
سورد مخصوص که اقدران به محرمات باشد صریحاً تحریم شده و در موردی که مقترن به
محرمات نباشد حکم به جواز داده است پس هر کدام از دو دسته روایات ناظر به موردی
خاص است و ازین جهت تعارض نخواهد داشت و در صورتی هم که تعارض را مسلم بدانیم
می‌گوییم که اخبار متعارض متساقطاند و چون دلیل مسلمی از کتاب و سنت و اجماع در دست
نیست متوسل به اهل عملی باید شد و برگشت امر خواه به شبهات حکمیه و خواه به شبهات
موضوعیه باشد از مجاری اصل برائت خواهد بود. وانگهی میان فقها و اصولیان مسلم است که
تا ممکن باشد جمع مابین متعارضات را بهتر از طرح دانند و اگر بخواهیم میان اخبار متعارض
جمع کنیم حکم به تحریم مطلق در عموم افراد نتوانیم کرد»^۱

شیخ نجیب‌الدین تبریزی صاحب (نورالهدایه) گوید:

«ویدانکه ثابت است که شارع صدای خوش ممدوح داشته چنانکه در اصول کافی از
حضرت رسالت (ص) منقول است که ان الله يحب الصوت الحسن يرجع به ترجیماً. خدای تعالی
دوست می‌دارد صدای خوش را که بگرداند او را در گلو از آن جهت که صوت خوش کمال
نفس ناطقه است و نفس ناطقه بهترین آفرینش است...»

و حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «لم يعط امتی اقل من ثلاث: الجمال والصوت
الحسن والحفظ. یعنی عطا نشده است به است من کمتر از سه چیز یکی جمال و یکی صدای
خوش و یکی حفظ و نگهداری...»^۲

مرحوم دهخدا در لغت‌نامه گوید:

«در کتاب فقه و تجارت تألیف ذوالمجدین (ص ۴۶-۴۹) چنین آمده: در تعریف
غناء گفته‌اند، انه الصوت المشتمل على الترجیع المطرب. طرب نوعی خفت و سبکی در نفس
است که از شدت شادی یا غم پیدا می‌شود و صوت مطرب آنست که این حال را در انسان
می‌آورد به این معنی که مقتضی حدوث خفت است و لیسو فعلاً بجهت موجب سبکی نباشد و
مراد از ترجیع تردد صوت است در حلق و دهان باوزنهای مخصوص. خلاصه آنکه غناء
صوتی مناسب باآلات لهو و ضرب و رقص است اما حکم آن حرمت است اعم از اینکه کلام و

۱- حاشیه مصباح الهدایه به قلم استاد همایی ص ۱۸۴

۲- نورالهدایه ص ۲۰۵

شعری که به آن تغنی می‌کنند متضمن معنای حق یا باطل باشد. دلیل حرمت قسم دوم (متضمن معنای باطل) وجود اخبار متواتر است. از آن جمله اخباری است در تفسیر قول زور در آیه (فاجتنبوا قول الزور: قرآن کریم ۲۲/۳۱) و آیه (لایشهدون الزور:

قرآن کریم ۲۵/۷۲) آمده است. و دلیل حرمت قسم اول «تغنی به کلام و شعر متضمن معنای حق» نیز اخباری است از قبیل خبر عبدالاعلی:

قال سألت ابا عبدالله (ع) انهم یزعمون ان رسول الله (ص) رخص فی ان یقال جئناکم جئناکم حیونا حیونا حیونا نحیکم. فقال کذبوا. ودر باقی روایت آن حضرت ترخیص رسول خدا را در سرودن کلام مزبور به سختی انکار کرده است و معلوم است که این کلام متضمن باطلی نیست و بنابر این وجهی برای انکار مشدد حضرت نیست مگر از جهت کیفیت صوت در این کلام و همچنین اخبار بسیاری نیز بر حرمت قسم دوم دلالت می‌کنند و وجه حرمت اینست که آنرا جزء لهو و باطل شمرده‌اند (مورد استفاده اخبار مزبور آیه: والذین هم عن اللغو معرضون و آیه من الناس من یشتری لهو الحدیث و جز آنست) - نتیجه بحث اینست که در حرمت غناء فرقی میان سخن حق و باطل و اینکه ایجاد این کیفیت در قرائت قرآن یا خواندن مراثی باشد نیست ولی بعضی غناء در مراثی را روا داشته‌اند و یا چنین پنداشته‌اند که غناء بر مراثی صدق نمی‌کند و این مردود است و دلیل آن در ضمن مطالب گذشته بیان شد و بعضی گفته‌اند ادله حرمت غناء با ادله استحباب ابکاء و ذکر مراثی تخصیص یافته است این نیز مردود است به جهت عدم مقاوت ادله مستحبات با ادله محرّمات خصوصاً محرمی که مقدمه فعل مستحبی باشد زیرا کسی عمل زنا را از لحاظ اینکه مقدمه ادخال سرور در دل مؤمن است جایز نمی‌شمارد. بعضی از فقهای بزرگ در حرمت غناء اختلاف کرده‌اند از جمله صاحب کفایه و محدث کاشانی را رأی دیگر است و آن اینکه حرمت غناء مخصوص است به جایی که با حرام دیگر مجتمع باشد مثل زدن تار و رقص و وارد شدن سردان بر زنان و مانند آن و مرجع این قول قول به عدم حرمت غناء است من حیث هو. خلاصه دلیل اینان آنست که در متیقن از ادله حرمت غناء متعارف در زمان خلفای عباسی است و تغنی آنان به نحوی بود که به آن اشاره شد. و اینکه ادله حرمت غیر این نحو را شامل باشد مشکوک است و مقتضای اصل اباحه است از جمله روایاتی که بدانها استشهاد کرده‌اند روایت ابی بصیر است که گوید: سألت ابا عبدالله من کسب المغنیات فقال التي تدخل علیها الرجال حرام والتي تدعی الی الاعراس لا بأس به...»

استاد همایی نوشته‌اند:

«فقهای متشرع در مذهب شیعه اکثر سماع را به عنوان غناء حرام می‌دانند و بعضی

به کراهت و برخی به اباحه و جواز بدون کراهت فتوی داد اند.

از جمله فقهای نامدار شیعه که به عقیده اباحه و رخصت شهرت دارند و عقیده آنها در مقابل فتاوی دیگر در کتب فقه استدلالی از قبیل مفتاح الکرامه و مکاسب شیخ انصاری و همچنین در کتب تراجم مانند روضات الجنات سیرزا محمد باقر خوانساری اصفهانی نقل شده دو تن فقیه محدث مشهور قرن یازدهم هجری است: یکی ملا محسن فیض محدث کاشانی متوفی ۱۰۹۱ و دیگر ملا محمد باقر سبزواری متوفی ۱۰۹۰ هجری قمری^۱. منشاء اختلاف فقها اختلاف روایاتی است که درباره غنا و مغنی در هر دو طریقه شیعه و سنی روایت شده و از یک دسته اخبار حکم اباحه و رخصت و از یک دسته منع و انکار مستفاد میشود. اتفاقاً در هر دو جانب منع و رخصت اخبار صحیح داریم از این جهت گروهی جانب منع و انکار را گرفته بر حرمت فتوی داده اند و جمعی جانب رخصت را ترجیح داده و بعضی جمع میان اخبار به کراهت معتقد گشته و پاره‌یی به تفصیل قائل شده موارد غناء و اغراض مغنیان و مستمعان را مناط حکم قرار داده اند.

از فقهای شیعه کسانی که قائل به تحریم غناء شده غالب دو مورد را استثناء کرده جایز شمرده اند. یکی حداء اهل و دیگر تغنی زن در زفاف به شرط اینکه برای مرد نامحرم نباشد (مکاسب شیخ انصاری و مسالک شهید ثانی). و از فقهای سنی آنها که فتوی به حرمت داده غالباً علاوه بر دو مورد مذکور بعضی موارد دیگر را از قبیل غناء حجج و حماسه های مهیج و تغنی به اشعار متزهدان (اینگونه اشعار را زهدیات می گویند) و نشیدهای اعراب حتی اگر بادف باشد استثناء کرده داخل در امور جایز و سباح شمرده اند (تلبیس ابلیس ابن جوزی). و همه فقها متفق اند که غناء در صورت داشتن مفسده شرعی محذور و حرام است. بالجمله اختلاف عقاید فقهای شیعه و سنی درباره غناء بیشتر از این جهت ناشی است که اخبار و روایاتشان در این موضوع کاملاً مختلف و متعارض است. و کسانی که به جواز اعم یا کراهت یا به تفصیل و فرق میان موارد معتقد شده خواسته اند مابین اخبار متعارض جمع کرده باشند.

نگارنده این سطور جلال الدین همایی می گوید که از مجموع ادله چنین مستفاد میشود که غناء خواه از مقوله فعل باشد یعنی بر کشیدن آواز با ترجیع طرب انگیز چنانکه شهید ثانی در مسالک آورده است (الغناء بالممدد الصوت المشتمل علی التدریج المطرب) و خواه از مقوله کیف باشد یعنی آواز طرب انگیز چنانکه در قاموس شیط می کند الغناء الکسب من الصوت ما طرب به) یا به معنی (سرود) به طوریکه در صراح الفقه تفسیر کرده است، به هر معنی که باشد بالذات موضوع حکم شرعی نیست و آنرا در ردیف موضوعاتی نباید شمرد که حکم شرعی متعلق به طبیعت کلیه شد باشد بدون رعایت خصوصیات موارد بلکه در صورت

۱- عقیده آنان را قبلاً نقل کرده ایم

تحقق موضوع تابع متعلقات و مقترنات و اغراض و احوال دیگر از امور مؤثر در کیفیت قول و سماع است.

پس در صورتی که مقترن به مفسده شرعی یا عقلی باشد از قبیل ملامی و مناهی و لغو و باطل و تهییج شهوات رذیه و امثال آن حرام است. اما در جایی که خالی از مفسده یا متضمن مصلحتی شرعی و عقلی باشد از قبیل معالجه بیمار و انصراف خاطر از علائق شوم دنیوی و توجه به امور سمدوح معنوی و امثال آن حکم به تحریم مطلق نتوان کرد. منشا اختلاف روایات هم شاید اختلاف در همین گونه اغراض و مقترنات باشد. آنکه گفتیم در صورت تحقق موضوع به این نظر است که اصل موضوع غناء امری محقق و مسلم نیست و عرف در تشخیص موضوع غناء به قول فقها مختلف و مضطرب است چه موسیقی و غناء و الحان مطرب و مهیج نزدیک اقوام و ملل کاملاً اختلاف دارد. چه بسا که لحنی برای یک قوم طرب انگیز و هیجان خیز و در پیش قوم دیگر اصلاً مکروه و نامطبوع باشد. از آداب و عادات و غرائز وجدانیات ملل و اقوام گذشته، اصناف و افراد یک ملت هم در ذوق و احساس الحان و اصوات مختلف اند.

بالجمله موضوع غناء چنانکه خود فقها هم متعرض شده اند موضوعی ثابت و محرز نیست و عرف و عادت در تعیین موضوع اضطراب دارد. از آیات قرآنی هم آیه بی که صریح در حرمت موضوع مطلق باشد نداریم. چه آیاتی که مورد تمسک قائلان به حرمت شده است از قبیل: (ومن الناس من یشتري لهو الحدیث...) و (اجتنبوا قول الزور) و (لا یشهدون الزور) که در کتب فقه و تفسیر شیعه از قبیل آیات الاحکام جزائری و مکاسب شیخ انصاری و تفسیر ابوالفتوح رازی متعرض شده اند، هیچکدام در تحریم سماع و غناء مطلق نیست و همچنین آیات دیگر از قبیل: (واستفزز من استطعت منهم بصوتک) و (انتم سامدون) که علاوه بر آیات مزبور دلیل فقهای سنی از قبیل ابن جوزی در تحریم غناء و سماع شده است اخبار و روایات هم به طوری که گفتیم مختلف و متعارض است. از لحن همان اخبار نیز که منشا قول به تحریم شده است، حرمت ذاتی مطلق استفاده نمی شود. بلکه مدار حکم به دست می آید که تحریم از جنبه لهو و لغو و باطل است نه راجع به کیفیت تغنی و سماع. چیزی که هست بعضی از مدار و مناط حکم علیت فهمیده و گفته اند که تحریم شارع برای این است که غناء را از افراد لهو و لعب و لغو و باطل قرار داده و در حقیقت کبرای قیاس را ذکر کرده نه اینکه مقصودش این باشد که حرمت دایر مدار لهو و لعب است و اگر از غناء مقصود لهو نباشد حرمت نخواهد داشت. هرچه گویا فرض تحریم به واسطه لهو و لعب است نه به واسطه اصل موضوع...

قائلان به تحریم مطلق در فرقه شیعه اولاً مدعی اجماع شده و ثانیاً برای دلیل استنباط خود می گویند که از روی اجماع و مجموع ادله منت و کتاب علم اجمالی داریم بر اینکه یک فرد از افراد غناء مسلماً تحریم شده است. نهایت آنکه مابین افراد متعدد مشتبه تردید داریم

و در این صورت باید به حکم علم اجمالی از همه موارد مشتبہ مشکوک مانند دیگر شبہات محصور به قاعدہ اشتغال اجتناب کنیم

این استدلال در صورتی قابل قبول است که اولاً حصول علم اجمالی را مسلم بدانیم چه ممکن است که مخالف اصلاً منکر علم اجمالی بشود و بگوید که اجماع محقق نیست و از کتاب سنت هم چنین علمی درین منکر حاصل نمی شود . یا بگوید که محصل ادلہ کتاب و سنت علم تفصیلی است . یعنی حکم تحریم بدون شک و شبہه در مورد اقدان به ملاحی و مناہی است و در موارد دیگر شکی در رخصت و اباحہ نیست . و در صورتی کہ شکی باشد شک بدوی است کہ حکمش بہ برکت اصل براءت معلوم میشود . و ثانیاً علم اجمالی را منجز تکلیف بدانیم ؟ چه درین بارہ کہ علم اجمالی منجز حکم تکلیفی است یانہ مابین اصولیان اختلافست و ثالثاً علم اجمالی را قابل انحلال ندانیم . چه ممکن است گفته شود کہ اجمالی در این مورد نظیر اقل و اکثر ارتباطی منحل بہ علم تفصیلی و شک بدوی میشود و شک بدوی بی شبہه مجرای اصل براءت است .

ناگفته نماند کہ بہ عقیدہ نگارند سماع و وجد و رقص و خرقة پاره کردن و امثال این کارها مثل بسیاری از آداب دیگر صوفیان در آغاز امر چنین بوده کہ از سالکی مجذوب از خود بیخبر در حال جذبہ و استغراق عملی سرزده و آنگاه دیگران بہ تقلید عمل او را جز و سنن و آداب معمولہ اهل سلوک در آورده رفته رفته کار بہ دست مقلدان خام افتاده و زاغان سیاه بہ دغل کاری بانگ بازان سپید آسوخته اند .

بر سماع راست ہر تن چیر نیست طعمہ ہر مرغکی انجیر نیست
خاصہ مرغ مردہ پوسیدہ بی پر خیالی اعمی بی دیدہ بی^۱

۱- مراجعہ شود بہ حاشیہ صحیح الہدایہ و مفتاح الکفایہ ص ۱۰۰

سَمَاعِ الْقُرْآنِ

صاحب کشف المحجوب در باب (سَمَاعِ الْقُرْآنِ وِیَا تَعْلُقِ بِهِ) آورده است: «اولیتر سَمَوَاتِ سَرْدَلِ رَا بِهٖ فَوَیْدٌ وَسَرَّرَا بِهٖ زَوَیْدٌ وَگُوشِ رَا بِهٖ لَذَاتِ، کَلَامِ اِیْزِدِ عِزَاسْمَهٗ اَسْتِ وَ مَأْمُورِنْدِ هَمَّهٗ مَوْمِنَانِ وَ مَکْلَفَانْدِ هَمَّهٗ کَافِرَانِ اِزْ اَدَمِی وَ پَرِی بِهٖ شَنِیْدِنِ کَلَامِ بَارِی تَعَالِی وَ اِزْ مَعْجِزَاتِ الْقُرْآنِ یَکِی اَنْسَتْ کَهٗ طَبِیعِ اِزْ شَنِیْدِنِ وَخَوَانْدِنِ اَنْ نَفُورِ نَگَرْدَدِ اِزْ اَنْچَهٗ اِنْدَرِ اَنْ رَقْتِ عَظِیْمِ اَسْتِ تَاحِدِی کَهٗ کَفَّارِ قَرِیْشِ بِهٖ شَبَهَا بِیَا مَدْنَدِی اِنْدَرِ نَهَانِ وَ پِیْغَمْبَرِ (عَم) اِنْدَرِ نَمَازِ بُوْدِی اِیْشَانِ مِی شَنِیْدَنْدِی اَنْچَهٗ وَی مِی خَوَازَنْدِی وَ تَعَجَّبِ مِی نَمُودَنْدِی. چُونِ نَصْرِبِنِ الْحَارِثِ کَهٗ اِفْصَحِ اِیْشَانِ بُوْدِ وَ عْتَبَةُ بِنِ رِبِیعِ کَهٗ بِهٖ بِلَاغَتِ مِی سَحَرِ نَمُودِ وَ بُوْجَهْلِ هَشَامِ کَهٗ بِهٖ خَطْبِ وَ بَرَاهِیْنِ نَظْمِ دَادِ وَ مَانْدِ اِیْشَانِ تَا حِدِی کَهٗ پِیْغَمْبَرِ (صَلْعَم) شَبِی سُوْرَتِی مِی خَوَانْدِ عْتَبَةُ اِزْ هَوْشِ بَشْدُو بُوْجَهْلِ کَفْتِ سَرَا مَعْلُومِ کَشْتِ کَهٗ اِیْنِ نَهٗ سَخْنِ مَخْلُوقَاتِ سْتِ وَ خَدَاوَنْدِ تَعَالِی پَرِیَانِ رَا بَفَرَسْتَادِ تَا فُوجِ فُوجِ بِیَا مَدْنَدِ وَ سَخْنِ خَدَایِ تَعَالِی اِزْ پِیْغَمْبَرِ عَمِ مِی شَنِیْدَنْدِ لِقَوْلِهِ تَعَالِی: فَقَالُوا اَنَا سَمِعْنَا الْقُرْآنَ عَجَبًا. اَنْگَا هَا رَا خَبَرِ دَادِ اِزْ قَوْلِ پَرِیَانِ کَهٗ اِیْنِ قُرْآنِ رَا هٗ نَمَا یَسْتِ سَرْدَلِ بِیْمَارِ رَا بِهٖ طَرِیْقِ صَوَابِ...»^۱

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «الذی یُعِیْبُ اَسْمَاوِیْطَمِّنُ قُلُوبَهُمْ بِذِکْرِ اللّٰهِ اِلَّا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ مگر آنان که می گویند شنیدیم و نمی شنوند و لا تَکُونُوا کَالَّذِیْنَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا یَسْمَعُونَ»^۳ و یا آنانکه خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و چشم و گوش‌شان را پرده‌ای فرا گرفته است که «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم»^۴.
صاحب کشف المحجوب در دنباله گفتار خود پیرامون سماع قرآن گوید:

«...جمله مَأْمُورِنْدِ هَمَّهٗ اَهْلِ اِسْلَامِ اِزْ مَطِیْعِ وَ عَاصِیِ بِهٖ اِسْتِمَاعِ الْقُرْآنِ لِقَوْلِهِ تَعَالِی: «وَ اِذَا قُرِی الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَ اَنْصِتُوْا» اِسْتِمَاعِ وَ سَکُوْتِ فَرَسُوْدِ خَلْقِ رَا بِدَانِکِ کَسِی «قُرْآنِ بَرِخَوَانْدِ وَ نِیْزِ کَفْتِ: «فَبِشْرِ عِبَادِ الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ». بَشَارَتِ دَادِ اَنْرَا کَهٗ اِنْدَرِ حَالِ اِسْتِمَاعِ مَتَابِعِ اِحْسَنِ اَنْ بَاشْدِ یَعْنِی بِهٖ اَوَامِرِ اَنْ قِیَامِ کَنْدِ وَ بِهٖ تَعْظِیْمِ شِنُودِ وَ نِیْزِ کَفْتِ: «الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِّرْتُ بِهٖمْ اَنْ یَّعْلَمُوْا اَنْ هُمْ لَیْسُوْا بِمَعْنُوْمِیْنَ»

۱- کشف المحجوب هجویری چاپ افست تهران ص ۱۰۵ (۱۳۳۶)

۲- سوره یازدهم (آیه ۲۸)

۳- سوره هشتم (آیه ۲۱)

۴- فرهنگ اشعار حافظ تألیف آقای دکتر رجائی ص ۱۸۰

وجلّت قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب» آرامش وطمأنیت دلها اندر ذکر خداوند است تعالی و تقدس ومانند این بسیار است از آیات برحکم تأکید این و باز برعکس آن نکوهید مرآن گروهی را که کلام حق تعالی را به حق نشنودند و از گوش به دل راه ندادند ومانند این آیات بسیار است اندر کتاب خدای تعالی. و روی عن رسول الله صلعم انه قال لابن مسعود اقرأ فقال انا اقرأ وعلیک انزل قال رسول الله صلعم انا احب ان اسمع من غیري. واین دلیلی واضحست برآنکه مستمع کامل حال تر از قاری بود که گفت من آن دوستر دارم که بشنوم از غیر خود از آنچه قاری یا از حال گوید یا از غیر حال و مستمع جز به حال نشنود که اندر نطق نوعی از تکبر بود و اندر استماع نوعی از تواضع...

شیخ کلینی در اصول الکافی گوید: «علی بن محمد از... ابی عبدالله ع نقل کرده که گفت: پیغمبر فرمود قرآن را به الحان عرب بخوانید و از آهنگ اهل فسق پرهیزید چه پس از من قومی خواهند آمد که قرآن را به ترجیع و غنا می خوانند...

نیز از رسول اکرم (ص) روایت شده که هر چیزی زیوری دارد و زیور قرآن صوت نیکوست»^۱

ملاحسن فیض کاشانی چنین آورده است: «کسی که آیه بی از کتاب خداوند عزوجل را بشنود در روز قیامت برای او نوری بیدار میگردد... و استماع قرآن در وقتی که دیگری مشغول تلاوت آنست واجب است. خداوند تعالی فرماید:

واذا قرى القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون»^۲

شیخ نجیب الدین رضاتبریزی در (نور الهدایه) گوید: ان علی بن الحسین ع کان یقرء فرب ما سر به المار فصعق من حسن صوته فان الامام لوظهر من ذلك شیئاً لما احتمله الناس. یعنی به درستی که علی ابن الحسین قرآن می خواند و بسیار بود که مردم می گذشتند از آنجا و بیهوش می شدند از خوشی صدای آن حضرت پس بدرستی که امام اگر اظهار کند از کمال خوشی صدای هرآینه مردم تاب آن نیارند و حضرت رسول فرماید ... عطا نشده است به است من لمر از سه چیز: یکی جمال و یکی صدای خوش و یکی حفظ...»^۳

شیخ ابوعلی طبرسی طاب ثراه در اول تفسیر مجمع البیان حدیثی ذکر کرده که غنا در قرآن جایز است و آن

۱- اصول الکافی ص ۵۹۸ (تهران ۳۱۰)

۲- نیز مراجعه شود به: (وافی فیض کاشانی جزو ششم ص ۲۶۶)، «سحجة البیضاء

فیض ج ۱ ص ۳۶۱

۳- سحجة البیضاء ص ۳۶۱

۴- نور الهدایه، چاپ علمی ص ۲۵۵

حدیث این است که: قال رسول الله (ص):

ان القرآن نزل بالحزن فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فاقبوا کو «فتغنوا به فمن لم يتغن بالقرآن فليس» منایعی قرآن نازل شده است به حزن پس هرگاه قرآن خوانید گریه کنید پس اگر گریه نیاید خود را بگریه دارید و تغنی کنید به قرآن پس هر که غنا نکند در قرآن از مانیتست. شیخ مذکور می گوید: اگرچه بعضی حدیث را به این نحو تأویل نموده اند که تغنوا بمعنی استغنوا است یعنی از مانیتست کسیکه دفع فقر و طلب مالداری بخواندن قرآن نکند لیکن اکثر علماء برآنند که مراد از حدیث تزیین و تحریر صوتست نه استغناء به مال چرا که محل ورود حدیث اباء ازین معنی دارد زیرا که مشهور است که سعد و قاص از سفری آمد و برادرزاده او به دیدن عم خود آمد، عم از او پرسید که شنیده ام که قرآن به آواز خوش می خوانی جواب داد که الحمد لله. گفت بخوان که من از پیغمبر (ص) شنیده ام که فرمود از مانیتست کسی که غنا در قرآن نکند. و شیخ ابوعلی نیز می فرماید که این مقام و این کلام صریح است که مراد جواز غناست نه مستغنی بودن و فاضل ربانی و عارف صمدانی آخوند ملامحسن کاشانی بردالله مضجعه در تفسیر خود می فرماید بعد از نقل احادیث بر جواز صوت حسن که استفاده می شود از این اخبار جواز تغنی به قرآن و ترجیح صوت بلکه استحباب آن پس آنچه وارد شده از نهی غنا باید که حمل کرده شود بر لحن اهل فسق و صاحبان کبیره بر آنچه معهود بوده در زمان بنی اسبه و بنی عباس از خواندن کنیزان و زنان در میان مردان نامحرم و سخنان باطل و لهو و لعب به ساز و عودونی و انبان و امثال اینها همچنانکه وارد شده در کافی از حضرت ابی عبدالله (ع) از حضرت رسول (ص) اقروا القرآن بالحان العرب واصواتها وایا کم ولحون اهل الفسق والکبایر...»^۱

وهمین روایت را از قول عبدالله بن سنان نقل کرده اند^۲

شیخ مرتضی انصاری پس از بحث نسبتاً مفصلی گوید:

«... پس قراءت قرآن ودعا و سرائی به صورتی که رجوع شود در آن به سبیل لهو

اشکالی در حرمت آن نیست...»^۳

در رساله قشیریه آمده است که انس بن مالک گفت: رسول الله (ص) فرموده است هر

چیزی زیوری دارد و زیور قرآن صوت خوش است^۴. براء بن عازب گفته است از رسول الله (ص)

شنیدم که فرمود: نیکو سازید قرآن را به صوت خود پس صوت خوش محاسن قرآن را زیادتر

۱- بستان السیاحة چاپ تهران ص ۴۷۵

۲- طرائق الحقایق حاج نایب الصدر ص ۲۴۰

۳- همان کتاب ص ۲۴۱

۴- رساله قشیریه ص ۱۵۲

می کند و این خبر بر فضیلت صوت خوش دلالت دارد^۱.

و در تفسیر (یزید فی الخلق مایشاء)^۲ گفته شده است که مقصود از آن صوت خوش است و خداوند آواز ناخوش را نکوهش کرده و بدترین اصوات را صوت الاغ دانسته است.^۳
 اهل سماع به چند دسته تقسیم می گردند: یک دسته از آنان سماع قرآن را برگزیده اند و به قول خداوند استناد می کنند که ورتل القرآن ترتیلاً... والذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم - دسته دیگر به اشعار و قصاید سماع می کنند و به ظاهر قول نبی اکرم (ص) اکتفاء می کنند که ان من الشعر لحکمة. و جماعتی از علماء غناء و وضع الحان را در قراءت قرآن زشت شمرده اند.^۴ امام محمد غزالی درباره این که چرا صوفیان سماع ترانه و غزل را برای وصول به حق بر سماع قرآن برگزیده اند چنین می نویسد:

«اگر کسی گوید که چون سماع ایشان حق است و برای حق است باید که در دعوتها مقربان را نشانندی و قرآن خواندندی نه قوالان را که سرود گویند که قرآن کلام حق است سماع از وی اولیتر.

جواب آنست که سماع از آیات قرآن بسیار باشد و وجد از آن بسیار پدید آید و بسیار باشد که از سماع قرآن بیهوش شوند.. و حکایات آن آوردن دراز است... اما سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل قرآن سرود گویند پنج است: اول آنکه آیات قرآن همه با حال عاشقان مناسبت ندارد، که در قرآن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است که قرآن شفای همه اصناف خلق راست چون مقری به مثل این آیت بر خواند که: «مادر را از میراث شش یک بود و خواهر را نیمه بود»^۵ یا اینکه «زنی را شوی بمیرد چهار ماه و ده روز عدت باید داشت»^۶ و امثال این آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسی که به غایت عاشق بود و از هر چیزی وی را سماع بود اگرچه از مقصود دور بود و آن چنان نادر بود. سبب دوم آنکه قرآن بیشتر یاد دارند و بسیار خوانند و هر چه بسیار شنیده آید آگاهی به دل ندهد در بیشتر احوال یابیتی که کسی پیشین بار بشنود و بر آن حال کند بار دوم بدان حاضر نیاید و سرود نو بر توان گفت و قرآن نو بر نتوان خواند و چون عرب می آمدند در روزگار رسول - علیه السلام - و قرآن تازه می شنیدند و می گریستند و احوال بریشان پدید می آمد ابو بکر گفت - رضی الله عنه:

۱- همان کتاب و همان صفحه

۲- رساله قشیریه ص ۱۵۲ - نفائس الفنون ص ۲۱۳

۳- کیمیای سعادت ص ۳۸۶-۳۸۴

۴- مراجعه شود به آیه ۱۲ و ۱۵ از سوره چهارم (نساء)

۵- آیه ۲۳۴ از سوره بقره.

« کناکما کنتم ثم قست قلوبنا » گفت مانیز همچون شما بودیم؛ اکنون دل ماسخت شد که باقرآن قرارگرفت و خو کرد. پس هرچه تازه بود اثر آن بیش بود.

و برای این بود که عمر رضی الله عنه - حاج را فرمودی تازودتر به شهرهای خویش می روند. گفت: ترسم که چون خو کنند با کعبه آنگاه حرمت آن از دل ایشان برخیزد.

سبب سیم آنکه بیشتر دلها حرکت نکند تاوی را به وزنی و الحانی نجیبانی و برای اینست که بر حدیث سماع کم افتد بلکه بر آوازخوش افتد چون موزون بود به الحان بود و آنگاه هر دستانی و راهی اثر دیگر دارد و قرآن نشاید که به الحان افکند و بر آن دستان راست کنند و در وی تصرف کنند و چون بی الحان بود سخن مجرد نماید. مگر آتشی گرم بود که بدان برافروزد.

سبب چهارم آنکه الحان را نیز مدد باید داد باوازهاء دیگر تا اثر بیشتر کند. چون قصب و طبل و دف و شاهین و این صورت هزل دارد و قرآن عین جدست وی را صیانت باید کرد که با چیزی یار کنند که در چشم عوام آن صورت هزل دارد: چنانکه رسول - علیه السلام - در خانه ربیع بنت مسعود شد آن کنیز کان دف می زدند و سرود می گفتند چون وی را بدیدند ثناء وی به شعر گفتن گرفتند، گفت خاموش باشید همان که می گفتید بگوئید که ثناء وی عین جد بود بر دف گفتن که صورت هزل دارد نشاید.

سبب پنجم آنکه هر کسی را حالتی باشد که حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خویش چون موافق نبود آنرا کاره باشد و باشد که گوید: این مگوی و دیگر گوی و نشاید قرآن را در معرض آوردن که از آن کراهیت آید و باشد که همه آیتها موافق حال هر کسی نباشد اگر بیتی موافق حال وی نباشد وی بروفق حال خویش تنزیل کند که واجب نیست که از شعر آن فهم کنی که شاعر خواسته است اما قرآن را نشاید که تنزیل کند بر اندیشه خویش و آن معنی قرآنی بگردانی.

پس سبب اختیار مشایخ قوال را این بود است که گفته آمد. و حاصل این معانی دو سبب اند:

یکی ضعف شنونده و دیگر بزرگ داشت حرمت قرآن را تا در تصرف و اندیشه نیفتد.^۱
 حکیم سنایی غزنوی در (حدیقة الحقیقه) در (ذکر سماع قرآن) گوید:^۲
 سرجنب را به امر یزدانش پس زانوی حیرتش بنشاند
 پس نه مهجور کرد قر آتش لایمسه چو بردو دستش خواند

۱- کیمیای سعادت چاپ تهران ص ۳۸۴ (نقل از فرهنگ اشعار حافظ آقای دکتر رجائی).

۲- حدیقة الحقیقه چاپ آقای مدرس رضوی ، ص ۱۸۲

همچو قمری دو مغز دارد بانگ
 که حجابست صنعت قساری
 لاجرم ز اشتیاق کم غنود
 شکن و پیچ ورقه در آواز
 که جمالت نشان دهد از حال
 عشق را مطرب از درون باشد
 خانه‌شان از بیرون دروازه‌ست
 بلبلی، بنده نیستی به دو دانگ
 چشم را رنگ و گوش را آواز
 که نیابی ز نقش نرگس بوی
 اندر آنجا سماع خاموشی است
 لذتی کان چشیدنی باشد
 که غنا جز زنا نیارد یسار
 تو مرا و را از آب دور مدار
 یابه خاکش سپار و خوش بنشین
 بار حکمش کشیدن از خرد دست
 ناله زار در دل خوش نه
 پای او گیر و سوی دوزخ کش
 که به صد بند و حیل و ریواس
 تا ز تو عقل و هوش تو برمد
 نحو و تصریف و استعارت بیست
 ضمن قرآن چو در منشور است
 غمز را مغز خوانده شرمت باد
 که شود سوی آسمان قرآن
 نیست مانده شروع و احکامش^۱

مقری زاهد از پس یک دانگ
 قول باری شنو هم از باری
 سرد عارف سخن ز حق شنود
 با خیال لطیف گوید راز
 در دل نفس نه‌نه بر رخ خال
 طبع قوال را زبون باشد
 هرچه آواز و نقش و آوازه‌ست
 هیچ معنیستی اگر در بانگ
 عدتی دان در این سرای مجاز
 دل زمینی طلب ز حرف مجوی
 مجلس روح جای بی‌گوشی است
 کت سوی عشق دیدنی باشد
 طبع را از غنا مگردان شاد
 یار کو بر سر پیل آید یار
 یا به آتش فرو بر از سر کین
 هرچه در عشق نیک و هرچه بدست
 هر چه صورت دهد به آتش ده
 چون برون ناله آید از دل خوش
 می نداری خبر توای نسناس
 زان همی دیو نفس در تو دمد
 راه دین صنعت و عبارت نیست
 این صفات از کلام حق دورست
 تو در این بادیه پراز بیداد
 نساگهی باشد ای مسلمانان
 گرچه ماندست سوی مانامش

در باب سماع قرآن و تاثیر آن در ارواح حکایت‌های بی‌شماری نقل گردیده است که به پاره‌ای از آن ذیلاً اشاره می‌شود:

«گویند سردی پیش عمر برخواند رض، ان عذاب ربك لواقع». وی نعره‌ی بزد و بیهوش بیفتاد، برداشتن وی را به خانه بردند تا یکماه بی‌بوسته بیمار بود از وجل و ترس خداوند

۱- حدیقة الحقیقه چاپ استاد مدرس رضوی ص ۱۸۲

عز وجل^۱. وگویند مردی پیش عبدالله بن حنظله برخواند: لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش
گریستن بروی افتاد تاجایی که حاکی گوید من پنداشتم که جان از وی جدا شد. آنگاه برپای
خاست. گفتند بنشین ای استاد. گفت هیبت این آیت مرا می باز دارد^۲. وگویند پیش جنید (رض)
برخواندند:

«لم تقولون ما تفعلون» و وی گفت: بارخدا یا قلنا قلنا بك وان فعلنا فعلنا بتوفيقك فاین
القول والفعل^۳. و از شبلی (رض) می آید که پیش وی برخواندند «واذکر ربك اذانسیت» وی
گفت شرط ذکر نسیانست و همه عالم اندر ذکر مانده نعره یی بزد و هوش از وی بشد. چون
به هوش آمد گفت عجب از آن دلی که کلام وی بشنود و برجای بماند و عجب از آن جانی که
کلام وی بشنود و بر نیاید^۴. «روزی من پیش شیخ ابوالعباس شقانی (رض) اندر آمدم وی را
یافتم می خواند. «ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیء» و می گریست و نعره می زد تا
پنداشتم کی از دنیا برفت. گفتم ایهاالشیخ این چه حالتست؟ گفت یازده سالست تاوردم اینجا
رسیده است از اینجا می نتوانم گذشت^۵ (و از ابوالعباس عطا (رض) پرسیدم که شیخ هر
روز چند قرآن خواند؟ گفت پیش این در شبانروزی دو ختم کردم اما اکنون چهار سالست تا
هنوز به سورة الانفال رسیده ام^۶»

«وزارة بن ابی اوفی از کبار صحابه بود رض مردمان را می اماسی کرد آیتی برخواند و
وزعقه بزد و جان بداد». «وابراهیم النخعی رح روایت آرد که اندر دهی از دیهای کوفه می رفتم
پیرزنی را دیدم که اندر نماز ایستاده بود آثار خیریهی بروی ظاهر بود تا از نماز فارغ شد. من به
حکم تبرکی پیش وی رفتم و سلام گفتم. مرا گفت: قرآن دانی؟ گفتم: بلی. گفت: آیتی برخوان.
برخواندم بانگی بکرد و جان به استقبال رؤیت حق فرستاد^۷»

عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه چنین آورده است:

«یکی از اصحاب سهل عبدالله تستری رحمه الله حکایت کند که چندین سال در صحبت
سهل بودم هرگز ندیدم که به سماع چیزی از ذکر قرآن و غیر آن متغیر شود تا آخر عمر پیش
او این آیت بخواندند که: فالیوم لایؤخذنکم فدیة تاحال بروی بگردید و چنان بلرزید که

- ۱- کشف المحجوب هجویری ص ۵۱۲
- ۲- کشف المحجوب هجویری ص ۵۱۲
- ۳- همان کتاب ص ۵۱۲-۵۱۳
- ۴- همان کتاب ص ۵۱۲-۵۱۳
- ۵- همان کتاب ص ۵۱۲-۵۱۳
- ۶- ایضاً کشف المحجوب ص ۵۱
- ۷- همان کتاب ص ۵۱۷

نزدیک بود بیفتد بعد از آن از وی سبب پرسیدم گفت: نعم لحقنی ضعف!*

سماع به عقیده صوفیه

همانطور که در قسمت تعریف و فوائد سماع اشاره شد چون صوفیه برای سماع خواص و فواید بیشماری قائلند با توجه به تفسیر پاره‌بی از آیات و احادیث در استحباب آواز خوش و سماع نغمات دل‌انگیز اهتمام زیاد ورزیده و آنرا به منزله نوعی عبادت دانسته‌اند. زیرا آنان عقیده دارند که این نوع موسیقی با شرایط خاص در تصفیة درون آدمی تأثیر بسزایی دارد و درین حال است که شخص از ماسوی الله انقطاع حاصل می‌کند و به حق متوجه می‌گردد. با توجه بهمین عقاید است که از بسیاری از مشایخ بزرگ صوفیه اقوالی پیرامون جواز سماع نقل گردیده است. مثلاً ذوالنون گفته است:

«سماع عبارتست از مخاطبات و اشارات»، نیز همو گفته است که: «سماع وارد حق است و دلها را بسوی حق برمی‌انگیزد»، از احمد بن علی وجیهی نقل شده که گفت:

«سه چیز است که چون به دست آمد باید از آنها بهره‌گرفت:

روی نیکو با خویشان داری از لغزش، آواز باحفظ دیانت، دوستی به شرط وفای به

عهد»^۲

استاد ابوالقاسم قشیری درباره اینکه رسول اکرم نیز کلماتی موزون و یا نزدیک به اوزان شعری بر زبان آورده‌اند خبر را نقل می‌کند:

«اخبرنا ابوالحسن علی بن احمد الاهوازی قال اخبرنا احمد بن عبیدالصفار... قال سمعت انسا يقول كانت الانصار يحفرون الخندق فجعلوا يقولون:

نحن الذين بايعوا محمدا
فاجابهم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم:

اللهم لا عيش الا عيش الآخرة فاكرم الانصار والمهاجرة^۳

نیز قشیری از علی بن احمد اهوازی به شش واسطه از انس بن مالک چنین روایت می‌کند:

«قال قال رسول الله (ص): لكل شيء حلية وحلية القرآن الصوت الحسن». قشیری پس از نقل چند حدیث درین باب گوید:

۱- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه به تصحیح استاد همایی ص ۱۹۲

۲- رساله قشیریه، ص ۱۵۳

۳- فرهنگ اشعار حافظ دکتر رجائی ص ۱۹۲ و رساله قشیریه، ص ۱۵۲

*نیز مراجعه شود به: اللمع ص ۲۸۲

«صوفیه مقامشان بالاتر از آنست که بنشینند و از روی لهُو سماع بشنوند و اندیشه‌های شیطانی در دل راه دهند»^۱

از جنید روایت شده که گفت: «رحمت خداوند در سه مورد برفقراء صوفیه فرود می‌آید: نخست در وقت سماع، چه آنان جز به حق نمی‌شنوند و جز از روی وجد و شادمانی سخن نمی‌گویند.

دوم در وقت غذا خوردن زیرا جز از روی اضطرار چیزی نمی‌خورند .
وسوم در وقت مباحثه علمی زیرا آنان جز از صفات خداوند سخن نمی‌گویند».

بنداربن حسین که خدایش بیامرزاد گوید: «هر آدمی که سماع را دوست ندارد نقصی در حواس اوست چه در هر لذتی که انسان از او بهره‌مند می‌شود اگر چه مباح باشد تکلفی است به جز سماع که اگر از مقاصد فاسد خالی باشد عمل مباحی است که نیازمند تکلف نیست و هر که سماع را به نیکویی بشنود و از آهنگ و آواز خوش آن بهره‌مند شود اگر قصدش از این کار فساد و لهُو و ترک حدود نباشد برای او نه حرام است و نه محظوری در بردارد»^۲. از ابوعلی رودباری درباره سماع پرسیدند گفت:

«مکاشفة الاسرار الی مشاهده المحبوب»

سهل بن عبدالله گفته است: «سماع دانشی است که خداوند بزرگ آن را برگزیده و کسی جزوی از آن اطلاعی ندارد»^۳

۴

عبدالله بناجی گفت: سماع دواست: یکی آنکه فکرت را بجنباند یا چشم را بگریاند غیر آن دیگر همه فتنه است. معنی این سخن آنست که هر سماعی که دل را از شوق بریان کند یا چشم از خوف گریان کند آن سماع حقیقت است و آن تأثیر حق است فاما هر سماعی که لهُو یا شهوت انگیزد یا معنی پدید آرد مستمع خلاف شریعت، آن یا فتنه نفس است یا فتنه دیو...^۴

ابوعلی رودباری گفت مادر کار سماع به جایی رسیده‌ایم که چون دم شمشیر است اگر منحرف شویم در آتش فرو خواهیم افتاد.^۵

در اسرار التوحید آمده است که شیخ گفت: السماع یحتاج الی ایمان قوی لان الله

۱- الرساله، ص ۱۵۲

۲- اللمع ص ۲۷۳- فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۶۰

۳- فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۶۰

۴- فرهنگ اشعار حافظ، آقای دکتر رجائی ص ۲۶۰

۵- همان کتاب ص ۲۶۱

تعالی قال ان تسمع الا یؤمن بآیاتنا فالسمع غذاء الارواح وشفاء الاشباح و السماع لسالك الطريق ومن لم یسلک الطريق لایکون له سماع بالتحقیق^۱.
 واز استاد ابوعلی دقاق پرسیدند از سماع، گفت: السماع هو الوقت فمن لاسماع له لاسمع له فمن لاسمع له فلا دین له لان الله تعالی قال: «انهم عن السمع لمعزولون»^۲
 ابوالقاسم نصرآبادی گفته است: هرچیز را قوتی است و قوت روح سماع است^۳. شیخ روز بهان گفته است: «در سماع هزار لذت است که به یک لذت از آن هزار ساله راه معرفت توان برید که به آن هیچ عبادت میسر نشود»^۴.

صاحب (مصباح الهدایه...) چنین آورده است:

سمنون محب رحمه الله گوید السماع نداء من الحق للارواح والوجد عبارة عن اجابة الارواح لذلك النداء والغشى عبارة عن الوصول الى الحق والبكاء اثر من آثار فرح الوصول^۵.
 علی حلاج یکی بود از سریدان شیخ ابوالقاسم گرگانی دستوری خواست در سماع گفت هیچ مخور پس از آن طعام خوش بساز: اگر سماع اختیار کنی برطعام آنگاه این تقاضای سماع به حق باشد و ترا مسلم بود^۶.

سماع آتش زنه و افروزینه ای است که صوفی مستعد را می سوزاند و منجذب و فالی می کند و حضور قلب و گوش راز نیوشی به او می دهد که نغمه حق را از هر ذره ای بلند می یابد و آواز چنگ و نوای هزار و بانگ مؤذن و خروش آبشار همه او را به سوی خدا می خواند و به یاد خدا می افکند و دلش را اطمینان و آراش می بخشد...

صوفیان آواز خوش و نوای موسیقی را پیک عالم غیب می دانند، پیکمی که نوای بهشتی را که پیش از آمدن بدین دیر خراب آباد بدان خو گرفته بودیم به یادمان می آورد چنانکه مولانا می فرماید:

چیز کی ماند بدان ناقور کل	نالۀ سرنا و تهدید دهل
از دوار چرخ بگرفتیم ما	پس حکیمان گفته الد این لعنها
می سرا بندش به طنبور و به حلق...	بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق
که درو باشد خیال اجتماع ^۷	پس غذای عاشقان آمد سماع

۱- ایضاً همان کتاب ص ۲۶۱

۲- سوره ۲۶ آیه ۲۱۲

۳- تذکرة الاولیاء عطار، نیمه دوم کتاب ص ۲۴۹

۴- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۲۶۳

۵- مصباح الهدایه ص ۱۹۰

۶- کیمیای سعادت نقل از فرهنگ اشعار حافظ آقای دکتر رجائی ص ۲۶۳

۷- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۱۸۰

صاحب کشف المحجوب گوید:

«... و از اینست که اهل سنت فضل نهند سمع را بر بصر اندر دار تکلیف و اگر مخطی گوید سمع محل خبرست و بصر موضع نظر و دیدار خداوند جل جلاله فاضلتر از شنیدن کلام وی باشد باید تا بصر فاضلتر از سمع باشد گوییم مابہ سمع می دانیم که رؤیت خواهد بود اندر بهشت که اندر جواز رؤیت به عقل حجاب از کشف اولیتر نباشد به خبر دانستیم که مؤمنان را مکاشف گرداند و حجاب را از اسرار ایشان پرگیرد تا خدای را عزوجل بینند، پس سمع فاضلتر آمد از بصر و نیز جمله احکام شریعت بر سمع مبنی است چه اگر سمع نبودی ثبات و نصیب آن محال بودی و نیز انبیا صلوات الله علیهم که آمدند نخست بگفتند تا آنکه مستمع بودند پگرویدند آنگاه معجزه بنمودند و اندر دید معجز تا آکید آن هم پسر سمع بود و بدین دلایل هر که سماع را انکار کند کلسی شریعت را انکار کرده باشد و حکم آن بر خود پپوشیده»

«و هر که گوید سرا به الحان و اصوات و مزامیر خوش نیست یا دروغ گوید یا نفاق کندو یا حس ندارد و از جمله سردمان و ستوران برون باشد. منع گروهی از آن بدانست که رعایت امر خداوند کنند و فقها متفق اند که چون ادوات ملامی نباشد و اندر دل فسقی پدیدار نیاید شنیدن آن مباحست و بدین آثار و اخبار بسیار آرند...

و شیخ ابو عبدالرحمن سلمی آن جمله را جمع کرده است اندر کتاب سماع و به اباحت آن قطع کرده، و سرادشایخ متصوف ازین به جز اینست از آنچه اندر اعمال فواید باید، اباحت طلبیدن کار عوام باشد و محل مباح ستوران اند بنه گان مکلف را باید تا از کردار فایده طلبند...

بدانکه سماع را اندر طبایع حکماء مختلفست همچنانکه ارادات اندر دلها مختلف است و ستم باشد که کسی سر آن را بر یک حکم قطع کند و جمله سستمعان بردو گونه اند: یکی آنکه معنی شنوند و دیگر آنکه صوت و اندرین هر دو اصل فواید بسیار است و آفات بسیار از آنچه اصوات خوش غلیان معنا باشد که اندر مردم مرکب بود اگر حق حق و اگر باطل بود باطل. کسی را که مایه به طبع فساد بود آنچه شنود همه فساد باشد و به جملگی این اندر حکایت داوود (عم) بیاید که چون حق تعالی وی را خلیفت گردانید وی را صوتی خوش داد و حلق او را مزاسیر گردانید، کوهها را رسایل وی می کرد تا حدی که وحوش و طیور از کوه و دشت به سماع آمدندی و آب باستادی و مرغان از هوا در افتادی... و آنگاه چون حق تعالی خواست که مستمع صورت و متابع طبع را جدا کند از اهل حق و مستمع حقیقت ابلیس را به درخواست وی و حیل و مکر وی بماند تا نای و طنبور بساخت و اندر برابر مجلس داوود (عم) مجلسی فرا گسترید تا آنان که می صوت داوود می شنیدند به دو گروه شدند: یکی آنکه اهل شقاوت بودند

و دیگر آنکه اهل سعادت. آن گروه به مزامیر ابلیس مشغول شدند و این گروه به اصوات داوود بماندند و باز آنکه اهل معنی بودند صوت داوود و غیر وی اندر پیش دل ایشان نبود از آنچه همه حق می دیدند اگر مزامیر دیوشنیدندی اندر آن فتنه حق دیدی و اگر صوت داوود اندر آن هدایت حق. از کل باز ماندند و از متعلقات اعراض کردند و هر دو را چنانکه بود بدیدزد صواب را به صواب و خطا را به خطا و آن را که سماع برین نوع بود هرچه بشنود همه حلال باشدش. و گروهی گویند از مدعیان که ما را سماع برخلاف این می افتد که هست و این محال باشد از آنچه کمال ولایت آن بود که هر چیزی چنان بیتی که هست تا دیده درست باشد و اگر برخلاف بینی درست نیاید ندیدی که پیغمبر (عم) گفت:

اللهم ارنا الاشياء كما هي. بار خدایا بنمای ما را هر چیزی چنانکه آنست و چون دیدی درست شد دیدن سر چیزها را آن بود که بینی بدان صفت که هست پس بسماع درست نیز آن بود که بشنوی هر چیزی را چنانکه هست آن چیز اندر نعت و حکم که اندر مزامیر مفتون شوند و به هوی و لهو مقرون شوند از آنست که می به خلاف آن بشنوند که هست اگر بر موافقت حکم آن سماع کنند از همه آفات آن برهنند...

و شبلی گوید (رض) السماع ظاهره فتنه و باطنه عبرة فمن عرف الاشارة حل له استماع العبر والافقد استدعى الفتنه وتعرض للبلية: ظاهر سماع فتنه است و باطنش عبرت است، آنکه اهل اشارت است مرا و را سماع عبرت حلال باشد و الا آن دیگر طلب فتنه است و تعلق به بلا یعنی آن را که کلیت دلش مستغرق حدیث حق نیست سماع بلای و بست و آفتگاه وی. ابوعلی رودباری گوید (رح) در جواب سؤال بریدی که او را از سماع پرسید: لیتنا تخلصنا منه رأساً برأس. کاشکی ما ازین سماع سر بسر بریمیم از آنکه آدمی در گزاردن حق همه چیزها عاجز است و چون حق چیزی فوت شود بنده تقصیر خود ببیند و چون خود دید تقصیر ناشکی برهدی. و یکی گوید از مشایخ (رح): السماع تنبيه الاسرار لمافية من المغيبات، پیدا کردن سرهاست از چیزهایی که غیبت واجب کند تا بدان پیوسته حاضر باشند به حق که غیبت اسرار مدعیان را نکوهیده ترین اوصاف باشد از آنچه دوست به دوست اگر چه غایب بود حاضر بود که چون غیبت آمد دوستی برخاست...

اختلافست میان مشایخ و محققان اندر سماع، گروهی گفتند که سماع آلت غیبت است و دلیل آوردند که اندر مشاهدت سماع محال باشد که دوست اندر محل وصل دوست اندر حال نظر بدو مستغنی بود از سماع از آنچه سماع خیر بود و خیر اندر محل عیان دوری و حجاب مشغولی باشد. پس آن آلت مبتدیان باشد تا از پراکندگیها غفلت بدان مجتمع شوند پس لامحاله مجتمع بدان پراکنده شود و گروهی گفتند: سماع آلت حضور است از آنچه محبت کلیت خواهد تا کل محبت به محبوب مستغرق نشود وی اندر محبت ناقص بود چنانکه دل را اندر

محل وصل نصیب محبت است و سررا مشاهدت و روح را وصلت و تن را خدمت باید تا گوش را نصیبی بود چنانکه چشم را رؤیت سخت. نیکوگفت شاعر در محل هزل:

الافاسقنی خمراً وقل لی هی الخمر ولا تسقنی سراً اذا امکن الجهر

... وگویند سماع آلت حضور است که غایب است و غایب منکر بود و منکر اهل آن نباشد پس سماع بردوگونه باشد: یکی به واسطه و دیگری بی واسطه. آنچه از قاری شنود آلت غیبت باشد، آنکه از باری شنود آلت حضور و از آن بود که آن پیر گفت من مخلوق را در آن محل نهم که سخن ایشان شنوم یا حدیث ایشان گویم والله اعلم...

بدان که سماع وارد حق است و تزکیت این جد از هزل و لهو است و به هیچ حال طبع مبتدی قابل حدیث حق نباشد و به ورود آن معنی ربانی سرطیع را زیر و زبری باشد و حرقت و قهر چنانکه گروهی اندر سماع بیهوش شوند و گروهی هلاک گردند و هیچکس نباشد الا که طبع او از حد اعتدال بیرون باشد و این را برهان ظاهر است....

واز جنید (رض) می آید که جریری را گفت اندر حال ابتداء توبه وی که اگر سلامت دین خواهی و رعایت توبه کنی اندر سماع صوفیان که کنند منکر مشو و خود را اهل آن بدان تا جوانی و چون پیر شدی سردمان را بزه کار مکن. گروهی دیگر گفتند که اهل سماع بردو فرقت اند یکی لاهی و دیگری الهی. لاهی در عین فتنه باشد و از آن نترسد و الهی به ریاضات و مجاهدات و به انقطاع دل از مخلوقات و اعراض سراز مکنونات و فتنه از خود دور کرده باشد و از آن ایمن شده، چون ما نه ازین گروه باشیم نه از آن، ترک آن ما را بهتر و مشغول شدن به چیزی که موافق وقت ما است اولیتر...

و گروهی گفته اند که پیغمبر (ع) گفت «من حسن اسلام المرء... ک ما لایعنیه». دست از چیزی بداریم که از آن گزیر است از آنچه به ما لایعنی مشغول شدن ترضیع وقت باشد و وقت دوستان بادوستان عزیز، عزیز باشد ضایع نباید کرد. و گروهی دیگر گفتند: از خواص که سماع خیر است ولذت آن یافت سراد و این کار کودکان باشد که اندر عیان خبر را چه مقدار باشد پس کار مشاهدت دارد...» غزالی در (احیاء العلوم) آورده است: «آواز عشاق هم محرک شوق و سهیج عشق است و هم موجب آرامش نفس مانند: عشق شخص به زن یا کنیز ولی عشق به معشوقگان حرام است زیرا محرک فکر در انجام افعال شیطانی است و این در شرع ممنوع است. همچنین کسی که خدا را دوست دارد و به او عشق می ورزد سماع او هم مباح است زیرا سهیج شوق او در عشق و دوستی خداست و موجب احوال و مکاشفات است و

این احوال به زبان تصوف وجد نامیده می‌شود که از وجود مأخوذ است: ^۱
 از ابوالحسین دراج نقل شده که گفت: سماع مرا در سیدانهای روشنایی و نور به حرکت
 در آورد. آنگاه (عشق) به وجود حق مرا سرخوش از وجد ساخت و سپس مرا از جام صافی
 محبت سیراب کرد و بدان وسیله من به سرمنزله خشنودی و رضا رسیدم و دری از گلستانهای باصفا
 به روی من باز شد...^۲

ابوسعید اعرابی گفته: «وجد رفع حجاب و حضور فهم و ملاحظه غیبت و محادثه سرو
 دست یافتن برگمشده است و آن عبارت از فنای تست ازجایی که هستی.»^۳

از مشاد دینوری نقل شده که گفت حضرت رسول (ص) را در خواب دیدم و گفتم یا
 رسول الله آیا سماع را انکار می‌کنی؟ گفت نه ولی بگو مجلس سماع را با قراءت قرآن آغاز
 کنند. در منازل السائرین آمده: «نکته السماع حقیقه الانتباه وهو بحسب حال المتنبه و
 رتبته... و لذلك قيل السماع حاد یحدو کل احدالی و طنه ای مقصد الخاص به»^۴. عبدالرزاق
 کاشانی در شرح منازل السائرین گفته است:

«محمی الدین عربی گفت: اثر سماع فهم و تصدیق است و اثر فهم اراده و اثر اراده طاعت.
 نیز محی الدین عربی گفت: «اهل الکشف والحضور یعرفون عن سماع باذان و قلوب کلام الحق
 بان هذا رسول من عنده فیؤمنون به علی بصیره و لایؤمنن بما جاء فی قلبه...»^۵
 محمد بن محمود آملی در نفائس الفنون آورده است:

«قال بعض المشایخ: السماع مستحب لاهل الحقائق مباح لاهل النسک والورع
 مکروه لاصحاب النفوس والحظوظ.»^۶

سماع نزد اکثر بزرگان صوفیه از راههای مهم وصول به حالت وجد شمرده می‌شود به
 این معنی که گفته اند سماع حالتی در قلب ایجاد می‌کند که (وجد) نامیده می‌شود و این وجد
 حرکات بدنی به وجود می‌آورد که اگر حرکات غیر سوزون باشد اضطراب و اگر سوزون باشد
 کف زدن و رقص نامیده می‌شود...

-
- ۱- احیاء العلوم، ص ۲۰۹
 ۲- همان کتاب ص ۲۱۹
 ۳- احیاء العلوم ص ۲۱۹ - ۴- عوارف المعارف (در حاشیه احیاء العلوم طبع
 مصر ص ۹۲
 ۵- منازل السائرین ص ۴۴
 ۶- شرح منازل السائرین
 ۷- فتوحات مکیه جزء ثالث ص ۴۷۹ و شرح فصوص الحکم قیصری فصل سابع
 ۸- نفائس الفنون چاپ تهران (۱۳۱۶ شمسی) ص ۲۱۴

به عقیده صوفی هر موجودی به زبان سرخود حمد خدا می‌سراید فقط باید گوش دل شنوا باشد تا از هر ذره‌ای سرود آسمانی بشنود.... به این معنی که به اعتقاد عرفا خداوند هر موجودی را چنان ملهم فرموده که بازبان مخصوص به خود حمد و ثنای او را به جای آورد بطوری که باید گفت که جمیع اصواتی که در دنیا هست من حیث المجموع نغمه‌ی تشکیل می‌دهد که نغمه‌ی مجد الهی و سرود عظمت اوست؛ بنابراین برای اهل دل و آنهایی که موسی- وارگوش اسرارشنو دارند آواز خداوند از هر چیزی بلند است و از هر ذره‌ای بانگ آسمانی می‌شنوند و احساس حال و شوق و جذبه و وجد می‌کنند خواه بانگ مؤذن باشد خوا فریاد راهگذر خواه ترتیل قرآن باشد و خواه نغمه‌ی چنگ و رباب، وزش باد باشد یا فریاد حیوان، ریزش آب باشد یا نغمه‌ی مرغان چمن. به ذکرش هرچه بینی در خروش است.

اعتدال و صفای نفس یکی از وسائل مهم کمال است و چون موسیقی صیقل روح است و نفس را رقیق و لطیف می‌کند و مقوی شور و شوق سالک است غالب صوفیه سماع را سمدوح شمرده‌اند.^۱

شیخ عطار در تذکرة الاولیاء در شرح حال شیخ ابوالحسن خرقانی نوشته است که چون شیخ ابوسعید ابوالخیر به دیدن ابوالحسن خرقانی آمد «چون از نان خوردن فارغ شدند شیخ بوسعید گفت دستوری بود تا چیزی برگویند؟ شیخ گفت: ما را پروای سماع نیست لیکن بر موافقت تو بشنویم به دست بر بالشی می‌زدند و پیتی برگفتند و شیخ در همه عمر خویش همین نوبت به سماع نشسته بود، مریدی بود شیخ را ابوبکر خرقی گفتندی و مریدی دیگر، در این هر دو چندان سماع اثر کرد که رگ شقیقه هردو برخاست و سه بار آستین بجنبانید و هفت بار قدم بر زمین زد و جمله دیوارهای خانقاه در موافقت او در جنبش آمدند. بوسعید گفت باش که بناها خراب شوند پس گفت: به عزة الله که آسمان و زمین موافقت ترا در رقصند».^۲

نقل است که شیخ بوسعید گفت: «شبلی و اصحاب وی در سایه طوبی موافقت کردند و من گوشه مرقع شبلی دیدم در آن ساعت که در وجد بود و طواف همی کرد پس شیخ گفت ای بوسعید! سماع کسی را مسلم بود که از زبر تا عرش گشاده بیند و از زیر تا تحت الثری پس اصحاب را گفت اگر از شما پرسند که رقص چرا می‌کنید بگویید بر موافقت آن کسان برخاسته‌ایم که ایشان چنین باشند و این کمترین پایه است اندرین باب».^۳ به مناسبت بحث از سماع و رقص به جا است که به نحو اجمال عقیده بعضی از صوفیه را که معتقد بوده‌اند که پرستش جمال صوری

۱- تاریخ تصوف دکتر غنی ص ۳۸۹

۲- نقل از تاریخ تصوف دکتر غنی جلد دوم ص ۳۹۳

۳- تاریخ تصوف، دکتر غنی، ص ۳۹۳، جلد دوم

و عشق و دل‌باختگی به زیبایی مجازی راه وصول به جمال معنوی یعنی جمال مطلق است نیز ذکر کنیم:

این دسته از عرفا از قبیل احمد غزالی برادر حجة الاسلام غزالی و فخرالدین عراقی و اوحدالدین کرمانی و امثال آنها می‌گفته‌اند که جمال ظاهر آئینه طلعت غیب و مظهر جمال الهی است و بنیاد طریقت را براساس زیبایی دوستی متکی ساخته و به تمام مظاهر زیبایی و از جمله صورت زیبا عشق می‌ورزیده‌اند و معانی عرفانی را با لغات و اصطلاحات و تعبیرات عشق و عاشق و معشوق بیان کرده‌اند که آثار آن به حد وفور در اشعار صوفیه مخصوصاً در غزل نمایان است...

و جمال با کمال حق سبحانه دو اعتبار دارد: یکی اطلاق که آن حقیقت جمال ذاتی است من حیث هی هی و عارف این جمال مطلق را در فناء فی الله سبحانه مشاهده تواند کرد و یکی دیگر مقید و آن از حکم تنزل حاصل آید در مظاهر حسیه یا روحانیه: پس عارف اگر حسن بیند چنین بیند و آن جمال را جمال حق داند متنزل شده به مراتب کونیه و غیر عارف را که چنین نظر نباشد باید که به خوبان ننگرد تا به هاویه حیرت در نماند^۱. استاد همایی نوشته‌اند: «بعضی از علما و دانشمندان صوفیه از قبیل شیخ ابوطالب مکی در قوت القلوب و امام ابوالقاسم قشیری در رساله قشیریه و امام محمد غزالی در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و ابونصر سراج طوسی در کتاب اللمع و ابوالحسن غزنوی در کشف المحجوب و شیخ شهاب‌الدین سهروردی در عوارف المعارف و ابوابراهیم بخاری در شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف و امثال ایشان از علمای متصوفه سعی کرده‌اند که تصوف را با تشریح و طریقت را با شریعت وفق داده جواز و اباحه سماع و غناء را علاوه بر جهت ذوقی و عرفانی از جنبه شرعی نیز با ادله شرعی از آیات و اخبار و سیره صحابه و تابعین اخبار ثابت کنند. شیخ ابوطالب مکی (م: ۳۸۶) در جلد سوم قوت القلوب در ضمن فصل (مخاوف المحبین و مقاماتهم فی الخوف ص ۹۰ به بعد) وارد بحث سماع و غناء شده و عقیده اباحه را پذیرفته است با همان شرط که از محدث کاشانی نقل شد^۲، یعنی در صورتی که سماع و تغنی مقترن با محرکات شرعی نباشد. وی در اثناء فصل مزبور روایات و حکایاتی مبتنی بر جواز سماع نقل می‌کند و بکجا می‌کند که از زمان غناء بن ایرج رباح تا زمان مایوسه این رسم در حجاز معمول بوده که در ایام تشریح که افضل است عبادت است سماع کنند و تا کنون هیچ یک از علما بر این عمل انکار نکرده‌اند»

امام محمد غزالی در احیاء العلوم (ج ۲، کتاب آداب السماع والوجد) سراج مسیح

۱- تاریخ تصوف دکتر غنی، ج ۲، ص ۲۰۲

۲- رجوع شود به بخش: سماع در مذهب تسعه

در وجد و سماع نوشته واقوال و دلائل حرمت و کراهت و اباحه سماع را نقل کرده و خود به دلائل چند استحسانی و فقاہتی جانب اباحه را ترجیح داده است.
در کیمیای سعادت نیز فصلی مفصل نگاشته و عقیده خود را برجواز و اباحه سماع ذکر کرده است.^۱

نگارنده در کتّاب غزالی نامه عقیده او را به شرح نقل کرده ام.^۲

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی چهار باب (باب ۲۲-۲۵) از کتاب عوارف المعارف را به بحث در سماع اختصاص داده و به تفصیل سخن رانده و با ادله و شواهد، عقیده بزرگان صوفیه را در اباحه وجد و سماع اثبات کرده است. و همچنین علمای بزرگ دیگر از متصوفه که نام بردیم در تألیفاتشان فصلی خاص در موضوع غناء و سماع آورده و همگی از روی دلائل شرعی معتقد به رخصت و اباحه شده و اینطور استنباط کرده اند که غنا و سماع ذاتاً حرام نیست مگر آنکه مقترن به اسر محرم عارضی باشد و در این صورت هم حرمت بالذات متعلق به مقارنات می شود نه به اصل کیفیت سماع. و بعضی از این طایفه قدم بالاتر گذاشته در بعض موارد حکم به استحباب و وجوب کرده و گفته اند که غناء خود حکمی شرعی ندارد و مانند پاره‌یی از عناوین دیگر از قبیل بیع و نکاح و امثال آن موضوع احکام خمسّه تکلیفیه واقع می شود. و حکم شرعی آن از وجوب و حرمت و کراهت و ندب و اباحه به حسب موارد فرق می کند....

دانشمندان صوفیه جهات شرعی را از نظر دور نمی دارند و با رعایت جنبه شرعی می گویند که سماع و غناء در جایی که مقترن به پیلاهی و مناهی و ملازم با مفسده شرعی باشد حرام است و بعضی در این باره مبالغه کرده اند. شیخ ابوطالب مکی در قوت القلوب سماع را به حسب موارد و اغراض مستمعان به حرام و حلال و مشتبّه تقسیم کرده است به این عبارت:

«فی السماع حرام و حلال شبهة فمن سمعه بنفسه بمشاهدة هوی و شهوة فهو حرام و من سمعه بمعقوله علی صفة مباح من جاریته و زوجته کان شبهة لدخول اللهو فیه و فعل هذا بعض السلف من التابعین و من سمعه بقلب بمشاهدة مکان تدله علی الدلیل و تشهده طرقات الجلیل فهذا مباح و لا یصح الا لاهله من کان له نصیب منه»

در کشف المحجوب (ص ۵۰۸-۵۴۶) که در سماع و اقسام و آداب آن گفتگو می کند یک جا می نویسد: «هر که گوید که مرا به الحان و اصوات و مزامیر خوش نیست یا دروغ می گوید یا نفاق می کند و یا حس ندارد و از جمله مردمان و ستوران برون باشد...»

در شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف (اواخر ج ۴ ص ۱۹۵ به بعد) فصلی در سماع

۱- رجوع شود به بخش (سماع به عقیده امام محمد غزالی) در همین کتاب

۲- غزالی نامه تألیف استاد همایی ص ۳۳۹

دارد و یکجا می نویسد: «سماع چون لهُو و طرب باشد آن خود حرام و معصیت است و هر که حرام و معصیت استعمال کند و حرام دارد فاسق است و هر که حلال دارد کافر است». و در جای دیگر باز این معنی را تکرار می کند:

«هر کس تلهی سماع کند حرام است سماعش همچو سزامیر است. اگر حرام دارد و استعمال کند فاسق است و اگر حلال دارد کافر است، مذهب و اعتقاد بزرگان این است که یاد کردیم».

«ناگفته نماند که به عقیده نگارنده، سماع و وجد و رقص و خرقه پاره کردن و امثال این کارها مثل بسیاری از آداب دیگر صوفیان در آغاز امر چنین بوده که از سالکی مجذوب از خود بی خبر در حال جذب و استغراق عملی سرزده و آنگاه دیگران به تقلید عمل او را جزو سنن و آداب معموله اهل سلوک در آورده و رفته رفته کار به دست مقلدان خاها افتاده و زاغان سیاه به دغلكاری بانگ بازان سپید آموخته اند.

برسماع راست هر تن چیر نیست
طعمه هر مرغکی انجیر نیست
خاصه مرغ مرده پوسیده بی
پرخایالی اعمی بی دیده بی^۱
آقای دکتر استخری نوشته است:

«قوسی که از ضبط جوارح و کتمان حال خویش عاجز بمانند و بر حمل آن تاب نیارند و به جهت رهایی از آنچه در آن هستند پای کوبند و دست افشانند.

صوفی به سماع دست زان افشانند کاین آتش دل را نفسی بنشانند
این دسته از سالکین اهل حقیقت اند ولی چون در آغاز طریق تحقیق اند لاجرم مبتدی باشند. پس تواجد به کسب سالک حاصل آید به خلاف وجد و وجود که محض عنایت الهی است... حقیقت وجد آنست که بی تکلف حالتی بر قلب سالک در آید و بر جانیش تصادف کند و او را برانگیزد. واجد در آغاز به گوش دل ندایی شنود یا به چشم قلب شاهدهی دلبر بیند یا جلوه ای نور بخش در سرای فکرش مسکن گزیند که از آن همه دلش بیدار شود و وجدش بیدار آید. چون از این حال بگذرد و مرتبه اش برتر رود عقلش تاب تحمل واردات الهی نماند و قلبش طاقت ندارد بلکه کاروان فیوضات ربانی جز در منزل روحش فرود نیاید بر این وجد که گاه باشد از انوار رخسار باقی سرمدی که ذات ازلی الهی است نوری بدرخشد باندانی از ورای قلّه قاف احدیت برخیزد که نه رنگ لفظ دارد و نه آوای صوت بلکه از اسم (الاول) خدای برخاسته و بر روح سالک فرود آمده است. این اختصاصی است الهی از زمره والله بختص برحمته من بشاء (سوره بقره آیه ۱۰۰) و جذبه ای است حقیقی که از جلوه ای ذاتی سرچشمه گرفته است باز چون سالک در این موقف قرار نیابد و بالاتر شتابد و به زبان حال سراید:

۱- مصباح الهدایه صفحات ۱۸۱-۱۸۶ (حواشی به قلم استاد جلال الدین همایی)

ماز بالایم وبالای می رویم ماز بیجاییم وبی جا می رویم

لاجرم وجدی برحالش غالب شود که بوجود موهوش خط بطلان کشد؛ واو را از دست تصرف هردو عالم رهایی بخشد و به سلطان الهی سرافراز دارد بروجهی که بوی وجود به شامش نرسد وجانش یکسره میدان آن حضرت وسرای آن دولت شود از قید آب و خاک نجات یابد...^۱

پس روشن شد که تواجد سرآغاز کار است و میانه آن وجد و سرانجام مقام وجود است و سماع تواجد نصیب عوام صوفیه است و سماع وجد نصیب خواص صوفیه است و سماع وجود نصیب اخص خواص صوفیه است و سماع عوام خلائق همچنان بر سه قسم است: پای کوبی و رقص و عادت پای کوبی همچنانکه رقص کردن به دستارچه و دست بند چنانکه عادت زنان و مردان اهل بدعت است و رقص و همچنانکه سماع اهل بدعت از جوانان و غیره همچنانکه سر در پای همدیگر نهادن و به تکلف همدیگر را در سماع کشیدن و به هوای نفسانی و شهوانی حرکت کردن و سماع عادت چنانکه اهل فسق و کسان که مولع باشند بر محافلی که در آن نظارگیان زنان و امارد باشند و مجالس اهل مناهی و ملاحی، و این هر سه سماع پیش متصوفه حرام، و سماع متابعت اهل دل است که هیجان آن از سرور و ذوق از حق تعالی باشد...^۲

در ولد نامه آمده است که «دین و نماز و طاعت معنی بی است بی چون و چگونه و تعلقی است که آدمی را از ازل با خدا بود که الست بر یکم قالو ابلی. نماز حقیقی آن بود که از آن نور است و از آن نور می خورد و از آن نور می بالد. چون انبیاء علیهم السلام ظاهر شدند آن نماز را به صور مختلفه آوردند هر یکی به صورتی. هر که را تمیز است به ظاهر نماز فریفته نشود، اگر در اوجانی باشد قبول کند زیرا که تشنه کوزه را جهت آب طلبد اگر در کوزه آب نباشد به چه کارش آید همچنانکه انبیاء علیهم السلام آن نماز را در هر صورتی به خلق رسانیدند اولیاء نیز بر همان نسق آن نماز حقیقی را در صورت سماع و معارف (معارف) از نظم و نثر به عالمیان رسانیدند هر که طعام شناس باشد و طعام قوت او باشد از کاسه ها و ظروف به غلط نیفتد و داند که اگر کاسه دیگر باشد طعام همانست...^۳

«سماع هر کس رنگ روزگار وی دارد: کس باشد که به دنیا شنود و کس بود که بر هوای نفس شنود و کس باشد که بر دوستی شنود و کس باشد که بروصال و فراق شنود این

۱- اصول تصوف، ص ۶۰۶ به بعد.

۲- اصول تصوف آقای دکتر استخری، ص ۶۱۳

۳- ولدنامه به تصحیح استاد همایی ص ۸۸ (نقل از فرهنگ اشعار حافظ آقای دکتر

بجائی ص ۱۶۲).

عمه و بال و مظلمت آن کس باشد چون روزگار باظلمت باشد و سماع باظلمت بود و کس باشد که در معرفتی شنود سماع آن درست باشد که از حق شنود و آن کسانی باشند که خداوند ایشان را به لطفهای خویش مخصوص گردانیده باشد. والله لطیف بعباده. بنده تملیک خدا باشد و بنده تخصیص خدا باشد. بعباده این (های) تخصیص است ایشان را شنوایی از حق به حق بود»^۱.

خاصیت سماع آنست که هرچه بر ولایت بشریت سلطنت دارد آنرا تقویت کند و غالبتر گرداند. پس در حق طایفه‌یی که سرایشان به محبت و ارادت حق مشغول و متعلق بود سماع سمع و معاون باشد بر طلب کمال و در حق بعضی که ضمیرایشان به هوی مستلی بود، موجب هلاک و وبال و از اینجاست منشأ اختلاف اقوام ائمه در تحلیل و تحریم سماع^۲.

بارها اتفاق افتاده که مشایخ و بزرگان طریقت از شنیدن بی‌تی و یا نغمه موزونی به وجد درآمده و در نشان منقلب گردیده^۳، و به اصطلاح به آنان حالی دست داده است.^۴

مثلاً ابونصر سراج گوید: «از وجیهی شنیدم که می‌گفت از طیالسی رازی شنیدم که گفت بر اسرافیل استاد ذوالنون که خدایشان بیامرزاد وارد شدم در حالی که نشسته بود و با سر انگشتش به زمین می‌زد و با خود چیزی زمزمه می‌کرد چون مرا دید گفت خوش داری چیزی بخوانی؟ گفتم نه. گفت تودل نداری»^۵.

نقل است که چون سهل سماعی شنیدی او را وجدی پدید آمدی، بیست و پنج روز در آن وجد ماندی و طعام نخوردی و اگر زیستان بودی عرق می‌کردی که پیراهنش تر شدی. چون در آن حالت علماء از او سؤال کردند گفتی از من پرسید که شما را از من و از کلام من در این وقت هیچ منفعت نباشد.^۶

نقل است که ابوعثمان مغربی به وقت وفات سماع خواست.^۷

۱- اسرار التوحید (نقل از فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۷۱)

۲- فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۷۲

۳- مراجعه شود به بخش (سماع و ادب فارسی)

۴- حافظ گوید:

گرازین دست زند مطرب مجلس ره عشق شعر حافظ بپر دوقت سماع از هوسم.

۵- فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۷۸

۶- همان کتاب ص ۲۸۰

۷- تذکرة الاولیاء عطار، چاپ تهران، کتابخانه مرکزی (۱۳۳۶) ص ۱، ۲۶۱ (جلد

«از سهل بن عبدالله روایت شده که یک مرتبه حال غیبوت وانجذاب او پانزده روز به طول انجامیده که هیچ نخورده و نیاشامیده است و گاهی اهل علم مسائلی از او سؤال کرده‌اند و جواب گفته است و یا فصل زمستان بوده که پیراهن او از عرق بدنش خیس شده است»^۱.
شادروان استاد فروزانفر در شرح این بیت مثنوی:

همچونی زهری و تریاکی که دید همچونی دمساز و مشتاقی که دید
نوشته است: «سویقی و سماع به عقیده عرفا برای کسانی که از سر هوی و هوس گوش دهند به منزله زهر است و برای اصحاب قلوب حکم تریاق دارد و دل‌های مشتاق و بی‌تاب را آرامش می‌دهد و این بیت اشاره بدین عقیده می‌باشد»^۲.

سماع در مکاتب صوفیه*

وجد و سماع میان همه طوایف صوفیه کم و بیش رسمی متداول بوده و اکنون هم میان تمام فرقه‌ها به استثنای معدودی مستصوفان قطب‌نما و کسانی که از بیم غوغا حفظ ظاهر شرع می‌کنند معمول و مرسوم است^۳، و کتابی در تصوف نمیتوان یافت که قسمت مهمی از آنرا سبب سماع و آداب آن و اقوال و حالات مشایخ در آن فرا نگرفته باشد^۴. محمد عبدالمنعم خفاجی در «التراث الروحی» از نودونه فرقه صوفیه نام برده است از قبیل: سهره وردیه، مولویه، نوربخشیه، صفویه، نعمة اللهیه، ذهبیه، کبرویه، بکتاشیه، رفاعیه، نقشبندیه، پیرجمالیه، قونیویه، قادریه، سلسله مشهور به: پیرحاجات (منسوب به خواجه عبدالله انصاری) و غیره.^۵
همانطور که گفته شد سماع مورد اعتنای تمام فرق صوفیه است جز یکی دو فرقه از قبیل نقشبندیه پیروان بهاء‌الدین نقشبند بخاری متوفی ۷۹۱ و خرازیه پیروان ابوسعید خرازی.

۱- اسلام و تصوف تألیف نیکلسن ترجمه آقای مدرس نهاوندی ص ۶۳

۲- خلاصه مثنوی ص ۷۲ (دفتر اول)

* برای تحقیق بیشتر در باب این سبب مخصوصاً بکتاب زیر مراجعه شود:

التراث الروحی للتصوف الاسلامی فی مصر، مقالات صوفیه، طرائق الحقایق، بزم صوفیه، خزینة الاصفیاء، حواشی استاد همایی بر مصباح الهدایه (باب سماع)، هدایت القاصرین، حدیقة الشیعه، فرهنگ اشعار حافظ، تاریخ تصوف دکتر غنی، سرچشمه تصوف در ایران تألیف اسناد نفیسی (چاپ کتابفروشی فروغی).

۳- مصباح الهدایه (حاشیه استاد همایی ص ۱۷۹)

۴- فرهنگ اشعار حافظ ص ۱۸۵

۵- التراث الروحی ۱۷۶

۶- فرهنگ اشعار حافظ (دکتر رجائی) ص ۱۸۵

(صاحب حدیقه الشیعہ) در باب فرقہ حالیہ گوید:

«این طایفہ گویند دست زدن و رقص کردن و نعرہ زدن اختیاری نیست و این کذب محض است و اگر اختیاری نباشد ہم از جانب شیطان است و این جماعت رقص و سماع را حال نام کرده اند و می گویند چون ما بیهوش شویم خدا بہ نزد ما آید و سرما را در کنار گیرد و با ما راز گوید این عین کفر و ضلالت است. دیگر گویند رقص کردن و نعرہ زدن و شادی و طرب نمودن ما بہ واسطہ تجلی حق است در ما و صفات خدا حالی است کہ در وقت سماع و حال بر ما ظاهر شود...»^۱

سپس در باب (زراقیہ) چنین آورده است:

«زراقیہ مانند بیشتر طوایف صوفیہ دعوی کشف و کرامات کنند و لافهازنند و بہ آن احمقان فریب دهند و بذلہ گویی و ترنمات و نغمات مطرب و سرود را دوست دارند و آن فعل مذموم را پیشہ خود سازند و حلقہ زنند و کلمات لاله الا الله با تقطیعات و نغمات گویند و شعر در آن میان خوانند و بیٹی با مصرعی را با اوزان و تقطیعات موسیقیہ خوانند و کلمہ لاله الا الله را با آن وزن و تقطیع ترتیب دهند و در این شبہہ نیست کہ غنآمد صوت است شامل بر ترجیع مطرب اگرچہ با تقطیع مطرب نباشد و حال آنکہ جماعت تقطیعات موسیقی را نیز با آن جمع می کنند و بہ اتفاق علمای شیعه غنا حرام است...»

و اما این گروه کہ حلقہ می زنند و کلمہ لاله الا الله را کہ از قرآنست با اشعار و ابیات جمع می کنند و با ترنمات و نغمات و تقطیعات و اوزان موسیقیہ آنرا ادا می نمایند باز چندین فرقہ اند...»^۲ در کتاب (هدایت القاصرین) آمده است:

«مولویہ کہ منسوبند بہ مولوی ملای رومی... و چنانچہ مشہور است و پیروانش قبول دارند ساز و دُف و نی را شنیدن عبادت دانند»^۳

فرقہ طوسیہ منسوب بہ علاء الدین طوسی کہ بہ پنج واسطہ خلیفہ عجمی بوده رغبت تمام بہ سماع و سزامیر و وجد داشتی»^۴

انتخاب کلمہ سماع حسن ذوق و تشخیص و کمال دقت و هوشیاری صوفیان را می رساند زیرا با این انتخاب ہم توانسته اند آیات و عباراتی را کہ در قرآن کریم در مورد مشتقات لغت سماع یا قول حسن و امثال آن بہ کار رفته باندک تاویل و تفسیری بہ منظور خود

۱- حدیقه الشیعہ ص ۵۸۱- نیز مراجعه شود بہ (هدایت القاصرین ص ۱۱۶)

۲- ص ۵۹۶ حدیقه الشیعہ و ص ۱۵۹ هدایت القاصرین تألیف آقای نامنی

۳- هدایت القاصرین چاپ شیراز (آقای نامنی) ص ۱۶۰

۴- همان کتاب ص ۳۹۲

در مورد سماع نزدیک کنند وهم از به کار بردن لغاتی نظیر تغنی و غنا که در اباحه و حرمت آن بین فقها سخن بسیار است خود را آزاد و فارغ ساخته باشند چنانکه صاحب کشف المحجوب در مورد اسحق موصلی که از متصوفه نیست کلمه غنا را به کار می برد و آن را با مقدمه ای که ذکر می کند پیرو هوی و حکم شیطان نام می نهد:

«اطباء را و آنانکه دعوی تحقیق کنند از اهل خیرت اندرین سخن بسیار است و اندر تألیف الحان کتب ساخته اند و بر آن را عظم داده و امروز آثار وضعشان ظاهر است اندر مزامیر که بر آن را مرتب گردانیده اند مرقوت هوی را، و طلب لهورا به حکم شیطان تاحدی که گویند اسحق موصلی اندر باغی می غنا کرد هزار دستان می سراپید از لذت آن خاموش شد و سماع می کرد تا از درخت در افتاد و سرد».

ولی مصباح الهدایه در یک مورد سماع را توأم با غنا و به معنی مطلق شنیدن به کار برده، آنجا که گوید: «جنید در آخر حال سماع غنا نمی کرد».

استفاده دیگری که متصوفه از انتخاب کلمه سماع کرده اند به کاربرد آن به معانی و در موارد مختلفه است مانند سماع کردن، به سماع آمدن، سماع نهادن و سایر ترکیبات آن و پوشیده نیست که بایک کرشمه چند کار کردن نشانه ای از حسن تدبیر و کمال اطلاع و ذوق است.^۱

به هر حال سماع در اکثر مکاتب تصوف متداول و مرسوم است و مخصوصاً در بین فرق چشتیه، سولویه غزالیه (ابوحامد) سهره وردیه و قادیریه و غیره که با آداب و رسوم خاصی انجام می شده و هنوز هم این رسم در میان برخی از فرق مذکور معمول است جز اینکه در میان پاره ای از آنان سماع صوفیانه رنگهای تازه ای به خود گرفته است.^۲

۱- فرهنگ اشعار حافظ (آقای دکتر رجائی) ص ۱۹۱

۲- از افادات مرحوم استاد سعید نفیسی.

نکمله

سماع هنوز در خانقاهها و محافل صوفیه هند و پاکستان و بیشتر در میان پیروان طریقه چشتی رواج دارد و در آنجا بیشتر به این مجالس (قوالی) می‌گویند. هنوز در هند و پاکستان در مشاهده بزرگان تصوف که مردم به زیارت می‌روند دسته‌ای از قوالان می‌آیند و در برابر مزار ایشان سماع می‌کنند^۱. شاعرانی هم که در آن کشورها به زبان پارسی یا اردو شعری سروده‌اند اشعار خود را به آهنگ موسیقی می‌خوانند و تغنی می‌کنند و پیداست که همان سماع صوفیه در این موارد نیز معمول بوده است.^۲

خانقاه و مجالس سماع^۲

(تعالیم صوفیه - فواید سماع - سماع از لحاظ روانشناسی)

الف - تعالیم صوفیه

تربیت صوفیه (که در اینجا مراد دسته خاصی است که در خانقاه‌ها در خدمت شیوخ به سر می‌بردند) تربیتی عملی و درست نقطه مقابل تربیت نظری و علمی بود که در مدارس بدان توجه داشتند. در اینجا خانقاه^۳ کاملاً حکم مدرسه طالبان علم و شیخ حکم مدرس داشت و مواد تربیتی آن به جای کتب یا علوم معینی مراحل مخصوص از سلوک و اعمال معینی برای

۱- مثلاً در آرامگاه نظام‌الدین اولیاء و امیر خسرو دهلوی (در دهلی)

۲- سرچشمه تصوف در ایران تألیف مرحوم استاد سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۳۴

۳- این فصل به سه بخش (الف، ب، ج) تقسیم می‌شود و عطف نهایی صوفیه از تشکیل مجالس سماع از جنبه‌های مختلف مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۴- در بادی امر که تصوف را وسعتی و متصوفه را فزونی نبود اما در کمال و نهایت رسیدن به حقیقت و داشت ولی از وقتی که عدد آنان زیادت گرفت و برگرد هر مرادی و دینی بر پدید آمد و چون تصوف به باسراف از فیضان انوار حقایق او پرداختند، ناچار محلی برای این اجتماع نیز در آن پدید آمد که در آن پیروان به خدمت پیر رسیدند. این محل همانست که به (خانقاه) می‌گویند. (آقای دکتر صفا، مجله مهر، شماره ۳۴ سال چهارم) و نیز مراجعه شود به فرهنگ اشعار صوفیانه

تزکیه نفس بود که هر یک در تحت شرایط معین تربیتی در تحت نظر شیخ خانقاه انجام می پذیرفت و اجازه اجتهاد در اینجا خرده است که باتشریفات معین از طرف شیخ داده می شد. طریق تربیت متصوفه باتعالیم علمی که در مدارس وجود داشت مغایر بود و اصلاً علما و فلاسفه باصوفیه چندان صفایی نداشتند بخصوص که در امور مذهبی آراء مختلف داشتند.

دبستانهای علمی طریق کمال را بحث و استدلال می دانست و کتاب و مطالعه و مباحثه وجدال مؤثر بود و عمل مفقود. اما طریق عرفانی بالعکس تنها کتاب و بحث و مطالعه را هادی طریق نمی دانست و برای رسیدن به کمال خصوصاً به ریاضت و طی مراحل سلوک اهمیت فراوان می نهاد و بدین ترتیب تربیت متصوفه عملی بود از و نظر دوری می جست. اما با این همه علوم ظاهری مدرسی در تصوف بی قدر و ارزش نبود. چه صوفی کامل آن کسی بود که پیش از دخول به حلقه سالکان طریقت به علوم ظاهری زمان خصوصاً بر علوم مذهبی تسلط یافته باشد و اتفاقاً بسیاری از عرفا پیش از ورود به مراحل تصوف بر بسیاری از علوم دست داشتند و مردمی دانشمند بودند مانند: مولوی بلخی، ابوسعید ابوالخیر، شیخ صفی الدین، شیخ نجم الدین کبری، شیخ مجدالدین بغدادی و محی الدین عربی و امثال اینان. اما علمی را که یاپندارهای مایی و منی ها مقارن بود باعث گمراهی می پنداشتند و می گفتند که علم ظاهر را باید به عرفان جلاداد و آنرا به طریقی در آورد که رساننده شخص به سر منزل حقیقت شود.

از اصول مهم تربیتی صوفیه سماع است. بدین معنی که در خانقاهها مجلس سماعی داشتند و برای این کار قوالها را می خواندند تا در خانقاه گرد آید و به نوازندگی و خوانندگی پردازند و این امر علاوه بر آنکه مرسوم و متداول بود در حال قبض و یاهرگاه که صوفیان راشوقی حاصل می آمد زیاد طرف رجوع این گروه می شد.

قوالان یا جزء افراد خانقاه بودند و یا از خارج می آمدند و ایشان اغلب اشعار عرفانی جانبخش را با آهنگ و مقام بهمراهی سازی خواندند و گاه صوفیان باشیوخ نیز خود هنگامی که رقتی بر آنان دست می داد به زمزمه اشعار و تغنی می پرداختند. به هر حال این گونه مجالس به شوق و حالت حاضرین و چرخ زدن و نعره های بیخودانه کشیدن و چاک زدن گریبان و یا حرکات عجیب دیگر که جملگی نشانه کمال و ارستگی است می کشید و به اصطلاح صوفیه (حالی دست می داد). معمولاً ساکنین خانقاه هر یک به قدر طاقت به قوالانی که از خارج می آمدند چیزی به اجرت می دادند. شیخ محمدعلی مؤذن در باب سماع می نویسد: «نفس ناطقه را به استماع خوش از جهت تناسبی که در آنست میل فراوان باشد زیرا حقیقت آدمی را باعالم قدس تناسبی است و عالم قدس همه حسن و جمال نیز همه تناسب و هم آهنگی است. پس هر چه که در آن مناسبت باشد نمونه ای از آن عالم است و ازین روی آواز خوش موزون نیز نشانه.

۱- مقاله آقای دکتر صفا مجله مهر، سال چهارم، شماره پنجم.

ای است از آن عالم... آواز خوش از جهت ایجاد سرور و شوق به طور مطلق حرام نیست و احادیث منقول از ائمه به حسن سماع دلیل قطعی است...»^۱ در دنباله این کلام محمد علی مؤذن احادیث بسیار برای اثبات قول خود نقل می کند و ازین به خوبی مستفاد میشود که صوفیه در حلال ساختن غنا آنگاه که تصوف با تعصب در شریعت آساخته شد، سعی داشتند و اتفاقاً این دوره که ما در آن بحث می کنیم بیشتر به همین درد مبتلاست.^۲ با ظهور ابوسعید و انتشار شهرت او بررغم فقهاء و متشرعه مجالس سماع صوفیه اندک اندک نضج و رونق گرفت. درین مجالس آنچه مورد نظر صوفیه واقع می شد اشعار لطیف عاشقانه بود و صوفیه این گونه اشعار را از معانی ظاهری تأویل می کردند تا مورد انکار و ایراد مخالفان واقع نشوند. مهارتی که ابوسعید و اصحاب او درین کار داشتند سبب شد که صوفیه رفته رفته بتوانند لطیف ترین اشعار عاشقانه را در مجالس خویش بخوانند و با آن وجد و حال کنند. امام محمد غزالی نیز این گونه تأویلات را جایز می دانست و سماع را در بعضی موارد با بعضی شروط تجویز کرد^۳ (مثل آنکه قوال زنی یا کودکی امرد نباشد) مع ذلک در مجالس سماع صوفیه رفته رفته بسیاری ازین حدود رعایت نمی شد چون باب تأویل فراز نبود هرگونه شعری را از لغو غزل و وصف باده و ساده می خواندند و سماع می کردند و به هنگام ضرورت برای آنها معانی مجازی می تراشیدند.

رقص و وجد و پای بازی و خرّقه اندازی اندک اندک از مجالس سماع به خانقاه نیز تجاوز کرد و گاه به کوی و بازار می رسید. وقتی ابوسعید در بازار بغشور می گذشت، باوی می زدند و چیزی می گفتند. مولانا جلال الدین نیز در بازار سماع می کرد و به رقص و پایکوبی در می آمد.^۴ و شاید این بیت از مولوی:

علمی بدست سستی دوهزار مست باوی
به میان شهرکردان که خمار شهریارم

اشاره به امثال این احوال باشد.

سماع در تمام دبستانهای صوفیه وجود نداشت چنانکه فی المثل نقشبندیه منسوب به بهاء الدین نقشبند (متوفی ۷۹۱) سماع نداشتند ولی در اغلب از دبستانهای صوفیه سماع از امور متداول و رسمی بود. چنانکه از اقوال منقول در صورت فوق برسی آید از نظر تربیت صوفیه

۱- شیخ علی مؤذن، نسخه خطی (در حاشیه فتوحنامه منعمی به اسم نقیسی) نقل از مقاله آقای دکتر صفا مجله مهر.

۲- مقاله آقای دکتر صفا (مجله سپهر، شماره هشتم، سال چهارم)

۳- مقاله آقای دکتر زرین کوب (مجله یغما، شماره یازدهم، سال سیزدهم)

۴- مقاله آقای دکتر زرین کوب مندرج در مجله یغما شماره اول سال چهارم.

سماع را اهمیت فراوان است زیرا بر اثر اشتیاقی که در مستمع ایجاد می‌کند وی را به عالم قدسی که منظور همه عارفانست نزدیک می‌کند و ازین تنگنای پست ماده نجات می‌دهد و بالنتیجه دل صوفی را به صیقل صفا صافی می‌سازد و زنگ علایق را از آن می‌زداید. سماع را یک نتیجه مهم دیگر نیز هست و آن اینست که سالکان که در خانقاه به شدت در بند ریاضت و مجاهدت بودند ناچار رگودی و کدورتی در روح ایشان پدید می‌آید و پیداست که ادامه این حالت مغل منظور حقیقی صوفیه است که ایجاد حال و شوق شدید در صوفی باشد. سماع از ایجاد چنین حالتی پیش‌گیری می‌کند و به فرموده اوحدی:

پیش‌جمعی که این سماع رواست	می‌نماید که بر سبیل دواست
زان که طالب پس از ریاضت سخت	که برون آورد ز خلوت رخت
هم زادمان ذکر خسته بود	هم ز حرمان خود شکسته بود
اگرش رای شیخ فرساید	که سماع سخن کند شاید...

«به طور قطع این گونه مجالس را باید از اسباب عمده رواج شعر در بین صوفیه به شمار آورد و البته مجالس و عظم صوفیه هم از شعر و ذوق خالی نبود و چنانکه در مجالس سماع حالات و خطرات عارفانه بوسیله ابیات و ترانه‌های عاشقانه بیان می‌شد در مجالس و عظم و تذکیر آنها نیز ضمن سخن از مقامات و معاملات کار به بیان شطحیات و نقل ابیات می‌کشید و از این رو خانقاه‌های صوفیه از اوایل قرن ششم در شمار مهمترین مراکز شعر و ادب در آمد و نه فقط خلفاء و سلاطین و وزراء مسلمان به بنای خوانق و رباطات می‌پرداختند بلکه در قرون بعد کسانی نیز مثل اولجایتو و غازان از سلاطین مغول به بنای خوانق پرداختند.

متصوفه که برای حصول تجارب و کمالات عقلی و وصول به مشایخ و درک صحبت ماجد در آفاق می‌گشتند در خانقاه‌ها و رباطها با یکدیگر دیدار می‌کردند در مجالس انس و وجد و سماعی که درین مجامع تشکیل می‌شد به نظم و نقل و انشاد و روایت اشعار می‌پرداختند. درین مجالس رباعیها و غزلها و عاشقانه بازاری رواج داشت و با و جدو حال و رقص و سماع صوفیه بسیار مناسب می‌نمود. رباعیات عین القضاة همدانی و اوحدالدین کرمانی و غزلها و سنائی و عطار که در اکثر آنها معانی و واردات عارفانه در پیرایه الفاظ عاشقانه بیان شده است نمونه اشعار رایج در خانقاهها را به دست می‌دهد که از صبغه صنعت و تکلف عاریست و نتیجه غلبه سکرو و جداست...»^۲

در باب وجد و حالت در سماع و چرخ زدن و پای کوبی شیخ سعدالدین حموی از عرفای

۱- به نقل از تاریخ فرهنگ ایران، تألیف آقای دکتر صدیق ص ۴۰۲

۲- مجله یغما سال چهاردهم، شماره اول، مقاله آقای دکتر زرین کوب (ادب و نقد

بزرگ قرن هفتم (متوفی در ۶۵۰) گوید:

دل وقت سماع بوی دلدار برد جان را به سراپرده اسرار برد
این زمزمه مرکبی است مرروح ترا بردارد و خوش به عالم بار برد

ابوالمفاخر یحیی باخرزی اشعاری را که مغنیان می خواندند برد و قسم کرد:

«قسم اول آنست که در او تشبیه و تشبیب وصف زنان است و ذکر عشق و مغالزه ایشان و هوا و شوق و شهوت و لعب ایشان، هر که چنین اشعار را به همان معنی که شاعر گفته است و به همان وجه که خواسته است استماع کند آن سماع حرام باشد و این نوع اشعار و رجز را به لغت عرب اغانی خوانند. و قسم دوم ابیات و اشعاری باشد که در وی ذکر خدای تعالی باشد و معانی ای که بر صفات او دلیل گردد و قلوب را باو مشوق کند و وجد مؤمن صادق را برانگیزاند و آینه مشاهده عارفان را روشن گرداند و طرقات آخرت را باز یاد تو دهد و به احوال صادقان ترا عارف گرداند، هر که چنین اشعار را با چنین معانی باغنا استماع کند و او از اهل این احوال باشد آنگاه او را از سماع نصیب باشد و پرو حلال شود... هر کلامی که یاد خدای باشد و از خدای باشد آن کلام راه خدای باشد»^۱. اما درباره شنیدن این قولها و ترانه ها همه مشایخ یکسان نبودند. بعضی آشکارا به شنیدن سماع مبادرت می کردند و از آن ابا و امتناعی نداشتند. بعضی در سر می شنیدند نه آشکارا و با مریدان. و بعضی مانند نقشبندیان مطلق با این امر موافق نبودند.. و بعضی از مشایخ مانند سیف الدین باخرزی هنگام سماع جز اشعار مشایخ طریقت و سالکان راه خدای را نمی شنیدند و اجازت نمی دادند که مغنی اشعار عاشقانه برگوید و ادب مغنی آن بود که در انتخاب اشعار رعایت این معانی را بکند و ابیات مشایخ بزرگ و سالکان راه حق را فراگیرد تا شایسته محفل صوفیان گردد»^۲.

آنچه اکثر شعرای صوفیه بدان کنایه می زنند این است که سماع در روح متذکر الحان آسمانی است و یا نمونه ایست از صداهایی که روح قبل از وجود بدن می شنیده یا قبل از اینکه روح از خداوند جدا شده می شنیده است. مفهوم شعر جلال الدین رومی درین باره است: «آواز جویها و هواها در تغییر ایشان همانهاست که مردم با صوت و غود افشاء می نمایند. وقتی مادر پشت آده بودیم این صداها را از بهشت می شنیدیم- خاک و آب اگر بر ما حجاب افکندند ولی

۱- تاریخ فرهنگ ایران آقای دکتر صدیق صفحہ ۲۰۴-۴- تاریخ تصوف دکتر غنی ص

۲- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف آقای دکتر صفا جلد سوم، ص ۱۹۶

۳- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف آقای دکتر صفا ص ۱۹۷

ما باز برمی گردیم و متذکر این آوازهای آسمانی می شویم تا با این حجابهای خاکی احاطه شده ایم چگونه این صداهای رقص آور از جویها بما می رسد نغمه ها بیکه از غیب به گوش ما می رسد حرکات جویها و هواها را ایجاد می نمایند. هجویری می گوید: سماع را نمی توان به بدی یا خوبی توصیف کرد. باید به نتایج حاصله از آن متوجه شد مثلاً وقتی راهی به سمت خراباتی رود آنجا صومعه می شود و چون مستی به حد صومعه رود آنجا خرابات است پس هر کس که قلبش از شراب تفکر که در خدای می نوشد سماع و آلات موسیقی او را فاسد نمی نماید. همینطور است حال در رقص که با حرکاتی همراه می باشد و این حرکات همان میل به خلاصی روح است یا از خلوص روح است...»^۱

یکی از هفتای غائی صوفیه از تشکیل مجالس رقص و سماع ایجاد تمرکز ذهن در سریدان بوده است و بخصوص در مواقعی که سالکان را مشکلی و یا به اصطلاح واقعه یی روی می داده پیران طریقت در رفع آن می کوشیده اند و درین راه به سرید دستورهایی می داده اند و وی را به انجام کارهایی سخت و ریاضتهای نسبتاً دشوار وادار می ساخته اند. مثلاً یکی ازین کارها شرکت دادن سریدان در همین مجالس سماع و رقص است و بسیار اتفاق افتاده که سریدی پس از شرکت در مجلس رقص و سماع وقتش خوش گشته و شکلش برطرف شده است.

ابن بطوطه طنجی سیاح معروف مراکشی (م: ۷۷۹) که در قرن هشتم به مصر و آسیای صغیر و ایران و هند و نقاط دیگر مسافرت کرده بسیاری از خانقاهها را دیده و در سفرنامه خود از چگونگی آنها سخن رانده است. مخصوصاً در آسیای صغیر هنگام ورودش به شهرهای مختلف آن سرزمین دسته های مختلف فقیان او را به خانقاهها و زوایای خود به مهمانی دعوت می کرده اند و مخصوصاً تشکیل مجالس سماع جزء برنامه های پذیرایی و تشریفات خاص آنان بوده است. ابن بطوطه داستانهای دلکش پیرسون این ضیافتها نقل کرده است و برای نمونه ما هم یکی از سرگذشتهای او را ذکر می کنیم: «دسته اخیه الفقیان یا برادران جوانرد در هر شهر و آبادی و قریه از بلاد روم وجود دارد. اخیه جمع اخی است که بمعنی (برادر سن) می باشد. این گروه در غریب نوازی و اطعام و برآوردن حوایج مردم و دستگیری از مظلومان و کشتن شرطه ها و سایر اهل شهر در تمام دنیا بی نظیراند. (اخی) در اصطلاح آن نواحی کسی را گویند که از طرف همکاران خود و سایر جوانان مجرد به عنوان رئیس و پیش کسوت انتخاب می شود. این طریقه را فتوت نیز می نامند. پیش کسوت هر یک از گروهها خانقاهی دارد مجهز به فرش و چراغ و سایر لوازم. اعضای وابسته به هر کدام از گروهها آنچه را از کار و کاسبی خود به دست می آورند هنگام عصر تحویل پیش کسوت خود می دهند و این وجوه صرف خرید میوه و خوراک

۱- اسلام و تصوف، تألیف نیکلسون، ترجمه آقای مدرس نهاوندی چاپ زوار ص ۶۶

می‌شود که در خانقاه به مصرف می‌رسد.

این جماعت مسافرینی را که وارد شهر می‌شود در خانقاه خود منزل می‌دهند و مسافر ناهنگاسی که بخواهد آن شهر را ترک کند مهمان آنان تلقی می‌شود.

اگر شبی مسافر نرسید غذایی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس به رقص و آواز می‌پردازند تا فردا دوباره برسر کسب و کار خود بروند و باز آنچه را که به دست می‌آورند وقف خانقاه سازند. این گروه را فتیان (جوانمردان) می‌نامند و پیش کسوتشان به طوریکه گفتیم (اخی) نامیده می‌شود. من در تمام دنیا سردسی نیکوکارتر از آنان ندیده‌ام اگرچه اهالی شیراز و اصفهان هم به روش جوانمردان تشبه می‌جویند لیکن اینان در غریب نوازی و مهربانی بیشتر و بیشتراند.

روز دوم ورود مایکی از جوانمردان پیش شیخ شهاب‌الدین حموی آمد و به زبان ترکی که من آن روز نمی‌فهمیدم چیزی گفت. آن جوان جامه‌ای ژولیده برتن و کلاه نمدی برسر داشت. شیخ مرا گفت می‌دانی چه می‌گوید؟ گفتم: نه گفت او ترا به اتفاق دوستانت به مهمانی دعوت می‌کند. من تعجب کردم و گفتم بسیار خوب چون او مراجعت کرد به شیخ گفتم: «این مرد بیچاره‌ای است و طاقت مخارج مهمانی را ندارد نباید موجب زحمت او شد». شیخ خندید و گفت وی یکی از رؤسای جوانمردان است و شغلش خرازی است در حدود دوستان تن از پیشه‌وران تحت ریاست اویند و خانقاهی دارند هرچه روز به دست می‌آورند شبانه در آنجا خرج می‌کنند پس از نماز مغرب همان سرد آمد و ما را به خانقاه برد. زاویه نیکویی بود بساطهای رومی زیباگسترده و چراغهای عراقی متعدد روشن کرده و پنج عدد پیه سوز در مجلس وجود داشت.. پیه سوز چراغ مسی سه پایه‌ای است که بر سر آن چیزی جلاسی مانند ازس کار گذاشته‌اند...

در این مجلس جمعی از جوانان رده بر کشیده بودند. هریک از آنان قبایی برتن و موزه‌ای برپای داشتند و خنجری به اندازه دو ذراع به کمر بسته بودند و کلاه یسنی سیدی بر سر داشتند که این گروه چون در مجلس می‌نشیند کلاه از سر برمی‌گیرند و آنرا در دست خود می‌گذارند و از زیر کلاه عرقچین زیبایی از زردخانی با پارچه دیگر بر سردارند. در میان مجلس یک جای سکوماندی هست که مخصوص واردین می‌باشد. غذای زیاد با سیوه و حبوبات پیش آوردند و پس از صرف غذا به رقص و آواز برخاستند و ما را رمانان به نام «سوز» و «افناد» و از کرم و بزرگواری‌شان در شگفت شدیم، او آخر شب مراجعت کرد و ما را در خانقاه ماندند»^۱

۱- ترجمه سفرنامه ابن بطوطه (آقای موحد)، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۰۲.

ب- فواید سماع

ابونصر سراج در (اللمع فی التصوف) گفته است که بیمار سودائی را با آواز خوش معالجه می کردند^۱.

امام ابو ابراهیم مستملی بخاری گوید^۲:

«در تعارف خلق سماع راه نیز حجت است، ستوری بینی که مانده گشته باشد چون آدمی او را بنوازد به قوت سماع آن نوازنده راه دراز ببرد و طفل بینی که در گهواره می گیرد، چون مادر او را بنوازد به قوت آن سماع آرام گیرد و بخیسب و بسیار دیوانگان اند که ایشان را به سماع علاج کنند تا به هس باز آیند....»

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت گوید^۳:

«سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بجنباند و دروی چیزی پدید آرد بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند هست. و عالم حسن و جمال است. و اصل حسن و جمال تناسب است و هر چه متناسب است نمودگاریست از جمال آن عالم...»

شیخ ابوالقاسم نصرآبادی گفته است: «هر چیز را قوتی است و قوت روح سماع است»
مولانا جلال الدین در مجلد چهارم مثنوی گوید:

لیک بد مقصودش از بانگ رباب	همچو مشتاقان خیال آن خطاب
نالہ سرنا و تهدید دهل	چیز کی ماند بدان ناقور کل
پس حکیمان گفته اند این لحن ها	از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخ است اینکه	خلق می سر ایندش به طنبور و به حلق
مؤمنان گویند کاتار بهشت	نغز گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم	در بهشت آن لحن ها بشنوده ایم
گرچه باماریخت آب و گل شکی	یادمان آید از آنها اندکی...
پس غذای عاشقان آمد سماع	که در او باشد خیال اجتماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر	بلکه صورت گردد از بانگ صغیر
آتش عشق از نواها گشت تیز	آن چنانکه آتش آن جوز ریز

۱- اللمع، ص ۲۶۹

۲- شرح تعرف، چاپ لکنهو (هند)، جلد چهارم، ص ۱۹۷

۳- کیمیای سعادت چاپ تهران، ص ۳۷۰

۴- نقل از تاریخ تصوف دکتر غنی جلد دوم، ص ۳۹۱

عزالدین محمود کاشانی درباره فواید سماع گوید:

«وا از جمله فواید یکی آنست که اصحاب ریاضات و ارباب مجاهدات را از کثرت معاملات گاه گاه اتفاق افتد که ملالتی و کلالتی در قلوب و نفوس حادث شود و قبضی و یاسی که موجب فتور اعمال و قصور احوال بود طاری گردد. پس مشایخ متأخر از بهر رفع این عارضه و دفع این حادثه ترکیبی روحانی از سماع اصوات طیبه و الحان متناسبه و اشعار مهیجه مشوقه بروجهی که مشروع بود نموده اند و ایشان را برتناول آن به وقت حاجت تحریض فرموده تا بدان واسطه کلالت و ملالت از ایشان مرتفع شود و دیگر باره از سر شدت شوق و وحدت شعف روی به معاملات آرند.

فایده دوم: آنکه سالکان را در اثناء سیر و سلوک به سبب ظهور و استیلای صفات و نفوس و قفات و حجبیات بسیار افتد که بدان سبب مدتی طریق مزید احوال برایشان مسدود گردد و به طول فراق سورت اشتیاق نقصان پذیرد.

پس ممکن بود که مستمع را در سماع الحان لذیذ یا غزلی که وصف الحال بود حالی که تحریک دواعی شوق و تهییج نوازع محبت کند روی نماید و آن وفنه یا حجبیه از پیش برخیزد و باب مزید مفتوح شود.

فایده سوم: آنکه اهل سلوک را که حال ایشان هنوز از سیر به طیر و سلوک به جذبه و سحبی به محبوبی نینجامیده باشد در اثناء سماع ممکن بود که سمع روح مفتوح گردد و لذت خطاب ازل و عهد اول یاد آید و طایر روح به یک نهضه و نفیضه غبار هستی و نداوت حدوث از خود بیفشاند و از غواشی قلب و نفس و جمله اکوان مجرد گردد چنانکه گفته اند:

وانی لیعرونی لذکراک نفیضة کما ینفض العصفور بلله القطر

و آنگاه در فضای قرب ذات در طیران آید و سیر سالک به طیر مبدل شود، و سلوکش به جذبه، و سحبی به محبوبی، و یک لحظه چندان راه قطع کند که سالها به سیر و سلوک در غیر سماع نتواند کرد»^۲

آنگاه پس از ذکر فواید سماع می نویسد:

«و اگر منکر سماع این فواید را به آفات که در سماع متوقع بود مقابله کند گوئیم دفع آن آفات واجب آید و به اسکان وقوع آن ترک سماع لازم نگردد. خیر الاعمال که صلواتست

۱- مصباح الهدایه ص ۱۸۷-۱۸۰ (نقل از فرهنگ اشعار حافظ تألیف آقای دکتر رجائی ص ۳۸۴)

۲- فرهنگ اشعار حافظ. آقای دکتر رجائی جلد اول ص ۳۸۴- مصباح الهدایه ص

در حق بعضی سوجب فلاح است چنانکه قد افلح المؤمنون، الذین هم فی صلواتهم خاشعون» و در حق بعضی سبب ویل چنانکه «فویل» للمصلین الذین هم فی صلواتهم ساهون و باوجود احتمال سهو و غفلت که سوجب ویل اند ترک صلوة جایز نبود و انصاف آن است که در این زمان سماع بزوجهی که عادت اهل روزگار و متصوفه رسمی است، عین و بال و محل انکار است چه بیشتر جمعیت ها که در این وقت مشاهده می رود بنای آن بر دواعی نفسانی و حظوظ طبیعی است نه بر قاعده صدق و اخلاص و طلب مزید حال که وضع این طریق در اصل بر آن اساس بوده است و جماعتی را باعث بر حضور مجلس سماع داعیه تناول طعاسی که در آن مجمع متوقع بود و طایفه بی راسیل بر رقص و لهو و طرب عشرت و قومی را رغبت بمشاهده منکرات و مکروهات و جمعی را استجلاب اقسام دنیوی و بعضی را اظهار وجد و حال به تلبیس مجال و گروهی را گرم داشتن بازار تشیخ و ترویج متاع تصنع و این جمله محض و بال و عین ضلال است و محل انکار اهل دیانات و هر مجمع که بنای آن بر یکی از این مقاصد بود طلب مزید حال و صفای باطن و جمعیت خاطر از آنجا، متعذر و متعسر باشد و احتراز نمودن از آن طریق اولی و بساط این شکایت نه در این عهد بلکه در زمان رئیس القوم جنید رحمة الله علیه که وقت ظهور مشایخ و اجتماع صوفیان بود سبب بوده است و جنید در آخر حال سماع غنا نمی کرد گفتند اکنون چرا آنرا سماع نکنی گفت مع سن، یعنی با که سماع کنم؟ گفتند تسمع لنفسک از برای خود بشنو گفت: عن، از که بشنوم؟

و این قول اشارت بدانست که سماع با پاران همدرد باید کرد و از کسی باید شنید که صاحب درد بود و از سر صدق و ارادت گوید نه به جهت محض اجرت و این هر دو مطلوب در آن زمان عزیز و مفقود بوده است فکیف بنافی هذا الزمان. پس اگر کسی را حضور چنین جمعی دست دهد فکفی بذلک غنیمه، و الا ترک آن سلامت دین را اولی داند»^۱.

شمس الدین محمد بن محمود آملی (متوفی در حدود ۷۵۰) در نفائس الفنون گوید: «بدانکه از جمله مستحسنات متصوفه یکی سماع است... خصوصاً که مشتمل است بر فواید بسیار یکی آنکه اصحاب ریاضت و ارباب مجاهدت را از کثرت معاملات گاهگاه اتفاق افتد که کلالتی و ملالتی در قلوب و نفوس حادث شود و قبض و یاسی که موجب فتور اعمال و قصور احوال بود طاری گردد و چون ترکیبی از سماع اصوات طیبه و الحان متناسبه و اشعار سهیجه مسموع اقتدبه واسطه بی که آن کلالت و ملالت از ایشان مرتفع شود دیگر بار از سر شدت شوق وحدت شغف روی به معاملات آرد. دوم آنکه سالکان را در اثنای سیر و سلوک به سبب ظهور استیلائی صفات نفوس و قفات و حجبات بسیار افتد که بدان سبب مدتی طریق زیادتی احوال برایشان

۱- مصباح الهدایه ص ۱۸۷- فرهنگ اشعار حافظ، جلد اول ص ۲۸۷

۲- چاپ تهران، ص ۲۱۳

مسدود گردد... و شاید که به واسطه استماع الحان لذید یا غزلی که وصف الحال ایشان بود حالی غریب که دواعی شوق و تهییج محبت بود روی نماید و آن وقفه یا حجبہ از پیش برخیزد. سیم آنکه اهل سلوک را که هنوز حال ایشان زیاد ترفی نکرده باشد در اثنای سمع روح مفتوح گردد و لذت خطاب ازل و عهد اول بیاید و طایر روح به یک نهضه و نفضه غبار هستی و نداوت حدوث از خود بیفشاند و از جمیع غواشی مجرد گردد و به یک لحظه چندین راه قطع کند که سالها به سیر و سلوک در غیر سماع نتوان کرد.

اما این معانی بر تقدیری صورت بندد که بنای سماع بر قاعده صدق و اخلاص و طلب مزید حال بود نه دواعی نفسانی و حظوظ طبیعت...»^۱

شادروان دکتر قاسم غنی درین باب چنین آورده است:

«حاصل آنکه صوفیه سماع را آرام دل و عشق و غذای جان و دواوی درد سالک می شمردند و معتقدند که ترانه دلنواز رباب و بانگ جانسوزنی سبب جمعیت حال و آرامش روح عارف است و آواز خوش و ترانه موزون نشانه‌ای است از عالم ارواح و پیکری است که از عالم قدس مزده آسمانی می رساند...»^۲

آقای دکتر زکی مبارک نوشته است:^۳

«... اناشید صوفیه را ادیب محمود نسیم در مجموعه‌ی بی نام «سفینه النجاة» گرد آورده است و بیشتر این اغانی رمزبازی است که در آن مطالبی نهفته که غرض‌ها و هدفهای صوفیه را روشن میسازد مانند آنچه که درین حائیه می بینیم:

ابدأ تحسن اليكم الارواح	و وصالكم ريحانها و الراح
و قلوب اهل و دادكم تشناقكم	والى لذيد لقائكم ترتاح...
و كباوعلى سنن الوفاء دموعهم	بحر و حاوى شوقهم سلاح...

... صوفی واقعی با همه چیز انس می گیرد و از دیدن هر چیز به وجد و طرب در می آید، بویژه که از راه سماع چیزهایی را درک کند که تفسیر و تاویل مشروع از درک آنها عاجز است. زیرا افق ارواح گشاده تر از آنست که به وهم در آید»^۴

۱- نفائس الفنون فی عرائس العیون، فصل دهم ص ۲۱۳

۲- تاریخ تصوف دکتر غنی، ص ۳۹۲

۳- التصوف الاسلامی فی الادب و الاخلاق صفحہ ۲۷۰

۴- اصل قصیده سیزده بیت است.

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۵- التذوق الاسلامی، ص ۲۷۴

در تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر صفا آمده است :

«به نظر صوفیان سماع بر اثر لطافتی که در ذوق مستمع ایجاد می کند اشتیاقی در او پدید می آورد و وی را از عالم خاک می رباید و از تنگنای خاک به بالا می برد و اگر رکود و کدورتی در دل و جان سالک پدید آمده باشد آنرا از دل و جان او می زداید و او را در کار خود گرم می سازد. مشایخ بزرگ در فایده سماع سخنان بسیار دارند از آن جمله :

«ذوالنون مصری را از سماع سؤال کردند گفت واردیست از حق که قلوب بندگان را به سوی حق برانگیزاند و از عاج کند. هر کس که سماع را به حق شنود محقق شود و هر کس به نفس اصفا کند زندیق شود»^۱.

سری سقطی می گفت: «قلوب اهل محبت در وقت سماع در طرب آید و قلوب توبه کاران در خوف به حرکت آید و آتش قلوب مشتاقان در زبانه زدن آید. مثل سماع همچو باران است که چون بر زمین طیب رسد زمین سبز و خرم گردد، سماع نیز چون به دل های پاکیزه صافیه زاکیه رسد فوایدی که در وی مکنون و مستور باشد به ظهور آید»^۲

ابوالمفاخر باخرزی پسر وجانشین سیف باخرزی درباره سماع چنین نوشته است :

«خاصیت سماع آنست که هر چیزی که در آن وجود منطوی باشد از خوف ورجا و سرور و حزن و شوق و محبت آن را گاهی در صورت طرب و گاهی در صورت گریه از دل بیرون آرد و ظاهر کند. و گفته اند هر عضوی را در سماع حظی است و به هر نوعی در مرد تصرف کند گاهی بگریاند و گاهی به فریاد آرد و گاهی در دست زدن آرد و گاهی در رقص آرد و گاهی به بیهوشی آرد.»^۳

مرحوم دکتر عیسی صدیق نوشته است :

«سماع یکی از وسایل تربیت صوفیه است و لا اقل دو فایده بزرگ در بردارد :

نخست آنکه در شنونده شور تولید کند و عواطف او را برانگیزد و او را به عالم قدس که منظور عرفاست نزدیک سازد.

دوم آنکه سالکان را که در خانقاه به ریاضت و مجاهدت مشغولند از حال کدورت و خستگی و رکود خارج کند و آنان را به شوق و حال آورد و در تزکیه نفس و صفای باطن آنان تأثیر عظیم نماید...»^۳

۱- تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم ص ۱۹۴

۲- اوراد الاحباب و فصوص الآداب (نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه به

نقل از تاریخ ادبیات آقای دکتر صفا جلد سوم ص ۹۴)

۳- تاریخ فرهنگ ایران، ص ۴۰۲

«...در سماع یک یا چند خواننده با ساز ویابدون ساز و آواز می خوانند: اشعاریکه خوانده میشود عاشقانه است ولی این اشعار به معانی تمثیلی تعبیر میشود. در هنگامی که قوال بیتی می خواند و ساز می نوازد شنوندگان ساکت می نشینند و به او گوش می دهند، هر کس بر طبق معلومات و ذوق خود بیت را تفسیر می کند یک یا چند نفر به شدت تحت تأثیر معنی آن قرار می گیرند و آن بیت را دوباره تکرار و یا از خواننده درخواست می کنند که آنرا از نو بخواند در حالی که یک عده اظهار وجد و خوشی می کنند عده ای هم که سخت تحت تأثیر قرار گرفته اند گریه می کنند و یا اینکه می رقصند و یا از خود بیخود می شوند... صوفیان اعتقاد دارند که به وسیله موسیقی میتوان به وجد و حال رسید... صوفیان موسیقی را برای خاطر شهوات نفسانی و یا کسب لذت جسمانی نمی شنوند. موسیقی فقط وسیله ای برای وجد و طرب آمدنست هیچکس نمی تواند خدا را بجوید مگر اینکه قلب او از هر چیز که غیر خداست خالی باشد. بر طبق گفته ذوالنون صدای خوش دل را به جستجوی خدا بی برمی انگیزاند و وسیله ای برای ادراک حقیقت می گردد.»^۱

ج- سماع از لحاظ روانشناسی

شکی نیست که آواز خوش و نغمه های دلکش در تهییج روح انسان تأثیر بسزائی دارد.

هر کس غمی دارد و از ناامیدی رنج می برد بازمزمه کردن و آواز خواندن خاطر بی آرام خود را آرام می بخشد همچنین در مواقع شادی نیز انسان با نغمه سرایی و آواز خوانی بر نشاط و شادمانی خود می افزاید. موسیقی غذای روح و دوی دردهای جانکاه است در وقت تنهایی شخص را از وحشت و رنج رها می سازد و در بین جمع بر نشاط و شغف وی می افزاید و بقول مولانا:

نی حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید
همچونی زهری و تریاکی که دید همچونی دمساز و مشتاقی که دید
ابونصر سراج می گوید:

«لطیفه ای که در اصوات خوش است طفل را در گهواره آرام می سازد. بسیاری از بیماران سودائی را با سماع معالجه می کردند....»

از جنید روایت شده که روزی به نزد سری رفت و در آنجا مردی بیهوش را مشاهده کرد. چون از سری علت را جویا شد وی در جواب گفت: من آیه بی خواندم و آن مرد از شنیدن آن از هوش رفت. جنید گفت دوباره همان آیه را برخوان. چون سری همان آیه را خواند آن

۱- مراجعه شود به: تصوف تألیف آقای عباس مهران، ترجمه مهرداد مهران، صفحات

مرد به هوش آمد...»^۱

امام قشیری در (الرساله) می گوید:

«بدون هیچ شائبه‌یی دلها از شنیدن آواز خوش به نشاط در می آیند و این حقیقتی است که نمیتوان منکر آن شد»^۲

امام مستملی بخاری در شرح تعرف آورده است^۳:

«...گفته‌اند که چون یوسف را به چاه انداختند حق سبحانه در چاه ماری بیافرید به آواز خوش تسبیح می کرد تا یوسف را در چاه از لذت آن سماع وحشت چاه خوش گشت و نیز گفته‌اند که چون موسی علیه السلام از چیزی متوحش گشتی عصای او خدا را عزوجل تسبیح کردی تا موسی به لذت آن تسبیح انس یافتی...»

و در تعارف خلق سماع را نیز حجت است، ستوری بینی که مانده گشته باشد چون آدمی او را بنوازد، به قوت سماع آن نوازنده راه دراز ببرد و طفل بینی که در گهواره می گیرد چون مادر او را بنوازد، به قوت آن سماع آرام گیرد و بسبب و بسیار دیوانگان اند که ایشان را به سماع علاج کنند تا بهش باز آیند. اما محبان را انس سماع سرمایه است و نیز خائفان را لذت سماع تسکین خوف است و نیز خداوندان مصیبت را سماع تهوین مصیبت است و نیز خداوندان شادی را سماع زیادت شادی است...»^۴

صاحب (کشف المحجوب) گوید: «...می بینیم کی چون اشتریان و خربنده تر نمی کنند اندر آن اشتر و خر طربی پیدا آید و اندر خراسان و عراق عادتست که صیادان به شب آهو گیرند طشتی بزنند تا آهوان آواز طشت شنوند و برجای بایستند ایشان مرو را بگیرند. و مشهورست که اندر هندوستان گروهی اند که به دشت بیرون روند و غنا می کنند و لحن می گردانند آهوان چون آن بشنوند قصدایشان کنند، ایشان گرد آهو می گردند و غنا می کنند تا از لذت چشم فرو گیرد و بسبب دایشان مرو را بگیرند. و اندر کودکان خرد این حکم ظاهرست که چون بگیرند اندر گاهواره کسی نوایی بزند خاموش شوند و سر آنرا بشنوند. و اطبا گویند مراین کودک را که حس روی درست است و به بزرگی زیرک باشد. و از آن بود که ملک عجم را وفات آمد از وی پسری ماند دو ساله و زرا گفتند که این را بر تخت مملکت باید نشاند، با بزرجمهر تدبیر کردند.

۱- الملع، صفحات: ۲۶۹-۱۵۶

۲- الرسالة القشیریه، ص ۱۵۲.

۳- شرح تعرف، جلد چهارم ص ۱۹۷

۴- شرح تعرف، چاپ لکنهو، ص ۱۹۷

۵- کشف المحجوب، ص ۵۲۲ و ترجمه احیاء العلوم غزالی (نقل از فرهنگ اشعار

حافظ تألیف آقای دکتر رجائی ص ۲۲۵).

وی گفت صواب آید اما نباید آزمود تا حسش درست هست و بدو امید توان داشت. گفتند تدبیر این چیست؟ بفرمود تا غنا می کردند وی اندر آن میان به طرب آمد و دست و پای زدن گرفت. برزجمهر گفت ازین امیدوارست به ملک. و اصوات را تأثیر از آن ظاهر ترست به نزدیک عقلا که به اظهار برهان وی حاجت آید و هر که گوید سرا به الحان و اصوات و سزا سیر خوش نیست یا دروغ گوید یا نفاق کند و یا حس ندارد، و از جمله مردمان و ستوران برون باشد...»^۱

امام محمد غزالی در (احیاء العلوم) گوید:^۲

«اما بعد دل و سرشت خزانه اسرار و کان گهر است ولی همانطور که آتش در آهن و سنگ و آب در زیر خاک و کلوخ نهفته است گوهرها نیز در دل پنهان است و برای آشکار ساختن آنها جز افزودن سماع راهی و جهت نفوذ کردن در دلها جز دهلز گوش روزنه‌ای نیست، آهنگهای موزون و فرحبخش آنچه در ضمیر است به خارج می کشاند و نیک و بد آن را آشکار می سازد چه هنگام تحریک دل هر چه در اوست ظاهر می شود همانطور که از کوزه جز آنچه در اوست نمی تراود.

سماع برای دل محکی صادق و معیاری ناطق است. نسیم سماع بردلی نمی رسد جز اینکه آنچه بر او غالب است به جنبش در می آید پس چون دل مطیع گوش است تا آنجا که از واردات گوش نهانیهای دل آشکار می شود و به سبب آن با یها و خوبیها کشف می گردد واجب است درباره سماع و وجود و آفات و فوائد و آداب آن بشرح سخن گفته شود.

خدای تعالی را در مناسبت نغمه های موزون با روح سری است چه آهنگها را در روح تأثیری عجب است. پاره ای از اصوات فرحبخش و برخی از دوه افزای، پاره ای خواب آور و قسمتی خنده انگیز و نشاط خیزاند.

پاره ای از آنها هستند که به وزن آنها از اعضاء بدن چون دست، ویای و محرر کانی سر می زند و سزاوار نیست اگر بپنداریم که این سبب معانی شعری است بلکه این خاصیتی است که در تارها نهفته است تا آنجا که گفته شده کسی را که بهار و شکوفه ها و عود و تارهای آن به جنبش در آید و فایده المزاج و غیر قابل علاج است و انگهی چه باید گفت درباره طفلی که در گاهواره است و صدای خوش از گریه ساکتش می کند و از آنچه به خاطر آن می گریسته است به شنیدن صدای سوزیه میشود.

شتر نیز با همه کند ذهنی و کم هوشی از حدی به حدی متأثر می شود که به صدای آن بارهای سنگین بر او سبک می گردد و با نشاطی از آن آواز به هم می رساند و آهنگهای دراز را کوتاه می سازد و نشاط آنها به سرحد مستی و بی خبری می رساند. شنکاسی که صدای آن در پاهای

۱- کشف المحجوب، ص ۵۲۳

۲- رک به: فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۱۰

و تشنگی و گرسنگی و سنگینی بارها و محملها آن را به ستوه می آورد وقتی صدای حدائی به گوش می رسد گردن بدانسوی دراز می کند و در حالی که گوشه‌هایش را راست گرفته است به آواز حدی خوان گوش می دهد و به سرعت سیر خود می افزاید تا آنجا که بارها و محملها به جنبش در می آید و چه بسا از شدت حرکت و سنگینی بار به علت نشاطی که دارد بی آنکه خود بفهمد می میرد.

ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی در سفرنامه خود چنین گوید:

«... در اویش پس از نماز خفتن آتش افروختند و همه آنها هیزمها را به توده آتش مبدل کردند و آنگاه به سماع برخاستند و در حین سماع در آتش رفته رقص می کردند و در میان آن غلط می زدند. شیخ در اویش پیراهنی از من خواست و من پیراهن بسیار نازک به او دادم که وی پوشید و در میان آتش غلط خورد و آنگاه با آستینهای خود آتش را برهم می زد چندانکه خاموش گردید و آن پیراهن را صحیح و سالم بخود من پس داد و مرا در شگفتی فرو گذاشت...»^۱

می گویند ابوالخیر اقطع پایش گرفتار قانقرایا شد اطبا چاره بجز بریدن نمی دیدند ولی ابوالخیر ابا می کرد. مریدان گفتند: «پایش را وقتی نماز می خواند ببرید چه در این وقت هیچ احساس نمی کند». پس اطبا چنین کردند چون ابوالخیر نماز تمام کرد دید کار گذشته است... گاهی حال انجذاب برای شخص از طریق رؤیت جلال حق پیدا می شود یا از انکشاف قدرت خدا در قلب او حاصل می گردد و این موضوع مانند حال ابی حمزه است وقتی که بسمت بغداد سیرفت و در معنی قرب به خدای تفکر می کرد دفعه منجذب به حق شد و تاریک شد چنانکه نمی دید و نمی شنید چون به خود باز آمد خود را در صحرا یافت. گاهی این گونه حالات غیبت از خود هفته ها به طول می انجامد.

از سهل بن عبدالله روایت شده که یک مرتبه حال غیبت و انجذاب او پانزده روز به طول انجامیده که هیچ نخورده و نیاشامیده است و گاهی اهل علم سائلی از او سؤال کرده اند و جواب گفته است و یا فصل زستان بوده که پیراهن او از عرق بدنش خیس شده است. بعدها صوفیه دانستند که ممکن است حال انجذاب را تصنعی نیز حاصل نمایند. نه به وسیله تجمع فکر یا ذکر و غیره بلکه از راه خواب کردن نفس (Autohypnosis) یا به وسیله موسیقی، غناء، رقص که همه اینها زیر کلمه و مفهوم سماع جمعند یعنی همه این کلمات به معنی استماع و غناست.

و مسلمانان نسبت به اصوات زیبا و گیرا خیلی سریع التاثرزد آنها به سرعتی غیر عادی

۱- ترجمه سفرنامه ابن بطوطه (بنگاه نشر کتاب) ص ۱۷۵

که چون الف لیل و لیلہ را بخوانید در این معنی شکی برای شما باقی نمی ماند. وقتی که ذکر می کنند که ابطال و شجاعت از زن و مرد چگونه نسبت به مغنیہ بی که عود می نواخته مصروع شده اند. یا اینکه برای آنها چند شعر عشقی می خوانده است زیرا اینها نمونه واقعی حیات آنهاست و نویسندگان صوفیہ نیز وقتی مقابل ظواهر جذب می باشند همینطور عمل می کنند و در فصلی که به عنوان سماع ساخته اند مانند هجویری خلاصہ زیبایی از رأی خود و رأی غیر خود را از مسلمین با ذکر قصص زیادی از مردمی که بدین وسیلہ حال جذب یافته اند ذکر می نماید..

صداها بطور کلی در تمام عالم با آنگونه که هستند ایجاد لحن و آواز جامعی می نماید که بیان تمجید و تسبیح خداست سرنفس خود را. پس آنهائیکہ خداوند پرده از دیدارشان برداشته و ادراک روحی بدانها عطا فرموده در همه جا صدای او می شنوند که حال جذب برای آنها حاصل میشود. مثلاً گوش بصدای مؤذن می دهند یا نداء سقا که مشک آب به دوش حمل می کند یا صدای وزش باد یا صدای گوسفند یا طائر وغیره'.

شیخ ابوالحسین احمد بن محمد نوری بغدادی (م: ۲۹۵) که از مریدان واصل شیخ سری سقطی است از این مقام خبر داد و گفت:

«از بیست سال پیش میانہ وجدان و فقدان گرفتارم. چه هرگاه پروردگارم را واجد شوم ربم را فاقدم. به هر حال چون سالک در منزل وجود بیاساید و درین مشہد دست اقامت افشاند از خلوتخانه (و علمناہ من لدنا علماً)^۲ نسیم جانبخش علم لدنی وزیدن گیرد و آتشی برافروزد کہ هرچه جزآن علم پاک نام علم گرفته و بر لوح سینہ سالک ترسیم یافته یکسر بسوزد. علم کشفی عاید آید و سالک علم کاشف از علوم استدلالی بی نیاز مانده از حضرت احدیت بهره ور گردد به شہود آن درگاہ سرافراز آید و بدان مقام افتد کہ نہ اشارت را زبید ونہ در عبارت گنجد.

دم مزن کاندرا عبارت نایدت او مگو کاندرا اشارت نایدت

پس رسم وجود سالک در وجود حضرت حق مضمحل گردد و در وجود قدیم حق فانی و مستهلک شود و بہ نہایت مقام وجود و بہ غایت مرتبہ شہود فائز آید. (و جدالله عندہ)^۳ نغد و قتش شود...»^۴.

۱- اسلام و تصوف تألیف نیکلسن، ترجمہ آقای نھاوندی ص ۶۲-۶۶ (چاپ زوار).

(۱۳۴۱)

۲- سورہ کھف آیہ ۶۵

۳- سورہ نور آیہ ۳۹

۴- اصول تصوف آقای استخری صفحات: ۶۱۰-۶۱۲.

«برای کسب معرفت اشیاء صوری پنج وسیله هست یعنی: شنیدن، دیدن، سنجیدن، لمس کردن و بوییدن. برخی از این حواس از قبیل لمس کردن و بوییدن برای حیوانات از سایر حواس سفیدتر است. ولی برای آدمیان که از سوهبت عقل برخوردارند حس شنوایی از همه مهمتر می باشد زیرا با داشتن این حس آدمیان دانش تحصیل توانند کرد. آدم کر نمی تواند از مطالعه لذت ببرد و نمی تواند به نکات لطیف و حساسی که علماء مطرح می کنند پی ببرد. پس از حس شنوایی قوه باصره اهمیت دارد. گفته اند که از هر درخت در بهشت موسیقی پراز (ملودی) شنیده می شود. حیوانات تحت تأثیر صداهای خوش قرار می گیرند. در خراسان آهو را با بهم زدن لگن های برنجین شکار می کنند زیرا آهوان مجذوب این صدا شده می ایستند و گوش می دهند. در هندوستان ماران را به وسیله نواختن بعضی انواع فلوت افسون می کنند. کودکان که اعمالشان طبیعی و معصومانه است تحت تأثیر موسیقی قرار می گیرند و پزشکان اشخاصی را که از شنیدن صداهای خوش لذت می برند سالم و باهوش می دانند...»^۱

افلاطون می گوید: موسیقی برای ادامه حیات بشر ضروری است... شما ثقیل ترین روح را در اختیار من بگذارید من قادرم که به نیروی موسیقی ثقل و کدورت عارضی را از روان او زدوده، سردی هوشمند و سلحشور به شما تحویل دهم...

تأثیر بزرگ موسیقی اینست که در هر کس یک وجود ثانوی را بیدار می کند که خیلی عالی تر از وجود معمولی و همیشگی اوست. موسیقی نه تنه هنری است که باید به گوش مطبوع باشد بلکه یکی از بزرگترین وسائلی است که می تواند قلب را برای درک احساسات آماده سازد...»^۲

آقای روح الله خالقی نوشته است:

«گمان می کنم با اندک تأملی هر کس منوجه این نکته شده باشد که صوت خوش و الحان موسیقی انسان را بی اختیار مجذوب می کند. اگر راهگذری در کوچه آواز خوشی بخواند بی آنکه کلامی با آن توأم باشد لطف نغمه موسیقی مردم را از خانه بیرون می کشد و کمتر کسی است که نغمه موزون مارشی را که یک دسته موزیک بنوازد بشنود و بی اختیار از کار خود دست نکشد و یا اگر مشغول راه رفتن است قادر باشد که وزن پای خود را با آن هم آهنگ نکند...»^۳

زیباشناسی موسیقی شامل قسمت اعظم نظریه اتوس Ethos و از زمان فیثاغورث به

۱- تصوف، ترجمه آقای مهرین ص ۳۸.

۲- شانزده مقاله موسیقی آقای مشیری ص ۲۷-۲۳.

۳- نظری به موسیقی تألیف آقای خالقی صفحات: ۳-۴.

یادگار مانده بود و افلاطون و ارسطو آن را بسط دادند بنا بر این نظریهٔ اصوات موسیقی در ایجاد حالات و انفعالات روحی مؤثر است، بهمین جهت حکمای یونان تعلیم موسیقی را برای پرورش روحی جوانان مفید می‌دانستند.

در اتومس یک آواز عوامل مختلف مانند: ضرب، دستگاه موسیقی و سازی که همراهی می‌کرد مورد بحث واقع می‌شد و طبق تحقیق موسیقی شناسان آن دوره طنین اولس (یک نوع قره‌نی) در روح شنونده تأثیر زیادی داشت.^۱

در فرهنگ مصطلحات عرفا آمده است:^۲

«در شرح کلمات باباطاهر آمده است که آواز نرم و نغمهٔ رقیق ریسمانی است که از دنیا کشیده شده است به سوی آخرت زیرا که جذب می‌کند از راه گوش لطیفهٔ انسانی را به سوی حق تعالی. و گفته‌اند:

(الصوت الطیب ملک الموت) از آن جهت که انسان را از خود بیخود می‌کند و سماع را دعوت حق دانند...

و بعضی گویند: السماع نداء من الحق للارواح والوجد عبارة من اجابات الارواح. عراقی گوید:

سوی سماع قدس گشایم دریچه‌ی تا آفتاب غیب در آید ز روزم
امیر حسینی هروی درین باب گفته است:

تا برون نایی ازین ره که رواست	...نی سماع اندیشهٔ طبع و هواست
بوی پیراهان سوی کنعان رسد	در سماعت مسژدهٔ جانان رسد
لایق آن جز دل پرنور نیست	این مفرح بهر هر مخمور نیست
نی محل شست زرق بیحیاست	این طریق پا کبازان خداست

و متقدمان آن را مدوح و جهت تقویت نفس لازم می‌دانستند و می‌گفتند که هر که از آواز خوش لذت نیابد نشان آنست که دل او مرده است یا سمع باطنش باطل گردیده.

۱- تاریخ موسیقی، آقای حسینی، ص ۱۵

۲- مصطلحات عرفا، تألیف آقای دکتر سید جعفر سجادی ص ۲۲۵-۲۲۷

سَمَاع در شعر و ادب فارسی

الف- سماع در شعر فارسی

بسیاری از شاعران از روزگاران قدیم تا دوره معاصر الفاظ: سماع، غنا، رقص، دست افشانی، پایکوبی، مطرب، مغنی، وجد، حالت و مانند اینها را در اشعار خود آورده‌اند. برخی از آنان تنها به ظاهر واژه سماع توجه داشته و آن را به معنی شنیدن آواز و نغمه ساز و یا به معنی مطلق آواز خوش به کار برده‌اند و به معنی اصطلاحی آن توجه نداشته‌اند. از میان این همه شاعران برای جلوگیری از اطاله کلام-تنها به ذکر عده‌ای از مشاهیر آنان و نقل پاره‌ای از ابیات اکتفا می‌کنیم:

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی^۱ (م: ۳۲۹) سماع را به معنی شنیدن آواز خوش و بانگ ساز آورده است:

سَمَاع و بادۀ گلگون و لعبتان چوساه اگر فرشته ببیند در او فتد در چاه
نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست ز خاک کس همه نرگس دمده جای گیاه
کسی که آگهی از ذوق عشق جانان یافت ز خویش حیف بود گرد می بود آگاه^۲
فرخی سیستانی (ابوالحسن علی بن جلوبغ)^۳ شاعر نامدار قرن چهارم و پنجم (م: ۴۲۹)

گوید:

من بی کنار بوسه نخواهم زهیچکس از تو بتا به دیدن تو کردم اقتصار
بوس و کنار ولهو و سماع و سرود را دارم دگر به دولت دستور شهریار^۴
همو در قصید ای گوید:
سبزه گشت از در سماع و شراب روزگشت از در نشاط و طرب^۵

۱- احوال و آثار رودکی را مرحوم استاد سعید نفیسی در سه مجلد تدوین و طبع کرده است.

۲- احوال و اشعار رودکی، صفحه ۱۰۲، (۱۳۱۹ شمسی تهران)

۳- برای اطلاع از احوال فرخی مراجعه شود به: احوال فرخی تألیف آقای دکتر غلامحسین یوسفی، دیوان فرخی به کوشش آقای دکتر دبیر سیاقی، برگزیده اشعار فرخی (مرحوم رشید یاسمی).

۴- دیوان، ص ۱۹۱

۵- دیوان فرخی، ص ۱۳، چاپ آقای دکتر دبیر سیاقی.

ایضاً در قصیده‌ای گوید:

دل تو باد سوی لهو و چشم، سوی نگار دو گوش سوی سماع و دو دست سوی مدام^۱
 منوچهری دامغانی (ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد)^۲ شاعر مشهور قرن پنجم (م):
 (۴۳۲) در قصیده‌ای گفته است:

این سماع خوش و این ناله زبرویم را نغمه از گوش دل و گوش هویدا نشود^۳
 همو در قصیده‌ای گفته است:

به سماعی که بدیعت کنون گوش بنه به نبیدی که لطیف است کنون دست بیاز^۴
 ایضاً در قطعه‌ای گوید:

من و نبید و به خانه درون سماع و رباب حسود بر در و بسیار گوی در سکه^۵
 لامعی گرگانی (ابوالحسن بن محمد بن اسماعیل لامعی بکر آبادی دهستانی گرگانی)^۶
 شاعر اواسط قرن پنجم در قصیده‌ای گوید:

سماع و باد و معشوق و خانه خالی از دشمن

خوشا باطالع سلطان و خواجه کین چهارآید^۷

ازرقی هروی (ابوبکر زین الدین بن اسماعیل وراق^۸) از شاعران قرن پنجم در قصیده‌ای
 گفته است:

صبا به سوی گل سرخ برد وقت سحر سماع بلبل روشن روان ز شاخ چنار^۹
 هم او در قصیده دیگری گفته است:

مطرب از رامش چون زهره نباید پرداخت

ساقی از گردش چون چشم نشاید بی کار

۲- ایضاً دیوان فرخی ص ۲۴۲

۳- دیوان منوچهری به تصحیح آقای دکتر دبیر سیاقی.

۴- دیوان منوچهری، چاپ دوم ص ۱۳

۵- ایضاً دیوان منوچهری، ص ۴۰

۶- دیوان منوچهری ص ۲۲۵

۷- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفاج ۲- دیوان لامعی به تصحیح

شادروان سعید نفیسی (۱۳۱۹).

۸- دیوان لامعی ص ۲۳

۹- تاریخ ابیات در ایران، ج ۲ آقای دکتر صفا، دیوان ازرقی به تصحیح (مرحوم

نفیسی).

۱۰- دیوان ازرقی، ص ۲۰

شب وروز ازمی وشادی سماع ودلبر

آبود خوب تهی دست ودل وگوش وکنار^۱

مسعود سعد سلمان شاعر قرن پنجم و اوایل قرن ششم (م: ۵۱۵) گوید:

گوش روزای نگار مشکین خال گوش بربط بگیر و نیک بمال

من زبهر سماع خواهم گوش بی سماع مدار در هر حال^۲

حکیم سنائی غزنوی (ابوالمجد مجدود بن آدم) ^۳ شاعر و عارف بلند مقام قرن ششم

(م: ۵۲۵) در قصیده‌ای گوید:

سماع روح عاشق رانه از نقل آورد ناقل

شعاع شمع حکمت را نه از عقل آورد یزدان

هر آنک اندر سماع آید همه علمش هدر گردد

هر آنک اندر شعاع افتد شود دیوانه در گیهان^۴

نیز در قصیده‌ای چنین گوید:

زهره به نشاط آید چون یافت سماعت خورشید به رشک آید چون دید جمالت^۵

ایضاً در قصیده‌ای گوید:

ای یار بی تکلف ما را نبید باید وین قفل رنج ما را امشب کلید باید

جام و سماع و شاهد حاضر شدند باری وین خرقة‌های دعوی برهم درید باید^۶

سید حسن غزنوی (اشرف الدین ابومحمد حسن بن محمد حسینی غزنوی مشهور به

اشرف)^۸ (م: ۵۵۶) در قصیده‌ای گوید:

وقت آنست که مستان طرب از سر گیرند طره شب ز رخ روز همی بگیرند

مطربان راوندیمان را آواز دهند تا سماعی خوش و عیشی بنوا در گیرند^۹

۱- دیوان ارزقی ص ۳۶.

۲- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲، دیوان مسعود سعد به تصحیح مرحوم رشید یاسمی.

۳- برگزیده اشعار مسعود، ص ۱۶۵

۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ آقای دکتر صفا، دیوان سنائی (آقای مدرس رضوی).

۵- دیوان سنائی، ص ۴۳۴.

۶- دیوان، ۷۶۶.

۷- دیوان، ص ۸۷۴.

۸- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲ ص ۵۸۶

۹- ایضاً همان کتاب، ص ۵۹۲

بلمعالی رازی (دهخدا ابوالمعالی)^۱ از شاعران مشهور عهد سلجوقیان (م: ۵۴۱) گفته

است:

بریدی ازدل من راحت و نشاط سماع گسستی از تن من لذت طعام و شراب^۲
عبدالواسع جبلی^۳ (امام بدیع الزمان عبدالواسع بن عبدالجامع بن عمران بن ربیع
غرجستانی الجبلی) (م: ۵۵۵) در قصیده‌ای چنین سروده:

می همی خور بر سماع مطربی کو پیش تو بربط خوب و رباب نغز و چنگ ترزند^۴
همو در قصیده دیگری آورده است:

نوروز و عید و سبزه و عیش و سماع و می به هم

خوش گشت مارا خاصه بردیدار روی آن صنم^۵

انوری ابیوردی (اوحدالدین محمد بن محمد یاعلی بن اسحق)^۶ از گویندگان نامبردار
نیمه دوم قرن ششم هجری در قصیده‌ای گوید:

بلبلان نیز در سماع و سرود هدهدان نیز با کلاه و قبای^۷

مجیرالدین بیلقانی (ابوالمکارم مجیرالدین)^۸ (م: ۵۸۶) در قصیده‌ای گوید:
وقت آنست که سستان طرب از سر گیرند

تاج زرین مه از تارک شب برگیرند

شاهدان شمع ز کاشانه برون اندازند

قدسیان مشعل هفت فلک درگیرند

نقل خشک از لب چون شکر معشوق برند

می روشن به سماع غزل ترگیرند...

۱- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا ج ۲.

۲- همان کتاب ص ۶۰۳

۳- ایضاً همان کتاب ص ۶۵۰

۴- دیوان عبدالواسع جبلی به اهتمام آقای دکتر صفا ص ۱۱۵ (ج اول قصائد).

۵- همان کتاب ص ۲۵۹.

۶- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۶۵۶- دیوان انوری ج ۲ بنسبت آقای

مدرس رضوی.

۷- دیوان انوری ج ۱ ص ۴۵۱ (چاپ آقای مدرس رضوی).

۸- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۷۲۱.

نعره نوش و شاقان و سماع خوش چنگ

جان فزاینده صبح و جهان بگیرند^۱

خاقانی (حسان العجم افضل الدین بدیل ابراهیم بن علی خاقانی حقایقی شروانی)^۲
شاعر بسیار معروف قرن ششم (م: ۵۶۵) در قصیده‌ای گوید:

مرغ صبح از سماع بس کردست
ببلبله در سماع مرغ آسا
گوشها پرنوای^۳ داوودی است
همو در قصیده‌ای دیگر گوید:
اشک در رقص است و ناله در سماع
همو در قصیده گفته است:

ز آنکه دیر است تا پرافشاندست
از گلو عقد گوهر افشاندست...
کز سر زخمه شکر افشاندست^۴

اشک من در رقص و دل در حال و ناله در سماع

من دریده خرقه صبر و فغان آورده‌ام^۵

نیز در مثنوی تحفة العراقین گوید:

این از ره وجد جان همی باخت
این ازرق چرخ چاک می زد
هر یک به سماع شعرت از آه
بر خاک زده عمامه فی الحال
و آن از سر حال سر می انداخت
وان چتر سحر به خاک می زد
مجروح کنان مرقع ماه
انداخته طیلسان به قوال...^۶

نظامی گنجوی (حکیم جمال الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید)^۷ (م: ۶۱۴) در مثنوی خسرو و شیرین گوید:

سخن گفتم چو دولت وقت می دید
سماع ساقیان را کرده مدهوش
سخن هایی که دولت می پسندید...
مغنی را شده دستان فراموش^۸

۱- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۷۲۵.

۲- تاریخ ادبیات در ایران ص ۷۷۶ - دیوان خاقانی به تصحیح آقای دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ زوار.

۳- در نسخه عبدالرسولی: سماع

۴- دیوان خاقانی، چاپ امیر کبیر، ص ۷۳

۵- همان کتاب، ص ۹۴

۶- دیوان خاقانی ص ۲۳۳.

۷- تحفة العراقین، چاپ آقای دکتر یحیی قریب ص ۶۰

۸- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۷۹۸ - دفتر هفتم گنجینه نظامی (وحید دستگردی)

۹- خسرو و شیرین، چاپ دوم ص ۴۵۳ (ابن سینا)

نیز در اسکندرنامه آورده است:

مغنی دلم دورگشت از نصیب سماعی ده امشب مرا دلفریب^۱
ظہیر فاریابی (ظہیرالدین ابوالفضل طاہر بن محمد)^۲ شاعر مشہور قرن ششم (م: ۵۹۸)

گوید:

خوشا شرارہ عشفی بہ دل کہ ہمچو سپند کنم ترانہ سوزندگی بہ رقص و سماع^۳
شیخ عطار (فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر بن اسحق)^۴ (م: ۶۱۸) در الہی نامہ

گوید:

چنین باید سماع نی شنودن زنی کشتہ شدن در خون غنودن
چونام دوست بنیوشی چنین شو بہ یک یک ذرہ بحری آتشین شو^۵
استاد فروزانفر در کتاب (شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری) نوشته است:

«لفظ نی در این حکایت شیخ را متوجہ سماع و آداب آن می کند و میگوید: شرط سماع آنست کہ از خود فانی شوی چنانکہ از حق بشنوی نہ آنکہ بہ نفس شنیدہ باشی و بہ لہو گرای»^۶

عطار در یکی از غزلیات گوید:

ز آرزوی سماع و شاہدومی
نیز در غزلی دیگر گوید:
صبحدم چون سماع گوش کنی
مطرب سارباب می سازد
نیز در (اسرارنامہ) گوید:
کہ داند کاین ہزاران سہرہ زرین
چرا گردند در نہ حقہ چندین
از ہمہ عاشقان فغان برخاست
دیدہ را سخت خواب می آرد
ساقی ما شراب می آرد

۱- اسکندرنامہ (نقل از دفتر ہفتم گنجینہ گنجوی) ص ۶۰

۲- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۷۵۰- دیوان ظہیر فاریابی بہ کوشش آقای

ہاشم رضی.

۳- دیوان ظہیر ص ۲۴۸.

۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲- جستجو در احوال و آثار عطار (استاد سعید نفیسی)-

احوال و نقد آثار عطار (استاد فروزانفر).

۵) الہی نامہ عطار (نقل از شرح احوال و آثار عطار استاد فروزانفر ص ۱۵۷)

۶- ایضاً همان صفحہ.

درین دریا چرا غواص گشتند سماعی نیست چون رقاص گشتند؟^۱
 مولانا جلال‌الدین شاعر و عارف نامبردار قرن هفتم (م: ۶۷۲) -^۲ که خود در سماع
 طریقه‌ای خاص دارد و فرقهٔ مولویه بدو منسوبند. در مثنوی معنوی و کلیات شمس (دیوان
 کبیر) فراوان از سماع و دست‌افشانی ورقص و پایکوبی و وجد و حالت سخن‌رانده است چنانکه
 در غزلی فرماید:

سردگشتی باز ذوق مستی و نقل و سماع چون بدیدندی بناگه ماه‌خوب اخلاق را^۳
 در غزلی دیگر بتفصیل از سماع سخن رانده است:

کسی داند که او را جان‌جان است	سماع آرام جان زندگان است
که او خفته میان بوستان است	کسی خواهد که او بیدار گردد
اگر بیدار گردد در زیانست	ولیک آن کو به زندان خفته باشد
نه در ماتم که آن جای فغانست	سماع آنجا بکن کانا جاعروسی است
کسی کان‌ماه از چشمش نهانست	کسی کو جوهر خود رانید دست
سماع از بهر وصل دلستانست	چنین کس را سماع دف‌چه باید؟
سماع این جهان و آن جهانست	کسانی را که روشن‌سوی قبله‌ست
همی گردند و کعبه در میانست... ^۴	خصوصاً حلقه‌ای کندر سماعند

در غزل دیگری گوید:

به سماع و طوی بنشین به میان کوی بنشین

که کسی خودت نبیند، طرب از می‌احد کن^۵
 در مثنوی نیز اشارات متعددی به سماع ورقص نموده است. از جمله در قصهٔ بازرگان
 و طوطی گوید:

ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ	با طرب تر از سماع و بانگ چنگ... ^۶
و داستان پیر چنگی را چنین آغاز می‌کند:	
آن شنیدستی که در عهد عمر	بود چنگی مطربی با کر و فر

۱- اسرارنامه، چاپ تهران ص ۱۰۸

۲- برای اطلاع از احوال و آثار مولوی مراجعه شود به کتاب زندگانی مولانا (استاد
 فروزانفر).

۳- دیوان شمس، جزو اول، ص ۲۰۳ (به تصحیح استاد فروزانفر).

۴- ایضاً دیوان شمس، ص ۲۰۳

۵- دیوان کبیر (کلیات شمس) به تصحیح استاد فروزانفر، جزو چهارم ص ۱۴۳.

۶- مثنوی، دفتر اول. به تصحیح نیکلسن، ص ۹۶

ببل از آواز او بیخود شدی
 یک طرب ز آواز خویش صد شدی
 مجلس و مجمع دیش آراستی
 و ز نوای او قیامت خاستی
 همچو اسرافیل کاوازش به فن
 مردگان را جان در آرد در بدن
 یا رسایل بود اسرافیل را
 کز سماعش پر برستی فیل را..'

در قصه (فروختن صوفیان بهمیة مسافر را جهت سماع) گوید:

صوفیئی در خانقاه از ره رسید
 مرکب خود برد و در آخر کشید
 آبکش داد و علف از دست خویش
 نه آنچنان صوفی که ما گفتیم پیش
 احتیاطش کرد از سهو و خباط
 چون قضا آید چه سود است احتیاط
 صوفیان تقصیر بودند و فقیر
 کاد فقران یعنی کفراً پییر
 ای توانگرتو که سیری هین مخند
 برکزی آن فقیر دردمند
 از سر تقصیر آن صوفی رسه
 خسر فروشی در گرفتند آن همه
 هم در آن دم آن خرک بفروختند
 و لوله افتاد اندر خانقاه
 ما هم از خلقیم جان داریم ما
 وان مسافر نیز از راه دراز
 صوفیانش یک به یک بنواختند
 لوت خوردند و سماع آغاز کرد
 چون سماع آمد زاول تا کران
 خر برفت و خر برفت آغاز کرد
 از ره تقلید آن صوفی همین
 چون گشت آن فروش و جوش و آذسماع
 رخت از حجره برون آورد او
 تارسد در همراہان او می شتافت
 خادم آمد، گفت صوفی خر کجاست؟
 گفت من خر را به تو بسپردہ ام
 گفت والله آدم من بارها
 توهمی گفتی که خر رفت ای پسر
 گفت آن را جمله می گفتند خوش

لوت آوردند و شمع افسروختند
 که اشبان لوت و سماعست و شره
 دولت امشب میهمان داریم ما
 خسته بود و دید آن اقبال و نیاز
 نرد خدمتہای خوش می باختند
 خانقہ تا سقف شد پردود و گرد...
 مطرب آغاز یسد یک ضرب گران
 زین حرارت حمله را انباز کرد
 خر برفت آغاز کرد اندر حنین
 روز گشت و جمله گفتند الوداع
 تا به خر بر بندد آن همراه جو
 رفت در آخر خر خود را نیافت
 گفت: خادم ریش بین جنگی بغامت
 من ترا بر خر موکل کردہ ام...
 تا ترا واقف کنم زین کارها
 از همه گویندگان با ذوق تر
 سرراهم ذوق آمد گفتنش

مرسرا تقلیدشان برباد داد که دو صد لعنت برآن تقلید باد...^۱

شیخ فخرالدین عراقی (ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفار جوالقی همدانی) شاعر مشهور قرن هفتم (متوفی: ۶۸۸) در معنی سماع گوید:

چو در سماع، عراقی حدیث دوست شنید

به جای خرقة به قوال جان توان انداخت^۲

نیز در (عشاق نامه) گوید:

مطرباً نغمه حزین برردار	یک زمانم دماغ جان تر دار
از نسه آهنگ خسرده عشاق	نغمه ای گو ز پرده عشاق
مردم از هجر دوست یک دمه ای	دل من زنده کن به زمزمه ای
تا من اندر سماع عشق آیم	مجلس عاشقان بیارایم...
چون که پی گم کنم ازین هستی	راه یابم به عالم مستی
همچو مستان سماع برگیرم	نعره شوق دوست درگیرم... ^۳

در (مناقب العارفین) افلاکی از مصاحبت مولانا جلال الدین و عراقی و مجالس سماع سخن رفته است. همچنین در بسیاری از تذکرها به سماع و حالت شیفتگی عراقی اشاره شده است.^۴

شیخ سعدی (شرف الدین بن مصلح) شاعر ناسپردار قرن هفتم نیز مکرر در آثار خود به سماع و وجود اشاره نموده است، چنانکه در غزلی گوید:

می گوید و جان به رقص می آید خوش می رود این سماع روحانی^۵
هم او راست از غزلی:

مطربان گویی در آوازند و مستان در سماع

شاهدان در حالت و شوریدگان درهای وهوی^۶

نیز در بوستان (باب سوم: در عشق و مستی و شور) گوید:

۱- مثنوی، دفتر دوم ص ۲۷۵، به تصحیح نیکلسن

۲- دیوان عراقی، چاپ مرحوم سعید نفیسی، ص ۱۴۳

۳- ایضاً دیوان عراقی ص ۳۴۵

۴- تذکره سیخانه

۵- کلیات سعدی، به تصحیح مرحوم فروغی (چاپ علمی ص ص ۶۸۴)،

۶- ایضاً کلیات، ص ۶۹۰

اگر مرد عشقی کم خویش گیر
 مترس از محبت که خاکت کند
 نه مطرب که آواز پای ستور
 نه بم داند آشفته سامان نه زیر
 چو شوریدگان می پرستی کنند
 به تسلیم سر در گریبان برند
 مکن عیب درویش مدهوش مست
 نگویم سماع ای برادر که چیست
 پریشان شود گل به باد سحر
 جهان پر سماعست و مستی و شور
 نبینی شتر بسر نروای عرب
 شتر را چو شور و طرب در سر است
 اوحدی سراغه بی^۲ در مشنوی (جام جم) در معنی سماع گفته است:^۱
 عاشقی کو سخن به او شنود
 آن زمانست رسد سراندازی
 در بدایت سماع به نبود
 پیش جمعی که این سماع رواست
 زانکه طالب پس از ریاضت سخت
 آن وقایع که بود کم باشد
 هم ز ادیان ذکر خسته بود
 منقبض گردد از تغییر حال
 اگرش رای شیخ فرماید
 تا از آن و ارادت یسار کند
 تو که سودای زلف داری و خال
 ز سماع آنکه این خبر دارند
 جنبش آنکه نفس او ملکی است
 در چنان بی خودی سر افشانی
 لا بالی نظر به این نکند

و گرنه ره عافیت پیش گیر
 که باقی شوی گر هلاکت کند.
 سماعت اگر عشق داری و شور
 به آواز مرغی بنالد فقیر
 به آواز دولاب مستی کنند
 چو طاقت نماند گریبان درند
 که غرقست از آن می زند پا و دست
 مگر مستمع را بدانم که کیست
 نه هیزم که نشکافدش جز تبر
 ولیکن چه بیند در آینه کور؟
 که چو نش به رقص اندر آرد طرب؟
 اگر آدمی را نباشد خر است
 در معنی سماع گفته است:^۲

هر چه وارد شود نکوشنود
 ک آنچه داری جزو براندازی...
 در نهایت سماع خود نبود
 می نماید که برسبیل دواست
 که برون آورد ز خلوت رخت
 جانش از فقد آن دژم باشد
 هم ز حرمان خود شکسته بود
 رنج بیند ز وحشت و زملاط
 که سماع سخن کند شاید
 دل خود زان حضور شاد کند
 زین سماعت چه وجد باشد و حال
 هر یکی مشربی دگر دارند
 چرخ باشد، که جنبش فلکی است
 نفسی غیر خداست تادانی
 سراین حال را یقین نکند

۱- کلیات، ص ۳۰۵

۲- اوحدی سراغه بی اصفهانی (م: ۷۳۸)

۳- دیوان اوحدی مراغی به تصحیح مرحوم استاد سعید نفیسی، ص ۶۲۹-۶۳۲

هر کجا نغمه‌ای است باسازی
خانه خوب و مردم از هر دست
مپسند این سماع در دانش
عارفی راست این سماع حلال
بسم وزیر و دف و خسوش آوازی
زاهد و رند و پیر و کودک و مست...
بسی زمان و مکان و خوانش
که بود واقف از حقیقت حال

خواجوی کرمانی (کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی) (متوفی ۷۵۳) در مثنوی
(گل و نوروز) گوید:

سماعی کن به بانگ زهره مست
برافشان بر زمین و آسمان دست^۱
نیز در قصیده‌ای گوید:

سرورا بین در سماع بلبلان صبح خیز
همچو سرمستان به بستان پای کوب و دست زن^۲
در دیوان حافظ (خواجه شمس‌الدین محمد) (م: ۷۹۱) نیز واژه‌های: رقص، سماع،
وجد، حال، مطرب، دست افشانی و خرقة برانداختن فراوان دیده می‌شود از آن جمله در ابیات
زیر:

مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع

براهل وجد و حال در های وهو بیست^۳

*

یار ما چون گیرد آغاز سماع
قدسیان بر عرش دست افشان کنند^۴

* * *

در سماع آی و زسر خرقة برانداز و برقص

ورنه با گوشه روو خرقة ما در سرگیر^۵

* * *

بین که رقص کنان می رود به ناله چنگ

کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع^۶

* * *

۱- منتخب اشعار خواجو تألیف استاد نفیسی ص ۷۹

۲- ایضاً همان کتاب ص ۹۲

۳- دیوان حافظ چاپ تروینی و دکتر غنی، ص ۲۲

۴- دیوان حافظ، ص ۱۳۴

۵- دیوان حافظ ص ۱۷۴

۶- دیوان ص ۱۹۸

ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع^۱

* * *

در آسمان نه عجب، گربه گفته حافظ

سماع زهره به رقص آورد مسیحا را^۲

ابیات زیر نیز از (ساقی نامه) نقل می گردد:

کرامت فزاید کمال آورد...	بیا ساقی آن سی که حال آورد
به یاد آور آن خسروانی سرود	مغنی کجایی به گلبانگ رود
به رقص آیم و خرقة بازی کنم....	که تا وجد را کارسازی کنم
بگو با حریفان به آواز رود...	مغنی بزن آن نوآیین سرود
به قول و غزل قصه آغاز کن	مغنی نوای طرب ساز کن
به ضرب اصولم برآور زجای	که بارغمم بر زمین دوخت پای
بگوی و بزن خسروانی سرود	مغنی نوایی به گلبانگ رود
ز پرویز و از باربد یاد کن	روان بزرگان ز خود شاد کن
بین تاجه گفت از درون پرده دار	مغنی از آن پرده نقشی بیار
که ناهید چنگی به رقص آوری	چنان برکش آواز خنیاگری
به مستی وصلش حوالت رود	رهی زن که صوفی به حالت رود
به آیین خوش نغمه آواز ده	مغنی دف و چنگ را ساز ده
بین تاجه زاید شب آبستن است	فریب جهان قصه روشن است
به یکتایی او که تایی بزن...	مغنی سلولم دوتایی بسزن
به یاران رفته درودی فرست ^۳	به مستان نوید سرودی فرست

شمس مغربی شاعر عارف قرن هشتم نیز اشارات لطیفی دارد:

از سماع قول (کن) و ز نغمه (روزالست)

نیست جان مادمی خالی ز فریاد خروش^۴

* * *

۱- ایضاً ص ۱۹۸

۲- دیوان حافظ چاپ قدسی، ص ۴۶

۳- دیوان حافظ چاپ قزوینی ص ۳۵۵-۳۶۰

۴- کلیات مغربی، کتابخانه ادبیه، ص ۷۷

عالم همه در سماع ورقصند از قول خوش تویی دف و نی^۱

* * *

کجا به وجدو به حالات سر فرود آرد

کسی که حالت او نقد جمله حالات است^۲

شاه نعمت‌الله ولی عارف مشهور قرن هشتم ونهم (م: ۸۳۴) گوید:

در سماع عاشقان آن ماه چرخ می‌زند

خوش بود دور قمر در یاب کاین دوران ماست^۳

نیز در غزلی گفته است:

سرفداکن در سماع عارفان^۴

خیز دستی برفشان پای بکوب

نیز در یک (دوبیتی) گفته است:

ذوق خواهی بیا چنان در رقص

خوش سمعی و عارفان در رقص

همه رقصان ولی از آن در رقص^۵

اسم و عین است و جسم و روح چهار

عبدالرحمن جامی عارف معروف قرن نهم و خاتم شاعران بزرگ (م: ۸۹۸) در (مبجعه

الابرار) در باب رقص و سماع گوید:

شوق را سلسله جنبانی کن

ساعتی ترک گرانجانی کن

گام زن شو به سوی کشور دل

بگسل از پای خود این لنگر گل

دامن از طینت آدم افشان

آستین بر سر عالم افشان

بجه از جسم به آهنگ سماع

نغمه جان شنو از چنگ سماع

رو نهاده به کمال از نقصند

همه ذرات جهان در رقصند

دامن افشان ز سر جاه و جلال^۶

توهم از نقص قدم نه به کمال

همو در غزل لطیفی گوید:

طرف باغ و لب جوی و لب جام است اینجا

ساقیا خیز که پرهیز حرام است اینجا

۱- ایضاً ص ۱۶۲

۲- کلیات مغربی، ص ۲۱

۳- دیوان شاه نعمت‌الله، ص ۶۹

۴- ایضاً دیوان، ص ۴۰۵

۵- دیوان ص ۵۴۵

۶- احوال و آثار جامی تألیف جناب آقای علی اصغر حکمت، ص ۲۹۳

شیخ در صومعه گرمست شد از ذوق سماع

من و میخانه که این حال مدام است اینجا

لب نهادی به لب جام و ندانم من مست

که لب لعل تو یاباده کدام است اینجا..^۱

عرفی شیرازی (جمال الدین محمد بدرالدین) از شاعران قرن دهم (م: ۹۹۹) گوید:

باز این منم به صد دل خشنود در سماع

دیوانه وش ز نغمه داوود در سماع

رویم به روی دلبر و قوال در سرود

دستم به دست شاهد و مقصود در سماع

هنگام مردنست تپیدم به خون بسی

دایم چوبی غمان نتوان بود در سماع...^۲

نظیری (محمدحسین نظیری نیشابوری) راست از غزلی:

می خرامد بر دل و جان در سماع

می شود از خرقه عربان در سماع

هست خود پیدا و پنهان در سماع

آید از ناقوس رهبان در سماع...^۳

چون شود مست و غزلخوان در سماع

ماچوگو از زخم چوگان در سماع

بخیه برچاک گریبان در سماع^۴

پای کوبان دست افشان در سماع

صوفی از چاک گریبان بیندش

از می اندیشه خود گشته مست

زاهد تسبیح خوان بر یاد او

جبرئیل از سد ره می آید به خاک

او چو چوگان پازده بر فرق ما

بی خودی های (نظیری) آورد

هموراست از غزلی:

عشق صوت (کن) سروده در طربگاه شهود

روح راه رقص بر آهنگ آوا ساخته

رقص خود از عشق دیده صوت عشق از شور حسن

پس خزیده از سماع و قطع غونا ساخته^۵

صائب تبریزی (میرزا محمدعلی بن میرزا عبدالرحیم) شاعر بسیار مشهور قرن یازدهم

(م: ۱۰۸۱) گفته است:

۱- احوال و آثار جاسی (تاریخ ادبیات ادوارد براون ترجمه آقای حکمت ج ۳ ص ۷۸۸)

۲- احوال و اشعار عرفی شیرازی، نگارش آقای شهریار ص ۱۳۴

۳- دیوان نظیری نیشابوری به تصحیح آقای دکتر مظفر مصفا ص ۲۰۴ (تهران)

(۱۳۴۰)

۴- ایضاً دیوان نظیری ص ۴۸۰

زخود بیرون شدن زاهد چه داند به چوب خشک نالیدن میاموز
مجو وجد و سماع از زاهد خشک به خون مرده جوشیدن میاموز

* * *

سید احمد هاتف اصفهانی شاعر مشهور قرن دوازدهم در ترجیع بند بسیار معروف خود

گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل آن زمین به سراد گردش دور آسمان بینی
گاه وجد و سماع هر یک را برد و کون آستین نشان بینی...^۲
نشاط اصفهانی (معمدالدوله میرزا عبدالوهاب) (م: ۱۲۴۴ هجری) گوید:
دهر خرم از چه از عید کسان عید خرم از چه؟ از شاه جهان...
هر کجا ذکرش سماع اندر سماع هر کجا شکرش زبان اندر زبان^۳
وصال شیرازی (سیرزا محمد شفیع پسر محمد اسماعیل شیرازی) گفته است:
شاهد ما به در خانقه اسروز گذشت

صوفی شهر از آن وجدی و حالی دارد^۴

حاج میرزا حبیب خراسانی (م: ۱۳۲۷ هجری) در غزلی گوید:
غناگر قول زور آمد در اخبار تویی مطرب فراز منبرای شیخ
صفی علیشاه (حاج میرزا حسن اصفهانی) (م: ۱۳۱۶ هجری) در غزلی گوید:
زیرگام اندر سماع از دور جام این سپهر نیلگون کردیم ما^۵
سید احمد ادیب پیشاوری (م: ۱۳۴۹ هجری قمری) نیز در غزلی گفته است:
شمرش از خیل اصحاب سماع هر که زین زیبا غزل غلطیده نیست^۶
شادروان رشید یاسمی استاد فقید دانشگاه گوید:
هر ذره‌ای که جنبد باوی کنم نشاط هر قطره‌ای که غلطد باوی شوم روان

۱- اشعار برگزیده صائب (آقای زین العابدین مؤتمن ص ۲۱۹)

۲- دیوان هاتف چاپ مرحوم وحید، ۱۳۳۲، ص ۱۸

۳- دیوان نشاط به کوشش آقای دکتر حسین نخعی، ص ۱۵۱

۴- گنج سخن ج ۳ ص ۱۹۹

۵- دیوان، ص ۷ (امیر کبیر)

۶- دیوان ادیب، ص ۱۴۹ (با تعلیقات مرحوم علی عبدالرسولی)

باشخ در سرورم وبا باد در سماع باآب در خروشم وباسنگ در فغان^۱
 مرحوم ملک الشعراى بهار (محمد تقى فرزند ملك الشعرا محمد كاظم صبورى) (م: ۱۳۳۰ شمسى) گوید:

بيا مطرب آن چنگ راسازكن به قول درى نغمه آغازكن...^۲

ب- سماع در نثر فارسی

در این بخش نیز قطعاتی از چند کتاب (به ترتیب زمان تألیف) نقل می‌گردد که در بسیاری از آنها سماع به همان معنی (مطلق ساز و آواز و رقص) به کار رفته است: عنصرالمعانی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیاری^۳ در کتاب (قابوس-نامه) که در نصیحت به فرزندش گیلان شاه نوشته-گوید:

«بدان ای پسر که اگر خنیاگر باشی خوشخوی و سبکروح باش و خود را به طاقت خویش همیشه پاک جامه دار و مطیب و معطر و خوش زبان باش و چون به سرایی در شوی به مطربی، ترشروی و گرفته مباش و همه راههای گران مزین و همه راههای سبک مزین که همه از یک نوع زدن شرط نیست که آدمی همه یک طبع نباشد...»

پس همه از یک نوع مزین و مگوی، که چنین باید که گفتم، تا همه را از سماع تو بهره باشد و در مجلسی که بنشینى نگاه کن مستمع سرخ روی و دموی باشد بیشتر بریم بزن و اگر زرد روی و صفرائی بود بیشتر بر زیر بزن و اگر سیاه‌گونه و نحیف و سودائی بود بیشتر بر سه تا بزن...»^۴

ابوالمعانی، نصرالله بن عبدالحمید منشی مترجم کلبه و دهنه چنین آورده است:

«گویند بازرگانی بود و جواهر بسیار داشت مردی را به صد دینار مزدور گرفت از برای سفته کردن آن. مزدور چندانکه در خانه بازرگان بنشست چنگی دید بهتر سوی آن بنگریست.

۱- گنج سخن، جلد ۳، صفحه ۶۲۶ (تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا)

۲- دیوان بهار، صفحه ۶۳

۳- شرح احوال او را استاد فقید سعید نفیسی در منتخب قابوس‌نامه به تفصیل نقل کرده است. نیز مراجعه شود به:

قابوس‌نامه به تصحیح آقای دکتر یوسفی (بنگاه نشر کتاب) - تاریخ ادبیات ایران
 تألیف آقای دکتر صفا (جلد دوم)

۴- منتخب قابوس‌نامه، ص ۱۷۲

۵- برای اطلاع بیشتر از احوال او مراجعه شود به مندرجه کلبه و دهنه چاپ مرحوم استاد قریب، تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر صفا (جلد دوم)، سبک‌سناسی مرحوم بهار جلد دوم

بازرگان پرسید که دانی زدن؟ گفت: دانم، و در آن مهارتی داشت. بازرگان فرمود که بزن. پس آن مزدور چنگ برداشت و سماع خوش آغاز نهاد. بازرگان در آن نشاط مشغول شد و سفت جواهر گشاده بگذاشت، چون روز به آخر رسید مزدور اجرت خواست، و بازرگان گفت جواهر برقرار است کار ناکرده را مزد نباید. فی الجمله چندانکه بگفت مفید نیامد مزدور در لجاج آمد گفت مزدور تو بودم آنچه فرمودی کردم تا آخر روز بازرگان به ضرورت از عهده مقرر بیرون آمد و متحیر بماند، روزگار ضایع و مال هدر و جواهر پریشان و مؤنت باقی...»^۱

قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی (م: ۵۵۹) صاحب مقامات حمیدی در مقامه دوازدهم (فی التصوف) گوید:

«حکایت کرد سرا دوستی که در سر وفائی داشت و در بر صفائی، که وقتی که از قسام سراتب نفسانی و وهاب مناصب انسانی دولت براعت و بلاغت یافتم و از خواندن قرآن مجید فراغت، و از علم استادان و قراء به علم اصمعی و قراء آدمم و از تخته ابجد حروف به دفتر مات والوف رسیدم و از کلام ربانی به شعر شیبانی نقل کردم و با ادیبی که کامل بود در صناعت و بضاعت و نادر و شامل در بلاغت و براعت ائتلاف داشتم... با خود اندیشه کردم که قالب انسانی که نتیجه صنع یزدانی است و ترکیب الهی که مطیئه او امر و نواهی است نه همانا که از ظلمات اصلاب و ارحام بدین بارگاه عام و کارگاه پخته و خام بدان آمدند که تا حافظ و حامل بار لغت بلخی و کرخی شوند... و در این پرده رموز و طامات من از ولایت یجوز و لایجوز می آیم بر این رموز و کنوز کجا در آیم. گن چه شناسم که مشاهده و مجاهده را معنی چیست و من چه دانم که شاهد و سماع را وجه رخصت از کیست؟ و من چه دانم که رقص و غنا که محظور دین است به چه روی محبوب؟ این همه مشکلاتی است مبهم و معضلاتی محکم...»

بامدادی خبر دادند که صاحب طریقتی کبودپوش دوش از طرف اوش رسیده است و واصحاب ما امروز به زیارت قدوم او مشغولند و در ریاض آن اقبال و قبولند، من نیز به دیده گرد راه برفتم و آن عزیز را مرحبائی بگفتم. چون باد به همه اجزا بوزیدم و چون آب به همه اعضا بدویدم، تا آنجا که حلقه آن اجتماع و موقوف آن استماع بود به آشنایی ما تقدم، آمد و شد آن خانقاه مرا مسلم بود و آشنایی آن آشیانه مرا محکم، خود را در آن حلقه راه کرده و از دور نگاه، پیری دیدم چون ملک لطیف خلق و چون فلک کبود دلق... پس پیر سر برآورد و گفت: ای برادران رحمانی و دوستان ربانی هر که را از کوی طریقت مشکلی است پرسید و هر که را در شارع حقیقت واقعه ای است بگوئید که در کوی تصوف ضنت نیست و در عالم فقر منت نه... گفتم: ای پیر طریقت و رهنمای حقیقت معنی رقص و غنا و اهتزاز و انبساطی که از آن

۱- کلیله و دمنه مرحوم قریب ص ۴۴

حاصل می شود مجمل آن چیست و مرخص آن کیست؟ گفت: ای کودک راه بدان که قفس قالب رعیت سرخ دل است، قبض و بسط و حرکت و سکون قالب بر اندازه حالت قلب بود. هرگاه که طایر روح به بسط و قبض الهی متمایل شود و مشتاق پرواز فضای عالم علوی گردد در اضطراب و حرکت آید قفس از جنبش او در حرکت افتد....

گفتم: مرا از سر اباحت سماع خبرده و از شجره علم خود در این معنی بر طبق افضال ثمرنه. پیر که این سخن بشنید بر خود بلرزید و گفت: ای جوان، غایت طلب و نهایت جواز قدم بدایت تا سرحد این ولایت صد هزار فرسنگ است. این سؤال نه اندازه حد و قدتست و این استمداد نه بر اندازه شد و مدتو، درگاه سماع ترفعی دارد و عالم استماع توسعی. هر بالای کوتاه بدان در و درگاه نرسد. «انهم عن السمع لمعزولون...» تا شمع سمع در خلوتخانه وجود نیفروختند هیچکس را آداب بندگی نیاموختند. و از اینجا گفته اند که عشق دو گونه است: یکی به واسطه سمع و دیگری به وسیله بصر، از عشق بصری تو به واجب آید و از عشق سمعی نه. پس سمع صاحب ثبات آمد و بصر صاحب التفات. مجمل این بیان از نص قرآن: «واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع» و جماعت در تفصیل سمع چندان اطناب و اسهاب کردند که سمع را در تقلید ایمان بر عقل ترجیح دادند و بدین معنی در تیه ضلالت و بیدای جهالت افتادند. لعنهم الله و حاشا من السامعین....»^۱

محمد بن منور در کتاب (اسرار التوحید) که در احوال جدش شیخ ابوسعید ابوالخیر نوشته، چنین آورده است:

«در آن وقت که شیخ قدس الله روحه العزیز به نیشابور بود شیخ بو عبدالله با کو در خانقاه شیخ ابو عبدالرحمن سلمی بود و پیر آن خانقاه بعد از او بود و این بو عبدالله با کو هر گاهی سؤال کردی از شیخ بروجه اعتراض و شیخ آن را جواب گفتی. روزی از شیخ سؤال کرد که ای شیخ چند چیز می بینیم از تو که از پیران خویش ندیده ایم: یکی آنست که پیران را در برابر جوانان می نشانی و خردان را در کارها با بزرگان برابر می داری و در تفرقه میان خرد و بزرگ هیچ فرق نمی فرمایی، و دیگر جوانان را در سماع در رقص کردن اجازت می دهی... و پیران ما این چنین نکرده اند. شیخ گفت: دیگر هیچ نیست؟ گفت: نه.

شیخ گفت: اما حدیث خردان و بزرگان، هیچکس از ایشان در چشم ما خرد نیست و هر که قدم در طریقت نهاد اگر چه جوان باشد به نظر پیران باید نگاه کردن که آنچه به هفتاد سال به ما نداده اند روا بود که به روزی بدو خواهند داد... و حدیث رقص جوانان در سماع، اما جوانان را نفس از هوی خالی نباشد و ایشان را هوی نفس غالب باشد... چون همه

۱- مقامات حمیدی چاپ مرحوم علی اصغر شمیم - صفحات ۹۲-۱۰۵

هواها جمع شود والعیاذبالله در کبیره مانند، آن آتش هوا در سماع ریزد، اولیترکه به چیزی دیگر ریزد... شیخ بوعلیالله گفت: اگر ما شیخ را ندیدیمی صوفی ندیدیمی»^۱

و در حکایت دیگر از همان کتاب چنین آمده است:

«آورده اند که شیخ به شهر هری می رفت و جمعی بسیار و مقربان در خدمت، چون به دیه ریکا رسید، و مردی بوده است در آن دیه او را شیخ ابوالعباس ریکایی گفتندی و او برادری داشته است سردی عزیز و نیکو روزگار، ایشان پیوسته یاهم بوده اند و کوشکی داشته اند چنانکه عادت اهل هری است و هر که از اهل متصوفه آنجا رسیدی او را آنجا فرود آوردندی و شرط ضیافت به جای آوردندی و سماع رامنکر بودندی. چون شیخ آنجا رسید او را در آن کوشک فرود آورند و ما حضری آوردند، چون از سفره فارغ شدند شیخ گفت: بی بی بر گوید. شیخ ابوالعباس گفت:

ما را معهود نبوده است. شیخ قوال را گفت بیای بیی بگوی. قوال چیزی برگفت. شیخ را حالتی پدید آمد. برخاست و رقص می کرد و جمع باشیخ موافقت می نمودند و شیخ ابوالعباس انکار می نمود. شیخ ماست او بگرفت و نزدیک خود کشید تا او نیز در رقص موافقت کند. او خویشتن کشیده می داشت. شیخ ما گفت بنگر! او به صحرا بیرون نگریست، جمله کوهها و درختان و بناها را دید که بر موافقت شیخ رقص می کردند. شیخ ابوالعباس بی خویشتن در رقص آمد و دست برادر بگرفت و گفت بیا که ما را به بیل این مرد گل نیست. هر دو برادر در رقص آمدند و انکار از پیش برگرفتند و بعد از آن در سماع رغبت نمودند...»^۲

از کتاب سمک عیار:

«سمک و آتشک پاناک در قلعه می گشتند تا به زیرشه در آمدند. آواز روح افزای به گوش سمک رسید که سماع می کرد. عجب داشت که پیش وی چگونه آمده است...»^۳

در باب پنجم سرزبان نامه (که در اوایل قرن هفتم هجری به وسیله عبدالدین وراوینی تألیف گردیده) چنین آمده است:

«... و با حور پیکران ماه منظر شراب ارغوانی بر سماع ارغوانی نوشند»^۴.

در تذکره الاولیاء شیخ عطار در (ذکر شیخ ابو عمر و نجید) آمده است:

«چنانکه نقل کرده اند که شیخ ابوالقاسم نصرآبادی با او به هم در سماع بود. بو عمرو

۱- اسرار التوحید چاپ آقای دکتر صفا ص ۲۲۲ (تهران ۱۳۳۲، امیر کبیر)

۲- اسرار التوحید ص ۲۴۳، به تصحیح آقای دکتر صفا (۱۳۳۲)

۳- سمک عیار، به تصحیح آقای دکتر خانلری جلد اول ص ۱۹۵

۴- زبان نامه ص ۱۰۷ به تصحیح مرحوم قزوینی (۱۳۱۰، تهران)

گفت: این سماع چرا می شنوی؟ گفت: سماع شنویم بهتر از آنکه بنشینیم و غیبت کنیم و شنویم بو عمر و گفت اگر یک حرکت کرده آید که توانی که نکنی صدساله غیبت از آن به^۱.
در همان کتاب (در ذکر شیخ ابوسعید ابوالخیر) آمده است:

«نقل است که استاد ابوالقاسم سماع را معتقد نبود یک روز به در خانقاه شیخ می گذشت و در خانقاه سماعی بود. بر خاطر استاد بگذشت که قوم چنین فاش سروپای برهنه کرده برگردند، در شرع عدالت ایشان باطل بود، گواهی ایشان نشنوند. شیخ در حال، کسی از پس فرستاد که بگو ما را در صف گواهان کی دیدی گواهی بشنوند یا نه؟^۲
ایضاً از همان کتاب:

«... و در بغداد با اصحاب خود سماع کردی (ابوالحسن حصری). در پیش خلیفه او را غمز کردند که قومی به هم در شده اند و سرود می گویند و پای می کوبند و حالت می کنند و در سماع می نشینند. سگر روزی خلیفه برنشسته بود در صحرا و حصری با اصحاب شدند کسی خلیفه را گفت: آن مرد که دست می زند و پای می کوبد اینست. خلیفه عنان باز کشید. حصری را گفت: چه مذهب داری؟ گفت: مذهب بوحنیفه داشتم به مذهب شافعی باز آمدم و اکنون خود به چیزی مشغولم که از هیچ مذهبم خبر نیست» گفت: آن چیست؟ گفت: صوفی. گفت: صوفی چه باشد؟ گفت آنکه از دو جهان بدون او به هیچ چیز نیارآمد و نیاساید...^۳

از باب سیزدهم (تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام) منسوب به: سید مرتضی بن داعی حسنی رازی مؤلف در اوایل قرن هفتم هجری:

«وایشان (صوفیه) از اهل سنت باشند... و این قوم شش فرقت باشند و اول ایشان که دعوی اتحاد کنند؛ رئیس ایشان حسین بن منصور حلاج باشد و... فرقت دوم از صوفیان که خود را عشاق خوانند... فرقت سوم از صوفیان که ایشان را نوریه خوانند...»

فرقت چهارم از صوفیان، ایشان را واصلیه خوانند گویند، واصلیم به حق. فرقت پنجم از صوفیان: این فرقت گویند اعتبار به نظر و استدلال نباشد. فرقت ششم از صوفیان قومی باشند که همت ایشان جز شکم نبود...

اطراف عالم می گردند از بهر لقمه ای و همیشه طالب طعام و رقص باشند و سماع و رقص نیکو کنند و صوفی ای باشد که در سمرقند بشنود که در مصر خانقاه دیده اند و آنجا لوت بسماع و خلق می دهند، از سمرقند قصد مصر کنند. هیچ کس دون همت تر از ایشان نباشد و این جمله

۱- چاپ تهران (مرحوم قزوینی) ص ۲۲۰

۲- تذکرة اولیاء ص ۲۸۰، ایضاً ص ۸۱۱ چاپ زار (به تصحیح آقای دکتر محمد

استعلامی)

۳- ایضاً همان کتاب ص ۲۴۲

اصناف صوفیانند که بعضی دعوی ربوبیت کنند و بعضی دعوی معجزات و کرامات...»^۱
 در معارف (مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی
 بلخی) آمده است:

«روزی دلتنگ شد بدم، برگزیدم زنی صاحب جمال را دیدم فحل وار بر عمارت
 جماعتی نشسته بود و طایفه جوانان گرد او ایستاده بودند. ایشان بر عشق جمال اولبها سست
 افکنده بودند و آن زن تازه و فربه می شد به سبب آنکه مردمان ناز او را تحمل می کردند و بار
 عشق می کشیدند.

با خود اندیشیدم که من هیچ ندارم ای اله مرا آفریننده من تویی.

اکنون به هر صورتی که باشد تو خود را بر من عرضه کن تا من ناز می کنم و تو بارهای
 من تحمل می کن و سماع می کن. ناگاه آب را بسان جلاجل بر من عرضه داشت و سماع کردن
 گرفت...»^۲

از (فیه مافیه) تألیف مولانا جلال الدین:

«سرا خوبی است که نخواهم که هیچ دلی از من آزرده شود. اینک جماعتی خود را
 در سماع بر من می زنند و بعضی یاران ایشان را منع می کنند. مرا آن ساعت خوش نمی آید و
 صد بار گفته ام برای من کسی را چیزی مگوئید، من به آن راضی ام. آخر من تا این حد دل دارم
 که این یاران که به نزد من می آیند از بیم آن که ملول نشوند شعری می گویم تا به آن
 مشغول شوند و اگر نه من از کجا شعر از کجا...؟»^۳

از گلستان سعدی:

«چندانکه مرا شیخ اجل عالم ابوالفرج بن جوزی - رحمه الله تعالی - ترک سماع
 فرمودی و به خلوت و عزلت اشارت کردی، عنفوان شبابم غالب آمدی و هوی و هوس طالب.
 ناچار به خلاف رای مربی قدسی بر رفتی و ز سماع و مجالست حظی برگرفتمی و چون نصیحت
 شیخم یاد آمدی گفتمی:

بیت

قاضی اربا مانشیند برفشاند دست را محتسب گرمی خورد معذور دارد مست را
 همچنین ناشبی به مجمع قومی بر رسیدم که در آن میان مطربی دیدم.

-
- ۱- تبصرة العوام چاپ مرحوم اقبال ص ۱۳۳
 ۲- معارف، به تصحیح استاد فروزانفر ص ۳۸۴
 ۳- فیه مافیه (چاپ استاد فروزانفر) ص ۷۴

بیت:

گفتی رگ جان می گسلد زخمه ناسازش
 ناخوشتر از آوازه مرگ پدر آوازش
 گاهی انگشت حریفان از او در گوش و گهی برب که خاموش.

بیت

نهاد الی صوت الاغانی لطیبا وانت مغن ان سکت نطیب

بیت:

نبیند کسی در سماعت خوشی مگر وقت رفتن که دم در کشی

شعر:

چون در آواز آمد آن بربط سرای کدخدا را گفتم از بهر خدای
 زیبم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تایرون روم
 فی الجملة پاس خاطر یاران را موافقت کردم و شبی چنان را به روز آوردم

شعر:

مؤذن بانگ بی هنگام برداشت نمی داند که چند از شب گذشتست
 درازی شب از سزگان من پرس که یک دم خواب در چشم نگشتست

بامدادان به حکم تبرک دسناری از سرو دیناری از کمر بگشادم و پیش مغنی بنهادم
 و در کنارش گرفتم و بی شکر گفتم. یاران ارادت من در حق او خلاف عادت دیدند و برخفت
 عقل من حمل کردند. یکی زان میان زبان تعرض دراز کرد و ملامت کردن آغاز که این حرکت
 مناسب رای خردمندان نکردی خرقة مشایخ به چنین مطربی دادی که در همه عمرش درمی
 برکف نبوده است و قراضه بی دردف.

شعر:

مطربی دور از این خجسته سرای کس دوبارش ندیده در یک جای
 راست چون بانگش از دهن برخاست خلق را سوی بر بدن برخاست
 مرغ ایوان ز هول او پیرید مغز ما برد و خلق خود بدرید

گفتم: زبان تعرض مصلحت آنست که کوتاه کنی که مرا در امت این شخص ظاهر شد.
 گفت مرا به کیفیت آن برواقف نگردانی تا همین تقرب کنم و بر معنایبتی که رفت استهزاء کویم!
 گفتم: به علت آنکه شیخ اجلم بارها به ترک سماع فرموده است و موعظه های بلوغ لفته و در
 سمع قبول من نیامد. امشب طالع میمون و بخت همایون بدین بقعه رهبری کرد تا به دست این
 توبه کردم که بقیت زندگانی گرد سماع و مخالطت نگردم،

شعر:

آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین
گر نغمه کند ورنکند دل بفریب
ور پرده عشاق و خراسان و حجازی است
از حنجره مطرب مکروه نزیب

(چاپ قریب ص ۷۲)

از کتاب (قندیه):

«نقل است از امام شمس الائمه زرمندی، ایشان مجتهد بودند و مشهور است که ایشان در خلا و بلا به ملازمت حضرت شیخ می بودند. تا یک روز حضرت شیخ در زمینی که حالا آسوده اند سماع می کردند و وجدی حاصل نموده اند. شمس الائمه به ملازمت ایشان رسیده بوده اند. ایشان را در این حالت یافته اند و متوجه شده ایستاده اند، تا زمانی که ایشان از آن حالت فارغ گشتند بعد از آن نزدیک آمده سؤال نموده اند که یا حضرت بزرگوار این سماع و حالت در این وقت به جهت چیست؟ و ایشان گفتند که سرا از این زمین بوی آشنایی می آید. گویا که خاک سرا از این جا برداشته اند و این سخن بگفتند و روان شدند. اما امام شمس الائمه زرمندی ملاحظه نمودند و دیدند که یک چوب نیم سوخته در این زمین دفن کرده اند تا بوی آن که چه نتیجه ظاهر می شود. چون حضرت شیخ و اقربا و سریدان این جای را دریافتند متوجه خطای شدند تا آن که به خطای رسیدند...»^۳

۴

از کتاب (فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه)^۴ شیخ ابواسحق کازرونی تألیف محمود بن عثمان، سال تألیف ۷۲۸ قمری:

«عبدالخالق شیرازی- رحمه الله علیه- گوید جماعتی از مشایخ به خدمت شیخ مرشد- قدس الله روحه العزیز- آمدند و از ایشان یکی بیل بن میهون بیضائی بود. بعد از آن رغبت سماع کردند. شیخ مرشد- قدس الله سرم از برای ایشان سماع بنشانند در سطح مسجد. در آن صف که غریبان و مسافران می نشستند. شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز- با اصحاب همه شدند. چون قوال سماع آغاز کرد عبدالخالق گفت: من باقوالان بیت می گفتم. شیخ مرشد- قدس الله

۱- برای اطلاع از این کتاب و نظایر آن مراجعه شود به مقدمه کتاب قندیه به کوشش آقای ایرج افشار (طهوری، ۱۳۳۴)

۲- ببینند

۳- قندیه، ص ۷۷

۴- چاپ طهوری، ص ۳۰۵

روحہ العزیز۔ وقت خوش گردید و از پرتو خاطر مبارک وی اصحاب را وقتی خوش پدید آمد و بانگ و فریاد برآوردند و خرقره‌ها بدریدند.

عبدالخالق گفت: شیخ مرشد۔ قدس اللہ روحہ العزیز۔ در میان سماع دیدم کہ گریہ می کرد و اشک از چشم مبارک بردامن می سترد. چون از سماع فارغ شدند خرقره‌ها بر سر یکدیگر نهادند و شیخ مرشد۔ قدس اللہ سر۔ ردای مبارک خود به موافقت اصحاب بر سر خرقره‌ها انداخت و ابیات کہ شیخ مرشد۔ قدس اللہ سر۔ و اصحاب بدان وقت خوش گشته بود اینست:

انتم سروری سشتکی حزنی وانتم فی سواد اللیل سماری

انتم وان بعدت عنا منازلکم نوازل بین اسراری و تذکاری..!

از بهارستان مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی: ۸۹۸):

«در مدینه عالمی بود عامل، و در جمیع علوم دین کامل، روزی گذارش به دارنخاسین افتاد، کنیزکی دید مغنیہ کہ به حسن صوت غیرت ناهید بود و به جمال صورت حیرت خورشید شیفته جمال و فریفته زلف و خال او شد. از سماع غنایش رخت هستی به صحرای نیستی برد به استماع نوایش از مضیق بخردی راه فسحت سرای بی خودی سپرد. قطعه:

خوبی روی و خوبی آواز می برد هر یکی به تنها دل

چون شود هردو جمع در یکجا کار صاحب‌دلان شود مشکل

لباس دانایی بیفکند و پلاس رسوایی پوشید و خلیع العذار در کوی و بازار بستند می گردید، دوستان به ملامت او برخاستند ولی هیچ سود نداشت، زبان حالش بدین کلمه متکلم بود و به این ترانه مترنم؛ رباعیہ:

زین گونه کہ جلوه آن دلاویز کند عاشق زیلا چگونه پرمییز کند؟

باد است ملامت کسان در گوشه لیکن بادی ده آتش نیز کند

این قصه را به عبدالله جعفر۔ رضی اللہ عنہما۔ رسانیدند. صاحب کنیزک را طلبید و به چهل هزار درم کنیزک را بخرید و فرمود کہ تا به همان صوت ده آن عالم به سماع آن نغمه شده بود تغنی کرد. پرسید کہ این را از کہ آموخته‌ای؟ گفت: از فلان مغنیہ. او را از آن صاحب کلام بعد از آن عالم را بخواند و گفت: می خواهی آن صوت را کہ شیفته او شده‌ای از استاد آن کنیزک بشنوی؟ گفت: بلی. پس آن مغنیہ را فرمود تا به آن تغنی کرد. عالم بی خود افتاد چنان تصور کردند کہ مرده است. عبدالله بن جعفر۔ رضی اللہ عنہما۔ گفت: دیدم کہ ما به

کشتن این مرد درگناه افتادیم. بعد از آن فرمود تا آب و گلاب بر روی وی زدند. به خودباز آمد و گفت: ماندانسته بودیم که تودر عشق آن کنیزک بدین مرتبه رسیده باشی. گفت: و الله که آنچه پنهانست پیش از آنست که آشکارا شد. پرسید که می خواهی این صوت را از آن کنیزک نیز بشنوی؟ گفت: دیدی که آن آهنگ را از غیر شنیدم که عاشق او نبودم بر من چه گذشت، اگر از لب و دهان معشوق خود بشنوم حال من چگونه شود؟ پرسید که وی را بینی شناسی؟ بگریست و بگفت:

بیت:

گفتی که شناسی که که برد از تو دل و دین

بانه که در آفاق جز او را نشناسم

فرمود تا کنیزک را بیرون آوردند و تسلیم وی کردند و گفت: این مرتراست. و الله که در وی جز به گوشه چشم نظری نکرده ام. آن عالم در دست و پای عبدالله - رضی الله عنه - افتاد و گفت:

رباعیه.

آبم ز کرم به روی کار آوردی وز سوج فراقم به کنار آوردی
صبرم به دل ز غم فگار آوردی خوابم به دو چشم اشکبار آوردی

پس دست کنیزک را گرفت و به خانه خود روان شد. عبدالله غلامی را فرمود که چهل هزار درم دیگر بگیرد و همراه ایشان ببرد تا به جهت معیشت غباری بر خاطر ایشان نشیند و به فراغت خاطر از یکدیگر متمتع شوند^۴.

قآنی (میرزا حبیب شیرازی متوفی: ۱۲۷۰) در پریشان گوید:

«در هرات به خانقاه پیری رفتم، تازه روی و بذله گوی، جوانی باروی تافته و سوی بافته در کنارش نشسته. با خود گفتم: الله الله پیر نوان را چه بخت جوانست که چنین جوانی را مصاحب است. پیر در صفای باطن دریافت. گفت:

ناست چیست؟ گفتم: حبیبم. گفت: از اهل این دیاری؟ گفتم: نه، غریبم. گفتا: حبیب ما دو پیرو جوان را چگونه دیدی؟ گفتم: ترا شیخ صنعان و او را شوخ کنعان. پیر از این سخن به سماع آمد و گفت: به خدا سوگند که این جوان به حقیقت و طریقت فرزند من است اگر خواهی به رسم نیاز ترا بخشم. گفتم: به بی نیازش بخشید که چنین بنده را چنان مولی اولی است.

گل همان به که در چمن باشد تا که شاداب و تازه روی بود
سبزه وقتی بود نشاط انگیز که مکانش به طرف جوی بود
شاهد نیکرو همان بهتر که بر شاه نیکخوی بود^۱

۱ - وزارت، چاپ تهران (کتابخانه مرکزی) ص ۵۷-۵۹

۲ - پریشان چاپ شیراز به تصحیح آقای اشرف ص ۱۲۴

حکایت دیگر از همان کتاب:

«در بهار جوانی ربیع نام دلارا می داشتم که آرام دل محزون بود و گوهر عشقش در خزینۀ خاطر محزون. غرۀ سپیدش در طرۀ سیاه بدر بود در شب قدر و ابروی خونریزش بر جبین ذوالفقار علی در روز بدر. قامتی در خوبی مسلم و بر طوبی مقدم.

متمایل قدش ز نشوۀ می آن چنان کزنسیم غصن رطیب
نفسش چون شراب کهنه به بوی عرقش چون گلاب تازه به طیب..

قضا را در نیمه شبی که از چهرۀ دیو تیره تر بود و از چشم دیوانه خیره تر از درم در

آمد....

القصه چون دیوانه ای که پری بیند یا بلبل که گلبرگ طری نگرد شوریدگی ساز کردم و شور و غوغا آغاز نهادم و گاهی چنگ در حلقۀ زلفش زدم و گفتم:

ای زلف دانت زچه دایم مشوشی زان رومشوشی که معلق در آتشی...

القصه چندان وجد و سماع کردم که بی هوش شدم. غالباً سرم در کنار گرفت و از عرق شرمی که به سبب حرکات من بر گلبرگ ترش نشسته بود بر رویم گلاب افشاند تا به هوش آمدم، سردر کنار مقصود دیدم، معذرت در خواست کردم... خواستم به نشاط برخیزم آستینم گرفت که بنشین تو اینک آهنگ وجد داری و من آهنگ نجد. تو قصد سماع داری و من قصد وداع. تو در فکر سرودی و من در فکر بدرود. این بگفت و تگرگ بر لاله فرو ریخت و در نیمه بر صفحه سیم برانگیخت...

لاجرم بعد از آنکه هزار گونه تأسف خوردم و انواع جزع و فزع به جای آوردم، گفتم:

ای یار دیرین اکنون که عزم حج داری سعی کن تا از عمرۀ عمر تمتع برگیری و

صفای ظاهر را با صفای باطن توفیق دهی. گفت این معنی محتاج به تعلیم است...^۱

از خزینۀ الاصفیاء (تألیف مولوی غلام سرور):

«خواجه مسافر خوارزمی - قدس الله سره - از مخلصان اخلاص کیش و مصاحبان نیک

اندیش خواجه بهاء الدین نقشبند است و چون خواجه بزرگ به رحمت حق پیوست خواجه مسافر

به خدمت خواجه محمد پارسا حاضر شده سلوک خود به تکمیل رسانید. وی بسیار معمر بود»

به سماع بسیار میل داشت. روزی خواجه بهاء الدین در حالیکه وی سماع می شنید نزد وی

رسید. خواجه مسافر به غایت ترسید و قوالان را خاموش ساخت. خواجه بزرگ فرمود که مانه

این کار می کنیم و نه انکار می کنیم. وفات مسافر خوارزمی در سال هشتصد و سی و چهار هجری

است.^۲

۱- پریشان ص ۱۲۵، چاپ شیراز.

۲- خزینۀ الاصفیاء ج ۱ ص ۵۶۵

«نقل است که شیخ شهاب‌الدین عمر سهر وردی سماع نشنیدی و می‌فرمود که هر نعمتی که در بشر ممکن است شهاب‌الدین را داده‌اند الاذوق سماع. نقل است که وقتی شیخ اوحدالدین پیش شیخ شهاب‌الدین آمد. شهاب‌الدین به غایت تکریم و تعظیم شیخ اوحدالدین کرد. چون شب آمد شیخ اوحدالدین در خواست سماع کرد. شهاب‌الدین قوالان را طلب نمود و مقام سماع سرتب کرد. شیخ اوحدالدین را به سماع مشغول ساخت و خود به گوشه‌ای رفته به تلاوت قرآن مشغول شد. بامدادان خادم خانقاه به خدمت شیخ حاضر شده عرض کرد که مشایخ تمام شب سماع کردند حال برای ایشان طعام نهاری می‌باید. شیخ فرمود که من خبر نداشتم که مشایخ تمام شب سماع کردند. غرض، شیخ در ذکر تلاوت قرآن شریف تمام شب چنان مستغرق ماند که آواز سماع به گوش وی نرفت...»^۱

کتابهای عمده‌ویی که در آنها از سماع و آداب آن سخن رفته است:

کتابهای عمده و معروف را به ترتیب سال تألیف و یا وفات مؤلف نام می‌بریم:

۱ - یکی از قدیم‌ترین و معتبرترین کتب صوفیه (کتاب اللمع فی التصوف) تألیف ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسی (م: ۳۷۸) است که مشتمل است بر مقدماتی برای بیان تصوف و شناساندن عرفان و اهمیت مقام صوفیه و عرفا و بحث در احوال و مقامات سالک طریقت و اقامت ادله از قرآن و احادیث برای اثبات صحت مقالات صوفیه و مقامات عارفان و مناقب مشایخ قوم و شرح آداب متصوفه و اثبات آیات و کرامات و خوارق عادات اولیاء و توضیح الفاظ و اصطلاحات مشکله و توجیه شطحیات صوفیه و امثال آن...

این کتاب در سنه یکهزار و نهصد و چهارده میلادی در لیدن به نفقه اوقاف گیب به تصحیح و اهتمام مستشرق انگلیسی (رینولدالین نیکلسن) بافهارس رجال و نساء و اماکن و قبائل و مقدمه مفصل به انگلیسی در دوست صفحه به طبع رسیده است^۲ نسخه‌ای که از آن در تألیف این کتاب استفاده شده چاپ لیدن است و صفحات ۲۶۷ تا ۳۱۰ آن به سماع و احکام و آداب آن اختصاص دارد.

۲- کتاب التعرف لمذهب التصوف تألیف ابوبکر محمد بن ابراهیم بخاری الکلاباذی (م: ۳۸۰- یا ۳۹۰) که به گفته حاجی خلیفه در کشف الظنون مشایخ صوفیه درباره این کتاب گفته‌اند: «لولا التعرف لماعرف التصوف». این کتاب را «خواجه امام اجل زاهد و فقیه عالم ابوابراهیم بن اسمعیل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری» شرح کرده و در پایان جلد چهارم در آن از سماع سخن رفته است.^۳

۱- خزینة الاصفیاء، ج ۲، ص ۱۳

۲- تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲، ص ۵۳۷

۳- بخشی از شرح تعرف به همت آقای دکتر سینوچهر استاد دانشگاه تصحیح و توسط

نیاد فرهنگ ایران چاپ شده است.

این کتاب در لکنهو از کشور هندوستان (به سال ۱۹۱۲ میلادی) به چاپ رسیده و در نوشتن این رساله از صفحه ۱۹۵ تا ۲۰۲ (جلد چهارم پایان کتاب) از آن استفاده شده است
 ۳- کلمات قصار باباطاهر عریان همدانی عارف وارسته (م: ۱۰، هجری) که به ضمیمه دویبتی های دلکش وی به طبع رسیده است. یک شرح عربی منسوب به (عین القضاة) و شرح عربی دیگری از شارح مجهول و دو شرح فارسی و عربی هم در قرن اخیر از عارف بزرگ سلا سلطانه علی گنابادی بر مجموعه کلمات قصار او نوشته شده است.^۱ نگارنده از (باب الثامن فی السماع والذکر: ص ۹۲ تا ۹۴) کلمات قصار که به ضمیمه دویبتی های او از طرف اداره مجله ارمغان و به کوشش مرحوم وحید دستگردی به طبع رسیده استفاده کرده است.

۴- کتاب (قوت القلوب فی معاملة المحبوب) تألیف ابوطالب محمد بن علی بن عطیة الحارثی المکی متوفی در سال سیصد و هشتاد و شش که به گفته جامی در نفحات الانس: «قالوا لم یصنف فی الاسلام مثله فی دقائق الطریق». این کتاب در دو مجلد در سنه یک هزار و سیصد و ده هجری قمری در مصر به طبع رسیده است.^۲ از فصل (مخاوف المحبین و مقاساتهم فی الخوف صفحه ۹۰ به بعد) در تألیف این کتاب استفاده شده است.

۵- طبقات الصوفیه تألیف ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی النیشابوری (م: ۴۱۲) که ابن الجوزی در کتاب تلبیس ابلیس بعد از حارث محاسبی او را از قدیم ترین مؤلفان صوفیه شمرده است. کتاب طبقات الصوفیه سلمی را خواجه عبدالله انصاری هروی در مجالس و عظماء می کرده و بعضی تراجم مشایخ دیگر را بر آن افزوده است و چون به زبان هروی قدیم بوده جامی آن را تلخیص و تهذیب کرده و مطالب دیگری بر آن افزوده و به این طریق کتاب (نفحات الانس) را ساخته است.^۳ این کتاب در مصر به چاپ رسیده و نگارنده از قسمتهای مختلف آن در نوشتن این مطالب استفاده کرده است (مخصوصاً مراجعه شود به صفحات: ۲۰۵-۳۲۹-۳۶۹-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵)

۶- کتاب (منازل السائرین) تألیف خواجه عبدالله انصاری (م: ۴۸۱) که کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (م: ۷۳۰-۷۳۵) شرح مشهوری بر آن نوشته و متن آن مستنلاً و نیز با شرح کاشانی در مصر و ایران به طبع رسیده است.^۴ نگارنده این اوراق از باب السماء: (صفحه ۴۴ تا ۴۶ این کتاب) و شرح عبدالرزاق کاشانی که در حاشیه آن نوشته شده استفاده کرده است.

۱- دیوان کامل باباطاهر عریان چاپ کتابفروشی ادب (چاپ سوم ص ۸۲)

۲- تاریخ تصوف دکتر غنی، ص ۵۳۸

۳- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا (ج ۲ ص ۹۱۲)

۴- تاریخ تصوف دکتر غنی ص ۵۴۰

۷- کتاب (حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء) تألیف ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی ستوفی در سنه چهار صد و سی که به زبان عربی تألیف شده و در سال چهار صد و بیست و دو تألیف آن به اتمام رسیده است و از سنه یک هزار و سیصد و پنجاه و یک تا سنه یک هزار و سیصد و پنجاه و هفت هجری قمری به طبع رسیده است و مشتمل است بر شرح احوال مفصل و مبسوط ششصد و هشتاد و نه نفر از زهاد و عباد و نساک و صوفیه از صدر اسلام تا اواخر قرن چهارم، به علاوه سخنان و مواعظ و حکم و آداب و قصص و حکایاتی که به هریک از آنها منسوب است و احادیث و اخباری که عدّه کثیری از ایشان روایت کرده اند. کتاب (حلیة الاولیاء) مفصل ترین کتابی است که در تراجم احوال صوفیه تا کنون تألیف شده است.^۱

۸- کشف المحجوب که مؤلف آن ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی جلابی غزنوی هجویری (م: ۴۶۵) است. جلابی از سریدان شیخ ابوالفضل محمد بن حسن ختلی است و غیر از او بسیاری از مشایخ را نیز دیده و از آنان در کتاب خود نقل قول کرده است. کتاب کشف المحجوب او از اسهات کتب صوفیه و از جمله قدیمترین آنهاست که بعدها مورد استفاده کسانی که در احوال و آثار مشایخ صوفیه کتاب می نوشته اند قرار گرفت. مانند عطار در تذکرة الاولیاء و جاسی در نفحات الانس...^۲

این کتاب در سنه هزار و سیصد و چهل و چهار هجری قمری (مطابق با سنه ۱۹۲۶ میلادی) در لنینگراد به اهتمام (ژوکوفسکی) به طبع رسیده و بار دیگر در سال یک هزار و سیصد و سی و شش شمسی به وسیله مؤسسه امیر گبیر از روی طبع ژوکوفسکی به صورت افست چاپ گردیده است. صفحات ۵۰۸-۵۴۶ این کتاب به سماع اختصاص دارد که در آن پیرامون اباحه و حرمت سماع و انواع و آداب آن و سماع قرآن و مطالب دیگر سخن رفته است. صاحب کشف المحجوب از کتاب دیگری به نام (کتاب اندر اباحت سماع) تألیف یکی از ائمه اهل حدیث نیز یاد کرده است.^۳

۹- رساله قشیریّه تألیف ابوالقاسم عبدالکریم هوازن القشیری (م: ۴۶۵) که آن را به سال ۴۳۷ در ذکر سبانی تصوف نوشته است. این کتاب با آنکه رساله موجزی است یکی از جامع ترین مؤلفات صوفیه است و مشتمل است بر بیان عقائد صوفیه و شرح حال مختصر هشتاد و سه نفر از مشایخ معروف و تفسیر الفاظ مشکله شایع بین عرفا و بیان مقامات و احوال و آداب اهل سلوک و کرامات اولیاء و امثال آن.^۴

۱- تاریخ تصوف در اسلام (دکتر غنی، ج ۲ ص ۵۳۸)

۲- تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا ج ۲ ص ۸۹۲

۳- کشف المحجوب ص ۵۴۴ (افست تهران).

۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۸۸۹

این کتاب در سنه ۱۳۴۶ هجری قمری در مصر به طبع رسیده است. در نوشتن مطالب این کتاب از (باب فی السماع: ص ۱۵۱ به بعد) استفاده شده است^۱:

۱- آثار امام محمد غزالی (م: ۵۰۵) که معروفترین آنها کتاب (احیاء علوم الدین) است به عربی و کتاب (کیمیای سعادت) به فارسی.

کتاب (احیاء العلوم) به چهار ربع منقسم من شود: عبادات و عادات و سهلکات و منجیات و هریک از این چهار قسمت مشتمل برده کتاب و هر کتاب مشتمل بر فصول و ابواب عدیده است. جزء دوم یعنی ربع عادات مشتمل است بر کتاب آداب الاکل و کتاب آداب النکاح و کتاب احکام الکسب و کتاب الحلال و الحرام.. و (کتاب السماع والوجد)... و اخلاق النبوة. نظر غزالی را در باب سماع قبلاً نقل کرده ایم و در نقل آن از چاپ مصر (ص ۲۰۰ به بعد) استفاده شده است.

(کیمیای سعادت) وی نیز خلاصه‌یی از (احیاء العلوم) است که غزالی آن را بعد از بازگشت از سفرده ساله خود میان سالهای ۴۹۰-۵۰۰ هجری نوشته است. غزالی این را در چهار عنوان و چهار رکن نهاده است. چهار عنوان در (شناختن نفس خویش) و (شناختن حق تعالی) و (شناختن دنیا) و (شناختن آخرت)... از این کتاب نیز از (باب آداب سماع و وجد: نیمه اول کتاب، صفحات ۳۶۹-۳۸۹) چاپ تهران به کوشش آقای احمد آرام استفاده شده است.^۲

۱۱- کتاب (اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید) تألیف محمد بن المنور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی الخیر که ظاهرآبین سنوات پانصد و هشتاد و پانصد و هشتاد یعنی چند سال بعد از تألیف کتاب (حالات و سخنان شیخ ابوسعید)^۳ تألیف شده است. محمد بن منور از احفاد نزدیک شیخ ابوسعید ابوالخیر و از بنی اعمام کمال الدین محمد بن ابی روح مؤلف کتاب (حالات و سخنان ابوسعید) است و بعد از آن کتاب همین کتاب (اسرار التوحید) قدیمترین و مفصلترین ترجمه حالی است که مستقلاً در باره یک نفر عارف به زبان فارسی نوشته شده است نگارنده از جای جای آن و مخصوصاً از صفحات: (۱۵۲، ۲۲۳، ۲۴۱، ۳۱۸) چاپ تهران مصحح آقای دکتر صفا استفاده کرده است.

۱۲- (نقد العلم والعلماء یا تلبیس ابلیس) تألیف جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن الجوزی البغدادی (م: ۵۹۷) متکلم بزرگ اشعری. ابن الجوزی در کتاب (تلبیس ابلیس) به

۱- ترجمه فارسی رساله قشیری به تصحیح استاد ووزیر از طرف حکام و علماء مصر و کتاب به طبع رسیده است.

۲- در باب احوال و آثار غزالی مراجعه نمود به: (غزالی نامه استاد محمد...)

۳- در سال ۱۸۹۴ به انحاء اروپا و آمریکا... به طبع رسیده است.

آن را برای معرفی فرق واقواسی که به نحوی از انحاء به فریب ابلیس از راه رشاد دور شدند نوشته است و شرح مفصلی در ذکر دلایل گمراهی صوفیه آورده است. وی شواهد بسیار برای کفر و زندقه و الحاد عده‌یی از مشایخ آورده و تلبیس ابلیس را درباره صوفیه در موارد مختلفی از قبیل سماع و سواس در طهارت و بنای رباطها برای عبادت (دون مساجد) و مجرد از دنیا و مافیها ورقص و غناء و بسیاری مسائل دیگر دانسته و هر یک را به تفصیل توضیح داده است. این کتاب نیز در مصر به طبع رسیده و قسمت عمده‌یی از آن اختصاص دارد به رد سماع صوفیان^۱.

۱۳- کتاب (عبر العاشقین) تألیف شیخ روز بهان بقلی (ابو محمد بقلی فسوی) متوفی در سال ۶۰۶ هـ که از طرف (انستیتوی فرهنگی ایران و فرانسه) به تصحیح پروفیسور هنری کربن و مرحوم دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران چاپ شده است.

درباره سماع روز بهان و عقیده او در باب سماع مراجعه شود به: (صفحات ۶۱ و ۵۲ مقدمه کتاب و صفحه ۵۳ از متن کتاب عبر العاشقین).

۱۴- (تبصرة العوام فی معرفة مقامات الانام) که از کتب مشهور فارسی ذکر سل و نحل است و به دست یکی از علمای شیعه امامیه در حدود اوایل قرن هفتم تألیف شده است. درباره مؤلف و زمان تألیف آن اطلاع صحیح دقیقی در دست نیست. بعضی از جمله عبدالله افندی مؤلف (ریاض العلماء) آن را به شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر روض الجنان نسبت داده و برخی مؤلف آن را به اشتباه سید شریف علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (م: ۴۳۶) دانسته‌اند. صاحب (روضات الجنات) کتاب تبصرة العوام را تألیف سید مرتضی بن الداعی- بن القاسم الحسنی الرازی ملقب به (صفی الدین) می‌داند و نام کتاب او را (تبصرة العوام فی تفضیل مذاهب الملتین) می‌آورد. کتاب تبصرة العوام در بیست و شش باب است در ذکر مقالات فرق خارج از اسلام و اسلامی^۲. این کتاب به تصحیح شادروان عباس اقبال آشتیانی به سال ۱۳۱۳ شمسی در تهران به طبع رسیده است و نگارنده از باب سیزدهم آن (در مقالات صوفیان، صفحات ۱۳۳-۱۳۹) استفاده کرده است.

۱۵- کتاب (مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد) تألیف شیخ نجم الدین رازی معروف به نجم الدین دایه (ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاه وراسدی رازی) که مختصری از آن به نام (منتخب مرصاد العباد) در سال هزار و سیصد و یک هجری قمری و نسخه کامل آن نیز در سنه هزار و سیصد و پنجاه و دو و قمری (مطابق ۱۳۱۲ هجری شمسی) به سعی و اهتمام مرحوم آقا سید حسین شمس‌العرفاء در تهران به طبع رسیده است^۳ و بار دیگر عمین کتاب در سال

۱- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۲۳

۲- مقدمه کتاب به قلم مرحوم اقبال و تاریخ ادبیات آفای دکتر صفاج ج ۲ ص ۱۰۳۳

۳- تاریخ تصوف دکتر غنی ص ۵۴۷

۱۳۳۶ شمسی در تهران چاپ شده و مأخذ نگارنده نیز (صفحات ۲۰۵-۲۰۶) همین طبع بوده است.^۱

۱۶- تذکرة الاولیاء تألیف فریدالدین محمدبن ابوبکر ابراهیم عطار نیشابوری (م: ۶۱۸) این کتاب شرح حال و نقل اقوال نودوشش نفر از معاریف عرفای قبل از مغول است که بیشتر اهتمام مؤلف متوجه به اقوال و آراء عرفا بوده و کمتر به شرح حال به معنای واقعی پرداخته است. تذکرة الاولیاء یکی از دلکش‌ترین و زیباترین کتابهای نثری تصوف است و شیوه نگارش آن بر همان سنوال است که در آثار منظوم عطار می‌بینیم یعنی ساده و دل‌انگیز و خالی از تکلف است و عطار جز در مقدمه احوال هریک از مشایخ که چند جمله متوازن مسجع بر همان توالی که معتاد نویسندگان صوفیه بوده آورده در بقیه کتاب نثری به روانی آب و به لطافت نسیم صبا دارد...

دو جلد تذکرة الاولیاء در یک مجلد مستقل به سال ۱۹۰۵ میلادی به اهتمام مستشرق انگلیسی (رنولد نیکلسن) با مقدمه انتقادی در شرح احوال شیخ عطار به قلم استاد علامه مرحوم محمد قزوینی در لیدن به طبع رسیده. این کتاب بعداً نیز در تهران توسط کتابخانه مرکزی به چاپ رسیده و مأخذ ما نیز (چاپ سوم تهران جلد اول ص ۲۴۷ و جلد دوم صفحات ۳۶، ۲۴۱، ۲۵۶ و ۲۸۰) بوده است. همچنین این کتاب ارجمند با تصحیح و توضیحات آقای دکتر محمد استعلامی به سرمایه کتابخانه زوار به طبع رسیده است.^۲

۱۷- کتاب معارف تألیف سلطان العلماء بهاءالدین محمد بن حسین خطیبی بلخی معروف به (بهاءالدین ولد). این کتاب یکی از مهمترین و بهترین کتابهای پارسی از آثار صوفیان به شمار می‌رود، (بهاء ولد) از کبار مشایخ صوفیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است و خود از تربیت یافتگان شیخ نجم‌الدین کبری است. بهاء ولد پس از مهاجرت از بلخ و اقامت در قونیه به وعظ و ارشاد سرگرم شد و مریدان بسیار یافت و بنا به روایت افلاکی در سال ۶۲۸ و به روایت دولت‌شاه در سال ۶۳۱ بدرود حیات گفت. تنها اثری که از بهاء ولد باقی مانده کتاب معارف اوست که مجموعه‌ی از مجالس و مواعظ او محسوب می‌شود و این کتاب در سال ۱۳۳۳ به تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر به طبع رسیده است.^۳

۱- نیز مراجعه شود به چاپ فاضل محترم آقای دکتر محمد امین ریاحی (۱۳۵۲، تهران)

۲- در باب عطار مراجعه شود به: شرح احوال و نقد آثار عطار (استاد فروزانفر) و احوال و آثار عطار (مرحوم سعید نفیسی) و تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا جلد ۲

۳- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۱۰۱۹

در باب سماع مراجعه شود به (صفحات ۱۵۵، ۳۴۸ و ۳۸۴ و سوار دیگر)

۱۸- (عوارف المعارف) شیخ شهاب‌الدین سهروردی (ابوحفص عمر بن محمد) (م: ۶۳۲). این کتاب یکی از بهترین و جامع‌ترین مصنفات صوفیه و مشتمل است بر شخصیت و سه باب در منشاء علوم و ماهیت نصوف و فرق صوفیه و شرح خرقة مشایخ و آداب سفر و حضر و سماع و اخلاق صوفیه و امثال آن. (عوارف المعارف) در حاشیه (احیاء العلوم) غزالی در مصر به طبع رسیده و مأخذ مانیز (صفحات: ۸۱-۱۴۱ عوارف در حاشیه جلد دوم احیاء العلوم) طبع قاهره است.

۱۹- تألیفات شیخ محی‌الدین ابن العربی (م: ۶۳۸) که معروف‌ترین آنها: (فتوحات مکیه) و (فصوص الحکم) است.

در چهار مجلد در (بولاق) مصر و در قاهره (سنه ۱۳۲۹) به طبع رسیده است. ۱- فصوص الحکم دارای بیست و هفت فصل و راجع به تصوف می‌باشد که عبدالرزاق کاشانی آن را تفسیر کرده است. ۲- همچنین محمود بن محمد قیصری شرحی بر آن نوشته و مأخذ مانیز فصل هفتم همان شرح می‌باشد که در سال ۱۳۹۹ در تهران به چاپ رسیده است.

۲۰- (فیه مافیه)، تقریرات مولانا جلال‌الدین (م: ۶۷۲)

موضوع این کتاب تقریرات مواضع عارفانه و مسائل مربوط به اخلاق و تصوف است. در باب سماع مراجعه شود به (صفحه ۷۴ کتاب و صفحه ۲۸۹ حواشی و تعلیقات به قلم استاد فروزانفر).

۲۱- دیوان سلطان ولد- مجموعه اشعار سلطان ولد پسر مولانا جلال‌الدین رومی (م: ۷۱۲). این مجموعه به کوشش استاد سعید نفیسی در تهران به طبع رسیده است. استاد نفیسی در مقدمه دیوان شرح جامعی در باب مکتب مولوی و فرقه مولویه و آداب سماع نوشته و نگارنده نیز از صفحات: (۱۲-۲۹ مقدمه دیوان) استفاده فراوان کرده است.

۲۲- مثنوی (کنز الرموز) از اسیر حسینی رکن‌الدین عالم بن ابی‌الحسین هروی مشتهر به سادات. این اسیر حسینی از اجله عرفای خراسان بوده و در سال ۷۱۸ در شهر هرات وفات یافته است و او همان کسی است که از شیخ محمود شبستری پرسشهایی کرده و شیخ شبستری هم مثنوی (گلشن‌راز) را در جواب سؤالات وی ساخته است. اسیر حسینی جز (کنز- الرموز) آثار دیگری نیز به نظم و نثر دارد. ۳- صفحات ۵۸-۶۰ این مثنوی که به سال ۱۳۱۷ در شیراز به طبع رسیده در بیان سماع و کیفیت آن است.

۱- تاریخ تصوف ج ۲ ص ۵۴۷

۲- تصوف، ترجمه آقای مهرداد سهرین

۳- تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون ج ۳ ترجمه آقای علی‌اصغر حکمت ص

۲۳- کتاب (مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه) تألیف عزالدین محمود کاشانی (م: ۷۳۵). این کتاب در ده باب و در آداب واقوال صوفیه نوشته شده و فصل نهم از باب پنجم آن در سماع و آداب آن می باشد. این کتاب را استاد جلال همائی در سال ۱۳۲۳ در تهران تصحیح کرده و به طبع رسانده اند.

۲۴- (جام جم) مثنوی عرفانی واجتماعی اثر اوحدی سراغی (م: ۷۳۸) این مثنوی شامل پنج هزار بیت است که یک بار به اهتمام مرحوم وحید دستگردی چاپ شده و در سال ۱۳۴۰ شمسی نیز به کوشش استاد سعید نفیسی به ضمیمه (دیوان اوحدی سراغی) به طبع رسیده است و صفحات (۶۲۹-۶۳۲) آن مربوط به سماع است.

۲۵- (نفایس الفنون فی عرایس العیون) تألیف علامه شمس الدین محمد بن محمود آملی از عالمان قرن هشتم هجری که آن را به نام شیخ ابواسحق اینجو ساخته است. نفایس- الفنون در بیان شرف علم و تقسیم علوم است و به علوم اوائل و اواخر و شامل علوم ادبی است پانزده فن مانند: علم بیان و معانی و علم صرف... و علم اصول و فقه.

فصل دهم این کتاب (در سماع و آداب آن) است که نگارنده از صفحات ۲۱۳-۲۱۴ چاپ تهران (سال ۱۳۱۶) استفاده کرده است.

۲۶- (صفوة الصفا) تألیف توکلی بن اسمعیل بن حاجی مشهور به (ابن بزاز اردبیلی) (مؤلف به سال ۷۵۹ هجری). این کتاب در شرح احوال شیخ صفی الدین اردبیلی نوشته شده و در سال ۱۳۲۹ در بمبئی به طبع رسیده است و در باب سماع شیخ و در تحقیق تواجد و وجود و وجود از صفحات: (۶۱-۱۶۴-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۳) چاپ بمبئی استفاده شده است.

۲۷- آثار جامی (نورالدین عبدالرحمن) شاعر و عارف نامبردار قرن نهم هجری (م: ۸۹۸) مانند نفحات الانس، بهارستان، و سبحة الابرار.

نگارنده بیش از همه از نفحات الانس چاپ تهران به کوشش آقای توحیدی پور صفحات: (۱۹۴-۱۹۷-۳۲۸-۴۶۸-۶۰۳) استفاده کرده است.

۲۸- حبیب السیر- تألیف غیاث الدین بن هماد الدین مشهور به (خوانده) (م: ۹۲۰ هجری). در جلد سوم این کتاب ضمن شرح خانقاههایی که به امیر نظامان خان ساخته شده شرط سماع در خانقاه نیز ذکر گردیده است.

۱- راهنمای ادبیات فارسی تألیف خانم دکتر خاندلری ص ۳۹۸- تاریخ مغول مرحوم اقبال ص ۵۲۵.

- ۲۹- التصوف الاسلامی-تألیف دکتر زکی مبارک چاپ قاهره
 ۳۰- (بستان السیاحة) و(ریاض السیاحة)، حاج زین العابدین شیروانی
 ۳۱- طرائق الحقائق تألیف حاج نایب الصدر معصومعلی شیرازی
 ۳۲- اسلام و تصوف تألیف نیکلسن ترجمه آقای مدرس نهاوندی
 ۳۳- تاریخ تصوف اسلام (دومجلد) تألیف مرحوم دکتر غنی
 ۳۴- زندگانی مولانا جلال الدین تألیف استاد بدیع الزمان فروزانفر
 ۳۵- تاریخ فرهنگ ایران تألیف آقای دکتر صدیق اعلم
 ۳۶- سلسله مقالات آقای دکتر ذبیح الله صفا مندرج در مجله مهرسال چهارم
 ۳۷- مقاله آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب مندرج در مجله یغما سال چهاردهم (شماره

(۱)

- ۳۹- ارزش میراث صوفیه تألیف آقای دکتر زرین کوب
 ۴۰- فرهنگ اشعار حافظ تألیف آقای دکتر رجائی
 ۴۱- سداومت در اصول موسیقی ایران، تألیف آقای محمد تقی دانش پژوه
 ۴۲ - Studies in islamic mystics by R. A. nicholson.

ضمناً نام بسیاری از ماخذ دیگر را در پاورقی صفحات کتاب نقل کرده ایم.

سَمَاع و طَرِيقَةُ مَوْلَانَا

طَرِيقَةُ مَوْلَايِ كِي از مَهْمَتَرِين طَرِيقَه‌هَای تَصَوُّفِ اِیْرَانِ اسْتِ مَنَسُوبِ بِه مَوْلَانَا جَلَالِ الدِّینِ بَلْخِي شَاعِرِ وَ مَتَفَكِّرِ بَزْرِكِ اِیْرَانِي اسْتِ وَ دَرِ اَرْوِیَا از سَايِرِ فَرَقِ تَصَوُّفِ مَعْرُوفِ تَرِ اسْتِ زِيْرَا كِه بَسِيَارِي از جِهَانْگَرْدَانِ اَرْوِیَا دَرِ اَسِيَايِ صَغِيْرِ بَا اِيْشَانِ اَشْنَا شُدِه وَ بِه خَانَقَاهِ اَنَانِ دَرِ قَوْنِيَه رَفْتِه اَنْدِ. از اَنْجَا كِه پِيْرَوَانِ اِيْنِ طَرِيقَه بِه سَمَاعِ اَهْمِيْتِ بَسِيَارِ مِي دَهَنْدِ وَ دَرِ حَالِ ذِكْرِ وُجُودِ وَ نَشَاطِ دَسْتِ مِي اَفْشَاَنْدِ وَ پَايِ مِي كُوبَنْدِ اَرْوِپَايِيَانِ بِه اِيْشَانِ (دَرِ وِيْشَانِ چَرخِ زَنْ) يَا دَرِ وِيْشَانِ رَقْصَنْدِ، كَفْتِه اَنْدِ.

اِيْنِ طَرِيقَه يَكِي از فُرُوعِ طَرِيقَةُ كَبْرُويِ يَا كَبْرَاويِ يَا ذَهَبِي مَنَسُوبِ بَعَارْفِ شَهِيْرِ اِیْرَانِ نَجْمِ الدِّینِ اَبُو الْجَنَابِ اَحْمَدِ بِنِ عَمْرِ بْنِ نَجْمِ خِيَوْقِي خَوَارَزْمِي مَلَقَبِ بِه طَامَةِ الْكَبْرِي وَ مَعْرُوفِ بِه نَجْمِ الدِّینِ كَبْرِي اسْتِ كِه دَرِ شَهْرِ خِيَوْه يَا خِيَوْقِ دَرِ . ٤٥٥ وِلَادَتِ يَافْتِه وَ دَرِ دَهْمِ جَمَادِي الْاَوْلَى ٦١٨ دَرِ جَنْكِ بَا مَغُولَانِ دَرِ گَرِگَانِجِ خَوَارَزْمِ كَشْتِه شُدِه اسْتِ. اِيْنِ كِه اَرْوِپَايِيَانِ بِه اِيْنِ طَرِيقَه دَرِ وِيْشَانِ چَرخِ زَنْ وِيَا رَقْصَنْدِه كَفْتِه اَنْدِ بَدَانِ جِهْتِ اسْتِ كِه دَرِ حَالِ ذِكْرِ وَ سَمَاعِ پَايِ رَاسْتِ خُودِ رَا بَرِزْمِيْنِ اسْتَوَارِ مِي كَنْنَدِ وَ بِيَانِكِ سَازَهَايِ مَخْتَلَفِ پِيَكْرِ خُوِيْشِ رَا كَرْدِ اَنْ مِي كَرْدَانْدِ وَ دَسْتِ اَفْشَاْنِي مِي كَنْنَدِ. كَفْتِه اَنْدِ كِه اِيْنِ رُوشِ رَا مَوْلَانَا خُودِ بِه اِيْشَانِ تَلْقِيْنِ كَرْدِه اسْتِ.^١

دَوْلَتشَاهِ سَمَرْقَنْدِي دَرِ بَابِ مَلَاَقَاتِ مَوْلَانَا بَا شَمْسِ تَبْرِيْزِي وَ مَصَاحِبْتِ هَمِيْشَكِي اَنَانِ مِي نُوِيْسَدِ:

«...شور و غوغا از موالی واصحاب برآمد که سروپا برهنه مبتدعی آمده و پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع زدندی و شیخ شمس الدین از مولانا پنهانی به جانب تبریز گریخت و مولانا را سوزا شتیاق آن قطب دائرة محبت در درون شعله زد و بی طاقت شد و به طرف تبریز آمد، باز شیخ شمس الدین را همراه به روم برد و مدتی دیگر روزگار در صحبت او گذرانید، باز مریدان واصحاب مولانا به معادات شیخ شمس الدین مشغول شدند. ضرورة شیخ شمس الدین نوبت عزیمت شام نمود و دو سال شیخ شمس الدین در نواحی شام بود و در آرزوی او مولانا می سوخت و قوالان را می فرمود تا سرود عاشقانه می گفتند و شب و روز به سماع مشغول بود و اکثر غزلیات که در دیوان مولانا مسطور است در فراق شمس الدین گفته است و

١- مقدمه دیوان سلطان ولد به قلم استاد نفیسی چاپ تهران ص (دوازده).

گویند در خانه مولانا ستونی بود چون غرق بحر محبت شدی دست در آن ستون زدی و به چرخ آمدی و اشعار پرشور می گفتی و مردم آن اشعار می نوشتند...»^۱

در مقدمه (ولدنامه) اثر منظوم سلطان ولد پسر مولانا چنین آمده است:

«...مولوی یکجا اسیر عشق جذبه شمس الدین شد و هرچه داشت یکسو نهاد و یک رو به وی پیوست و زهد و خلوت و کراست بی فروز به عشق نخوت سوز و وعظ و ارشاد وقیل و قال به شعر و رقص و سماع و حال سبدل گردید»^۲

در متن مثنوی (ولدنامه) تحت عنوان: «استغراق مولانا قدسنا الله بسره العزیز در عشق شمس الدین تبریزی عظم الله ذکرة و بیقراری و شور و جوش نمودن بیش از آنچه اول داشت» آمده است:

روز شب در سماع رقصان شد	بر زمین همچو چرخ گردان شد
بانگ و افغان او به عرش رسید	نالهاش را بزرگ و خرد شنید
سیم و زر را به مطربان می داد	هرچه بودش زخان و مان می داد
یک نفس بی سماع و رقص نبود	روز و شب لحظه ای نمی آسود
تا حدی که نماید قوالی	کو زگفتن نگشت چون لالی
همه شان را گلو گرفت از بانگ	جمله بیزار گشته از زر و دانگ
همه گشتند خسته و رنجور	بی شرابی همه شده مخمور
گر بدی آن خمارشان ز شراب	دفع گشتی یقین هم از می ناب
لیک بودند خسته از گفتن	و ز فغان و سرود و ناخفتن
جان جمله به لب رسیده ز رنج	بی تف ناردل پزیده ز رنج
غلغله اوفتاد اندر شهر	شهر چه بلکه در زمانه و دهر
کاین چنین قطب و مفتی اسلام	کوست اندرد و کون شیخ و امام
شورها می کند چو شیدا او	گاه پنهان و گه هویدا او
خلق از وی ز شرع و دین گشتند	همگان عشق را رهین گشتند
حافظان جمله شعرخوان شده اند	به سوی مطربان روان شده اند
پیر و برنا سماع باره شدند	بسر براق و لا سواره شدند
ورد ایشان شدست بیت و غزل	غیر از این نیستشان صلوة و عمل
عاشقی شد طریق و مذهبشان	غیر عشق است پیششان هذیان

۱- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، چاپ تهران (خاور-۱۳۳۸)، ص ۴۸

۲- مقدمه ولدنامه به قلم استاد همایی، ص ۵۰

کفر و اسلام نیست در رهشان
کارشان سستی است و بی خویشی
گفته منکر ز غایت انکار
جان دین را شمرده کفر آن دون
هم براو باز گردد این گفتار
باچنین سستی و چنان جوشش
شمس تبریز شد شهنشهان
ملت عشق هست بی کیشی
نیست بروفق شرع و دین این کار
عقل کسل را نهاده نام جنون
چه زند پیش شیر نر گفتار
باچنان عشق و باچنان کوشش^۱

و مولانا پس از جستجوی بسیار و نویسی از دیدار شمس:

مطربان را بخواند از سر او
می زد افغان قوی بیانگ و خروش
بی سرو پا به بام و برد راو
بحر عشقش از و ب موج و بجوش^۲

استاد فروزانفر می نویسد^۳: «شمس الدین به مولانا چه آموخت و چه فسون ساخت که چندان فریفته گشت و از همه چیز و همه کس صرف نظر کرد و در قمار محبت نیز خود را در باخت بر ما سجهولست ولی کتب مناقب و آثار بر این متفق است که مولانا بعد از این خلوت روش خود را بدل ساخت و به جای اقامه نماز و مجلس و عظم به سماع نشست و چرخیدن و رقص بنیاد کرد و به جای قیل و قال مدرسه و جدال اهل بحث گوش به نغمه جانسوزنی و ترانه دلنواز رباب نهاد و با آنکه در آغاز کار و پیش از آنکه ذره وار در شعاع شمس رقصان شود سخت به نماز و روزه مولع بود چنانکه هر سه روز یکبار روزه گشادی و شب تا به روز در نماز بودی و به سماع و رقص در نیامده بود و در صورت عبادت و تقوی کمال حاصل می کرد و از تجلیات الهی برخوردار می گشت.

چون آفتاب حقیقت شمس بر مشرق او تافت و عشق در دل سرلانا کارگر افتاد و شمس را به راهنمایی برگزید به اشارت او به سماع در آمد و پیش از آن حالات و تجلیات که از پرهیز و زهد می دید در صورت سماع براو جلوه گر گردید چنانکه سلطان ولد در جزو سوم مثنوی ولدی گوید:

پیشتر از وصل شمس الدین زجان
سال و سه پیوسته آن شاه گزین
آن مقاماتش از آن ورزش رسید
اندر آن مظهر بدش جلوه زحق
بود در طاعت ز روزان و شبان
بود مشغول علوم زهد و دین
با تقی و زهد ره را می پند
هر دمی می برد از حق نویسی

۱- ولدنامه، صفحات ۵۶-۵۷

۲- ولدنامه بتصحیح استاد همایی ص ۶۱

۳- رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین، تألیف استاد فروزانفر، ص ۶۴

چون که دعوت کرد او را شمس دین در سماعی که بدان پیشش گزین
 چون در آمد در سماع از امر او حال خود را دید چندان زهو
 شد سماعش مذهب و رایبی درست از سماع اندر دلش صدباغ رست».

افلاکی در شرح حال مولانا جلال الدین نوشته: «در آن غلبات شور و سماع که مشهور
 عالمیان شده بود از حوالی زرکوبان می گذشت مگر آواز تقیق ایشان به گوش مبارکش رسید
 از خوشی آن ضرب شوری عجیب در مولانا ظاهر شد و به چرخ در آمد. شیخ نعره زنان از دکان
 خود بیرون آمد و سردر قدم مولانا نهاده بیخود شد مولانا او را در چرخ گرفته شیخ از حضرتش
 امان خواست که مرا طاقت سماع خداوندگار نیست از آنکه از غایت ریاضت قوی ضعیف
 ترکیب شده ام همانا که به شاگردان دکان اشارت کرد که اصلاً ایست نکنند و دست از ضرب
 باز ندارند تا مولانا از سماع فارغ شد همچنان از وقت نماز ظهر تا نماز عصر مولانا در سماع
 بود از ناگاه گویندگان رسیدند و این غزل آغاز کردند:
 یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی
 و نیز راجع به وفات شیخ صلاح الدین زرکوب که خلیفه مولانا رومی بود و در حیات او در
 سنه ششصد و پنجاه و هفت درگذشت نوشته که بنا به وصیت خودش که خواسته بود آیین عزا
 در جنازه او به عمل نیاید بلکه چون از محنت خانه جهان رهایی یافته به عالم جاویدان
 اتصال می یابد با ساز و سماع او را به خاک بسپارند و «مولانا بیامد و سر مبارک را باز کرده
 نعره ها می زد و شورها می کرد و فرمود تا نقاره زنان و بشارت آوردند و از نفیر خلقان قیامت
 برخاسته بود و هشت جوق گویندگان در پیش جنازه می رفتند و جنازه شیخ را اصحاب کرام بر
 گرفته بودند و خداوندگار تاتربت بهاء ولد چرخ زنان و سماع کنان می رفت و در جوار سلطان
 العلماء بهاء ولد به عظمت تمام دفن کردند و ذلک غره شهر محرم المکرم سنه سبع و خمسين
 وستمائة»^۱

افلاکی در مناقب العارفین بارها به مجالس سماع مولانا اشاره کرده و یک جا شرح
 جالبی درین زمینه دارد و می گوید: «منقولست که روزی در مدرسه مبارک معانی می فرمود
 گفت: حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید می فرماید: (ان انکر الاصوات لصوت الحمیر)؛ چه از جمیع
 جانوران صوت زشت و مکروه را بدو منسوب کرده است؛ معلوم است یاران را که چه معنی دارد؟
 یاران سر نهاده ملتمس بیان آن شدند؛ فرمود که سایر حیوانات را مخصوص ناله ای ووردی و
 تسبیحی هست که خالق و رازق خود بدان یابد می کنند چنانکه حنین شتر و زئیر شیر و این نخچیر

۱- نقل از (رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولوی) تألیف استاد فروزانفر ص ۱۱۰-

دکتر غنی (تاریخ تصوف در اسلام ج ۲ ص ۳۹۸).

وطنین مگس ودوی زنبور وغیر هم ویرآسمان ملائکه وروحانیان را تسایحست و بنی آدم را تسبیح وتهلیل و انواع عبادات باطنی وبدنی، غیر ازخر بیچاره که دردو وقت سعین بانگ می کند: یکی وقتی که آرزوی جماع کند. دوم در وقتی که گرسنه شود... پس خردایمآبنده فرج و گلو است وهم چنان هر کسی که در جان او درد خدا وناله عشقی نباشد ودر سراو سودائی نبود عندالله تعالی کمتر از خراست (اولئک کالا نعام بل هم اضل) نعوذ بالله منه. شعر

دان که این نفس بهیمی نرخرست زیر او بودن ازو ننگین ترست
گرددانی ره هر آن چه خربخواست عکس آن کن خود بود آن راه راست

...منقولست که روزی حضرت مولانا باجمیع یاران به سوی باغ چلبی حسام الدین می رفتند وآن روز خداوندگار برخری سوار شده بود فرمود که مرکب الصالحین است و چندین پیغامبران خرسواری کرده اند چنانکه شیث وعزیر ومسیح وحضرت رسول ماصلی الله علیه وسلم. شعر(خر برهنه برنشین ای بوالفضول خر برهنه نی که را کب شد رسول). مگر یار ربانی شهاب الدین گوینده نیز او برخری سوار شده بود. از ناگاه خر او بانگی برکشید شهاب الدین مذکور از سر غضب چند بار خررا برسر بزد حضرت مولانا فرمود که حیوان بیچاره را چراش می زنی؟ برای آنکه بارت می کشد شکری نکنی که تورا کبی و او مرکوب تست ونعوذ بالله اگر برعکس بودی چه خواستی کردن؟ حالیا بانگ او از دو حال بیرون نیست: یا برای گلوست یا برای فرج. درین کار جمیع خلق شریکند وپیوسته درکارند وتخم هوس درین می کارند. پس همه را برسر باید زدن وسرزنش کردن. همانا که شهاب الدین نادم گشته فرود آمد وسم خر را بوسیده نوازش کرد. درین که آنچه در مناقب العارفین دراین زمینه آمده عقیده مولانا است تردیدی نیست زیرا که در دفتر چهارم مشنوی همین مطالب را چنین سروده است:

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گره را جمله عقل وعلم وجود	آن فرشته ست اونداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص وهوا	نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فریبی
او نبیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافلست و از شرف
این سیوم هست آدمیزاد و بشر	نیم او زافرشته و نیمیش خر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل عقلی بود
آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب	وین بشر بادو مخالف در عذاب
وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند	آدمی شکند و مه امت شدند
یک گره مستغرق مطلق شدند	همچو عیسی باملک ملحق شدند
نقش آدم لیک معنی جبرئیل	رسته از خشم و هوا وقال وقیل

از ریاضت رسته وز زهد وجماد
 قسم دیگر باخران ملحق شدند
 وصف جبریلی دریشان بود رفت
 سرده گردد شخص کوی جان شود
 زآنکه جانی کان ندارد هست پست
 او ز حیوانها فزونتر جان کند
 مکرو تلبیسی که او داند تنید
 جامهای زرکشی را بافتن
 خرد کاریهای علم هندسه
 که تعلق باهمین دنیاستش
 این همه علم بنای آخرت
 علم راه حق و علم منزلش
 پس درین ترکیب حیوان لطیف
 نام کالا نعام کرد آن قوم را
 روح حیوانی ندارد غیر نوم
 لاجرم اسفل بود از سافلین

گویسا از آدمی او خود نزاد
 خشم محض و شهوت مطلق شدند
 تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت
 خر شود چون جان اوی آن شود
 این سخن حق است و صوفی گفته است
 در جهان باریک کاریها کند
 آن ز حیوان دگر ناید پدید
 درها از قعر دریا یافتن
 یا نجوم و علم طب و فلسفه
 ره به هفتم آسمان بر نیستش
 که عماد بودگاو و اشترست...
 صاحب دل داند آنرا بادلش
 آفرید و کرد با دانش الیف
 زآنکه نسبت کوبه یقظه نوم را
 حسهای منعکس دارند قوم...
 ترک او کن لاحب آالفین

از غزلیات مولانا جلال الدین برمی آید که بیشتر آنها را برای پای کوی و دست افشانی سروده است زیرا که بیشتر آنها اوزان مسدس و مشمن و حالت مقطع ضربی دارد و بسیاری از آنها را تقطیع کرده است تا آهنگ پای کوی و دست افشانی را نشان دهد. از آنچه در مناقب العارفین هست چنین برمی آید که پیروان طریقه مولوی باطرق دیگر تصوف که با ایشان معاصر و مجاور بوده اند چندان رابطه ای نداشته اند زیرا که نامی از قادریان یعنی پیروان عبدالقادر گیلانی که در آن زمان در عراق و سوریه بسیار بوده اند و احترامی که صوفیه آن عصر به محیی الدین بن-العربی داشته اند نیز در آن منعکس نشده است و حتی جایی که ذکر می در آن کتاب از ابوالعباس احمد بن علی رفاعی پیشوای معروف طریقه رفاعی متولد در محرم ۵۰۰ ۵۱۲ در ناحیه بصره و متوفی در ۲۲ جمادی الاخره ۵۷۸ در ناحیه واسط آمده است خرده گیریهایی درباره اش دیده می شود، در همین کتاب چنین آمده است که حاجی بکتاش که در آسیای صغیر و ترکیه و مصر پیروان بسیار دارد وقتی کسی را نزد مولویان فرستاده و از طریقه ایشان پرسشهایی کرده است تا از آن پیروی کند. اما در زمانهای بعد رقابت و گاهی نیز دشمنی بکتاشیان با مولویان در آسیای صغیر و ترکیه آشکار است و در تاریخ مکرر بدان اشاره کرده اند.

(ف. وهیسلوک) خاورشناس انگلیسی در کتابی که به عنوان عیسویت و اسلام در زمان

سلاطین تألیف کرده و مرادش از سلاطین پادشاهان عثمانی است. ثابت کرده است که در شهر قونیه در زمانی که طریقه مولوی در آن پدید آمد نصاری نفوذ بسیار داشته‌اند و به همین جهت طریقه مولوی توجهی به تعلیمات حکمت یونانی که نصارای آن سرزمین انتشار میداده‌اند داشته است. نکته جالبی که وی بدان متوجه شده این است که در مسجدی که سابقاً کلیسای (سن آمیلو کیوس) در قونیه بوده است جایگاهی بود که آنرا قبر افلاطون می‌دانسته‌اند و مسلمانان آن شهر بدان احترام می‌کرده‌اند و حدس زده است که شاید مولویان مؤسس این طریقه این اندیشه را نیرو داده‌اند تا مسلمانان و ترسایان آن شهر اشتراک عقیده‌ای باهم داشته باشند. حتی وی در بقعه‌ای که مرقد مولانا جلال‌الدین در آن هست دیده است که چگونه پیروان هر دو مذهب در بزرگداشت وی انبازند. عقیده دیگر وی درین کتاب که در پذیرفتن آن تردیدست اینست که پادشاهان سلجوقی روم مولانا جلال‌الدین را تشویق کرده‌اند مسلک مشترک فلسفی در میان مسلمانان و نصارای آن سرزمین فراهم کند. تنها نکته‌ای که اندکی با این حدس سازگار است این است که در مناقب العارفین چندین بار به این نکته اشاره رفته است که چون مولانا در مجالس ذکر و سماع، موسیقی و رقص را مجاز می‌دانسته است فقیهان روزگار این کار را ناپسند داشته‌اند و سماع و موسیقی را تقلیدی از مراسم دینی نصاری دانسته‌اند. نکته دیگری که در میان هست اینست که در زمانهای نزدیک به ما که دولت عثمانی حکم کشتار ارمنیان را در آسیای صغیر داده است مولویان آن سرزمین ارمنیان را بناه داده و مانع از کشتار ایشان شده‌اند. اما این رفتار منحصر به پیروان طریقه مولوی نبوده است و همه متصوفه ایران در هر فرقه‌ای تصوف را بالاتر از هر دین و مذهب دانسته و پیروان ادیان و مذاهب مختلف را از هر جهت یکسان شمرده‌اند و برای هیچ فرقه‌ای برتری نسبت به فرقه دیگر قایل نبوده‌اند.

افلاکی در مناقب العارفین انتشار طریقه مولوی را نتیجه کوششهای بهاء‌الدین ولد و مبلغانی که وی به آسیای صغیر فرستاده دانسته است. بهاء‌الدین سلطان‌ولد خود در ولد نامه این معنی را تأیید کرده و در جایی که سخن از نشستن به جای پدر می‌کند می‌گوید:

بر سر تخت رفت بی پای	در جهانی که نیستش جایی
بی‌قدم رفت جان به سوی قدم	بی وجود بشر به شهر عدم
گشت غواص در چنان دریا	به در آورد طرفه کوه‌رها
بر سریدان نثار کرد آن را	زندگی داد جان و ایمان را
خلق حیران شدند و گفتند این	که زهی قطب پادشاه‌گزین
آنچه در عمرها شود حاصل	ز اولیای گزیده واصل
هر دمی بی‌برو سرید از او	می‌شود در جهان فرید از او

گشت راه نھان از او پیدا
مدت هفت سال گفت اسرار
مشکلاتی که بسته بودگشاد
جاھلان را همی کند دانا
بسر سر تربت پدر بسیار
این چنین تحفه هیچ شیخ نهاد...

در زمان ابن بطوطه طریقهٔ مولوی در خارج از قونیه در شهرهای دیگر آسیای صغیر هم پیروان داشته است^۱ در ۹۲۲ سلطان سلیم هنگامی که با ایران جنگ می کرد چون از شهر قونیه گذشته به تحریک شیخ الاسلام دربار خود دستور داده است (مولوی خانہ) قونیه را ویران کنند و هر چند که حکم نقض آن را داده است پیدا است که در بار عثمانی در آن زمان با طریقهٔ مولوی سازگار نبوده است. در پایان قرن دهم برعکس دربار عثمانی رعایت این طریقه را می کرده است.

چنانکه در سال ۹۶۱ یکی از اعیان دربار عثمانی سید علی قپوران به قونیه رفته و در آنجا مرقد بهاء الدین ولد و مولانا جلال الدین و بهاء الدین سلطان ولد را زیارت کرده است و در آن زمان دستگاه مولویان رونق بسیار داشته است. در سال ۱۰۴۴ سلطان مراد چهارم خراج شهر قونیه را به چلبی که پیشوای مولویان بوده بخشیده است. نخستین بار که اروپائیان به خانقاه قونیه رفته و ذکر از «درویشان رقصنده» کرده اند در زمان سلطان ابراهیم آل عثمان از ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۷ است. در آن زمان گذشته از قونیه عدۂ کثیری از درویشان مولوی در استانبول هم بوده اند چنانکه یکی از مسافران اروپایی سه (مولوی خانہ) درجۂ اول و یک تکیہ درجۂ دوم در استانبول و اطراف آن دیده است. در میان مولوی خانہ های درجۂ دوم مولوی خانہ شمس تبریزی در قونیه و مولوی خانہ های مدینه و دمشق و اورشلیم معروفتر بوده اند. برخی از مسافران اروپایی که به تکیہ ها و خانقاه مولویان در ترکیه رفته اند اطلاعات جالبی دربارهٔ لباسها و عادات و رسوم ایشان به دست آورده اند.

کلاهی بر سر می گذاشتند که به آن سکه می گفتند، خرقة بلند بی آستینی می پوشیدند که به آن (تنوره) می گفتند روی آن کلیجہ ای آستین دار بنام (دسته گل). کمر بندی داشتند بنام (الف لام بند) و خرقة ای به همین نام که بردوش می انداختند. در خانقاه شهر لوکاش در جزیرہ قبرس قبای کبودی در برداشتند و روی آن کلیجہ ای که سبز رنگ بود می پوشیدند. در خانقاه قونیه در مجالس ذکر و سماع شش ساز می نواختند یعنی نی، بربط، طبل، دایره و دهل و کمانچه. گاهی نیز تنها نی و کمانچه و دهل می زده اند.

۱- مراجعه شود به: صفحہ ۲۷۸ به بعد از ترجمہ سفرنامه ابن بطوطه (آفای موحد)،
بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب.

(در مناقب العارفین) در شرح وقایع زمان مولانا جلال الدین مکرر ذکر ازنی و کمانچه و دف رفته است.

ماهی دو بار مجالس ذکر و سماع داشته اند و پس از نماز مجلس تشکیل می داده اند. در استانبول که مولویان تکیه های متعدد داشته اند مجالس سماع بیشتر بوده است تا از تکیه های دیگر مردم به آنجا بیایند. مرشد کل را در زمانهای اخیر بیشتر (خنکار) می نامیدند و پیدا است که این کلمه تحریف عاسیانه لفظ (خداوندگار) فارسی است که در همه اسناد این طریقه درباره مولانا هم بکار برده اند. در ضمن به وی حضرت پیرو چلی ملا و (عزیز افندی) هم خطاب می کرده اند. ورود به حلقه مولویان مراسم و آئین خاصی داشته است. می بایست تا هزار و یک روز کارهای پست را انجام دهند و این مدت را به چند چله تقسیم می کردند. پس از هزار و یکروز جامه مخصوص این طریقه را به ایشان می پوشانیدند و هر یک را در حجره ای جا می دادند و ریاضتهایی برای او تعیین می کردند و می بایست منتظر موقعی بشوند که (حلولی) در ایشان پیدا شود. این حالت پس از ذکر و سماع و رقص و ریاضت پیش می آمد.

مرحوم حاج نایب الصدر معصوم علی شاه شیرازی در کتاب بسیار ستمع و استادانه خود طرائق الحقایق برین مطالبی که مسافران اروپائی روایت کرده اند مطالب دیگری افزوده است بدین گونه:

«سلسله مولویه تا کنون در روم و شام و مصر و عرب و جزایر بحر الروم و دیار ایلی و قوم و عراق و عرب جاری و معمولست و در نزد خرد و کلان و اعیان و نادان و حاجب و سلطان مقبولست و لباس خاص مخصوص درویشان آن سلسله است و تاج نمذ بی در، زیر سر گذارند و مشایخ ایشان عمامه ای نیز بر آن تاج بندند و ذکر و فکر و مراقبه و اوراد و سماع و حلقه و ذکر جلی در میان ایشان متداول است و در آن هنگام نی و دف می زنند و در آن سلسله قانون است که چون خواهد کسی در آن طریقه درآید باید هزار و یکروز خدمت نماید. برین موجب چهل روز خدمت چهار پایان کند و چهل یوم کناسی فترا نماید و چهل یوم آبکشی و چهل یوم فرائض و چهل یوم هیزم کشی و چهل یوم طبخ و چهل یوم حوایج از بازار آورد و چهل یوم خدمت مجلس درویشان و چهل یوم نظارت نماید بدین نسق تا مدت مقرر تمام شود و اگر چه در یکروز از آن خدمت ناقص گردد باید که خدمت را از سر گیرد و چون تمام شد آن طریقه را توبه دهند و کسوة از سر کار خانقاه بپوشانند و ثلثین اسم جلاله برو کنند و سجد بچهار جهت کنند و به وی دهند و طریق ریاضت و مجاهده تعلیم وی نمایند و آن پس بر آن قانون در خدمت شود تا آنکه صفایی در باطن او ظاهر گردد.»

۱- مراجعه شود به مقدمه دیوان سلطان ولد بنام استاد نسیم در حجاب پاره اول

سمع در دوره مولانا

سمع که بیشتر بانام مولانا شناخته شده و بعد از ده گذشته وی به صورت معینی در آمده و کلاً در طریقت مولویه (منسوب به مولوی) نماینده و مسمبل این طریقت گردیده، در اصل عربی از ریشه (سمع) مأخوذ است که مانند (سمع) Sam, و (سمع) Sem, به صورت مصدر و اسم می آید و معانی: شنیدن، شنواندن، گوش دادن سخنی که شنیده می شود، شهرت و نام نیک، یاد شدن، صدایی که از همه اشیاء به در می آید و ترانه شنیدن از آن فهمیده می شود، و مجازاً به معانی مختلفی از قبیل: رقص، نغمه، وجد، حال، مجلس انس، یادآوری اتفاقاتی که در گذشته رخ داده، گفتن و شنیدن ترانه های ترکی، و بالاخر چنانکه بعداً درباره آن بحث خواهد شد در زمان مولوی به معنی ضیافتهایی که ماهیت آنها نیمه دینی بوده، و ساز زدن و ترانه خواندن هم در آن ضیافتها مرسوم بوده است می آید!

در فارسی برای جدا ساختن معانی: گوش دادن و (شنیدن و ترانه شنیدن) از یکدیگر، نخستین به صورت (سمع) بفتح و دومی به شکل (سمع) بکسر بکار رفته است. کلمه (سماعی) که با افزودن یاء نسبت به دنبال واژه (سمع) ساخته شده برخلاف (قیاسی) قاعده ای است که چیزی آنچنان که از اهل زبان شنیده شده به همانگونه نقل می گردد.

در علم کلام نیز با این کلمه یک معنی غیر منقول اراده می شود. از این معانی گوناگون اگر برخی استثناء بشود بسیاری از معانی دیگر کلمه در عربی قدیم با معنی (ترنم به ساز و آواز) ارتباط نزدیک دارد.

از نظر اینکه نتیجه طبیعی شنیدن صدای خوش رقص را ایجاب می نماید، واژه رقص نیز با معنی این کلمه (سمع) ارتباط نزدیک پیدا می کند.

از آغاز ظهور تصوف در دین اسلام، از نظر طبیعت و مزاج، صوفیان- که از همکیشان دیگر خود حساس تر بودند- نمی توانستند از هنرهای زیبا مانند: موسیقی و رقص- که مستقیماً در روح انسان تأثیر می کنند- دور و بیگانه بمانند اساساً در ظهور و پیدایش این مسلک، از نظر طبیعت افراد، نقش مهم انسانهای حساس را نمی توان انکار کرد. آنان که به سلک تصوف در آمدند، از یک نظر برای رهایی از احکام خشک شریعت و برای اینکه ذوقهای معنوی خود

* نقل از مجله شرقیات دانشگاه استانبول، شماره ۵، سال ۱۹۶۴.

(نوشته دکتر تحسین یاز یجی استاد دانشگاه استانبول)

را در شرایط آزادتری پرورش بدهند مجبور بودند هرگونه حرکات خود را با قرآن و حدیث مربوط سازند، فقط کوشش کردند به این صورت از طعن و ملامت افراد متعصب رهایی پیدا کنند.

این مسأله که آیات شعر و موسیقی و رقص - که در دوره جاهلیت بین اعراب رواج داشت - با اساس دین اسلام سازگاری دارد یا ندارد، زمانهای طولانی برسر آن مناقشاتی در گرفته بود. برخی از اینان مخصوصاً موسیقی و رقص را مکروه حتی حرام، و برخی نیز با توجه به سببهایی که انسان را به سوی موسیقی و رقص سوق می دهد و با توجه به ماهیت بیدار کردن احساساتی که در انسان وجود دارد - آنرا مباح شمرده اند.

بدینگونه (سمع) که از این دو هنر یعنی: (رقص و موسیقی) بهره یافته به نظر برخی مکروه و یا حرام و به نظر بعضی مباح شمرده شده است.

آنان که سمع را مکروه و یا حرام می شمردند به علت آنکه در قرآن (لهو و لعب) زیاد به چشم می خورد آنرا چون لهو و لعب تلقی نموده و طبق آیات قرآن در باب آن حکم کرده اند. زیرا واژه (سمع) در قرآن نیامده است، و با توجه به این موضوع که آیا سمع، لهو و لعب هست یا نه اگر در این باره بیشتر بحث کنیم بسیار به جا خواهد بود.

از اینرو لهو و لعب خواه در قرآن و خواه در جای دیگری به کار رفته باشد به معنی هر نوع بازی و مشغول شدن به چیزهای بی فایده و کاری که به یک مقصد حقیقی دلالت نکند و به معانی مترادف بازیچه و تفریح می آید.

در چهار سوره از قرآن (سوره ۵۲، آیه ۱۲)، (سوره ۲۱ آیه ۶۴)، (سوره ۴۷، آیه ۳۶) و (سوره ۵۷، آیه ۲۰) زندگی این جهانی به لهو و لعب تشبیه شده است.

در دو مورد (آیه ۷ از سوره ۵۱ و آیه ۳۱ از سوره ۶۲) از کسانی که دین خود را به شکل بازیچه (و یا وسیله بازی) در آورده اند سخن رفته است.

در یک جا (سوره ۲۱ آیه ۱۷) از خدایی که زمین و آسمان را آفریده و این اسرار را به صورت بازی اتخاذ نکرده بحث شده است.

در یک مورد نیز (سوره ۳۱، آیه ۶) از برخی انسانها که بی اطلاع بودند و برای گمراه ساختن دیگران از راه خدا به سخنان بی حاصل (لهو الحدیث) می پرداختند سخن رفته است.

در یک جا (سوره ۶۲ آیه ۱۱) به این نکته اشاره شده است که عمل کسی که به خدا نزدیک است از تجارت و بازی پرخیرتر و بهتر است.

از کلماتی که در همه این آیات آمده بیشتر پرداختن به کارهای بی‌معنی و بوج قصد شده است و این حال امروز نیز مورد قبول و تصویب قرار نمی‌گیرد. در صورتی که در هیچیک از این آیات به حرام بودن رقص و یا موسیقی هیچ تصریحی وجود ندارد. فقط در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد (۳۱) لهو الحدیث از طرف طبری به گونه‌های مختلف مورد مطالعه قرار گرفته و به معنی (ترانه) تفسیر شده است. و به استناد به این آیه درباره منع فروش کنیزک اسیر، حدیثی نقل گردیده است. ولی از سیاق معنی بیشتر بی‌دینی و سخنها غیر اخلاقی از آن دانسته می‌شود. این طرز تفسیر احتمالاً موجب شده است تا مخصوصاً در بین متعصبین، (سماع) مکروه و حرام شمرده شود. با این گونه تفسیر، یکی از آیاتی که در فوق نقل شده برای معنی دلالت دارد که آنهایی که دین را می‌خواهند به صورت بازیچه در آورند عاقبت فجیعی در انتظارشان است.

این نکته را نیز در اینجا باید اضافه کرد که کسانی هستند که در زیر نقاب (دین) می‌خواهند ذوقهای نفسانی خود را اقماع نمایند.

این مسأله که موجب پیدایش مناقشات طولانی بین علمای دینی و صوفیان شده است سرانجام از طرف غزالی (متوفی ۵۰۵ هجری = ۱۱۱۱ میلادی) مفصلاً مورد بررسی قرار گرفته است.

ع

غزالی بنا بر اهمیت این مسأله یک قسمت از کتاب (احیاء علوم الدین) خود را به نام (کتاب سماع) به این موضوع اختصاص داده است. غزالی در این اثر، نخست بطور خلاصه از تأثیر مهم سماع در روح انسان بحث کرده و پس از آن گفته است که سماع در قلب وجدی ایجاد می‌کند که آن وجد اعضای بدن را به حرکت در می‌آورد. که گاهی این حرکات موزون و گاهی غیر موزون است. یکی از این حرکات تصفیق (۳) و رقص و دومی را اضطراب نامیده است. وی پس از ذکر این مسأله آراء و افکار مربوط به حرام بودن سماع را نقل کرده است. در این باره اولاً به عقاید بزرگانی چون امام شافعی و مالک که بنیان‌گذار مذاهب بزرگی هستند، و سفیان الثوری و حماد اشاره نموده و پس از آن مسأله را بیشتر از نظر روحی مورد بررسی قرار داده است، و اینکه حالات روحی با دین در چه شرایطی به یکدیگر نزدیک یا از هم دور می‌گردند.

برای تحقیق در این موضوع اولاً به احادیث مراجعه نموده و از روی احادیثی که از کتب معتبر حدیث نقل کرده گفته است: وسایل تفریح و رقص که بعد از پیغمبر (ص) مکروه و یا حرام شده است، پیغمبر خود، اینها را بدنی دانسته است. بعد از شرح این مطلب می‌پرسد که

آیا گوش دادن به صدای خوش مباح است؟ از میان سازها به کدام یک جایز هست، و یا جایز نیست که گوش بدهند؟ و این قبیل مسائل را مورد بررسی قرار داده است.

به نظر غزالی صدای خوش صدایی است که وقتی سامعه آنرا میشنود او را خوش می آید و آن صدا، صدای خوش است.

این نیز بنا بر آنکه ممکن است سوزون و یا بی وزن باشد به دو قسم تقسیم می گردد: سوزون تقسیم می شود به مفهوم مانند اشعار، و غیر مفهوم مانند صدای جمادات و حیوانات ولی لطف اصوات خوش سوزون نیز آن سوی زیبایی وزن می ماند!

چه بسا اصوات خارج از وزن هست که خوشایند است و ای بسا صداهای سوزون که ناخوشایند است.

صداهای سوزون به اعتبار بخارجشان بر سه قسم اند:

نخست- صداهایی که از جمادات مانند آلات موسیقی به در می آید.

دوم وسوم- صدایی که از حنجره انسان و یا حیوان خارج می شود.

گوش دادن به صداهای خوشی که از اینها به در می آید نباید حرام و یا مکروه شمرده بشود. کسانی که این صداها در آنها تأثیر نمی کند باید در سلامت روح آنان شک کرد. زیرا تأثیر این صداها بر روی کودکانی که در گهواره است و یا شتر و گوسفند امیری مسلم و یک واقعیت است. پس اگر اینها را حرام می شماریم باید شنیدن صدای بلبل یا پرندگان نظیر آنرا نیز حرام بدانیم.

هر کدام از حواس پنجگانه آدمی از چیزی لذت و بهره می برند؛ مثلاً باصره از تماشای سبزه زیبا محفوظ می شود و شامه از بوی خوش. و بدین ترتیب اینها را هم باید حرام دانست.

از نظر شرع گوش دادن به صدای برخی سازها و وسایل تفریح- که ممنوع و حرام محسوب شده- جایز است، چه این منع مربوط به خود آلات و ادوات است، و لذتی که از آنها حاصل می شود مباح است، در غیر این صورت هر شیء لذت بخش را باید حرام شمرد.

بنابراین شنیدن صدای خوش ایجاب می کند که چنانچه لذتی که در سماع احساس می شود مباح دانسته شود گوش کردن به صدای خوش هم باید مباح باشد. در این صورت در نتیجه شنیدن صدای خوش، که مباح شمرده شده، رقص هم مباح است و بنا بر این اگر آن چیزی که انسان را به رقص و حرکت در می آورد (سماع)، مباح و مقبول شمرده شود رقص هم که بر اثر سماع به وجود می آید مقبول است. بدین ترتیب در نتیجه سماع که گوش دادن به صدای خوش است وجدی در انسان حاصل می شود که منجر به حرکات در آمدن اعضای بدن می شود.

که همان رقص است و خلاصه این بدان معنی است که سماع، رقص را نیز شامل می‌شود. به حرکت درآمدن یا نیامدن مربوط است به ضعف و یا قوت وجد، و نیز مربوط است به کسی که بتواند آنرا آشکار بکند یا نکند. قوت داشتن یا نداشتن به این امور و به حالات وجودی او مربوط می‌شود.

ولی آن کس که در حال حرکت است نباید در کائنات، غیر از جمال خدا چیز دیگری را ببیند. آن کس که سماع می‌کند، سماع وی عشق او را در مقابل خداوند، و شوق قوی او را به حرکت در می‌آورد و آنرا قویتر می‌کند که از این نیز حالات به وجود می‌آید. این حالات با آتشیایش قلب را می‌سوزاند و آن را از بدیها پاک می‌سازد. بعد از این پاکیزگی حالات مشاهده و مکاشفه در آدمی حاصل می‌گردد.

گمان می‌رود چون در زمان غزالی نحوه انجام سماع معلوم بوده، وی طرز انجام سماع را بیان نکرده و تنها آدابی را که باید در سماع رعایت بشود روشن می‌کند که از طرز حرکات سماع کنندگان و طرز ترکیب مجلس سماع کم و بیش می‌توان اطلاعاتی به دست آورد.

یکی از این آداب در نظر گرفتن زمان و مکان و اخوان است (۴).

هنگام آماده شدن غذا و یا در وقت خصوصت، و هنگام نماز و بروز حوادثی که دل را مضطرب می‌سازد فایده‌ای که از سماع انتظار می‌رود به دست نمی‌آید به همین ترتیب در جای پرازدحام و یا آلوده و یا در جایی که در آن چیزی باشد که قلب را به خود مشغول کند سماع کردن جایز نیست.

و اما در مورد اخوان (یاران): در حضور کسی که منکر سماع است و مجلس را با حضور خود غیرقابل تحمل می‌سازد و در حضور شخص متکبر و یا صوفی که تظاهر به وجود می‌کند سماع کردن جایز نیست.

ادب دوم- نگاه کردن حاضران است، چه ممکن است وقتی که مریدان در اطراف شیخ هستند سماع به آنها زیانی برساند.

ادب سوم- آنکه به قوال گوش دهد و به اطرافش توجه نکند، خمیازه نکشد، سرش را زیر بیندازد و از دست به هم زدن و حرکات دیگر خودداری نماید و بعد از آنکه به وجد آمد به حرکت درآید که این نیز به درجه قوت وجد مربوط می‌شود.

ادب چهارم- اینکه از جا برنخیزد و اگر بتواند بر خود مسلط باشد با صدای بلند گریه نکند. چه افراط در این کار و پاره کردن لباس فقط در حالتی مباح است که مثلاً کسی نتواند جلو تنفس خود را بگیرد، و مانند این رقص کردن و یا تظاهر به گریستن است که مباح

می باشد، زیرا اگر قصد ریا در میان نباشد به دروغ گریه کردن نیز مستجلب حزن و اندوه است. رقص نیز موجب تحریک سرور و نشاط می گردد. هر خوشحالی - چون سباح است - جایز است که به حرکت در آید، و اگر حرام باشد نیز جایز است.

ادب پنجم - موافقت و همراهی با جماعت سماع کننده امری ضروری است. هرگاه یکی از آنان در حالت وجد حقیقی، و یا بدون اظهار وجد به اختیار خود برخیزد موافقت با وی شرط است. به همین ترتیب در سایر حرکات وی نیز موافقت داشتن از آداب مصاحبت و معاشرت است. ملاحظه می شود که غزالی بیشتر حرکات افرادی را که در سماع به حالت وجد در می آیند، و در اثنای این حرکت مثلاً عمامه هایشان می افتد و یا لباسهای خود را پاره می کنند به صورت سبهمی بیان کرده، و از آن به عنوان آئینی که قواعد مشخصی داشته باشد سخن نگفته است. متأسفانه در اوایل احتمال می رود در مورد حرکات کسی که در حال وجد است و موافقت دیگران از روی ادب، و نحوه اجرای این موافقت در این آئین اطلاعات بیشتری داده نشده است. ولی از مجموع اینها چنین بر می آید که غزالی به جنبه مشروع بودن سماع اهمیت داده است. در زمان ابوسعید ابوالخیر که در نیمه اول قرن پنجم هجری شهرت فراوان داشته و تقریباً دو قرن بعد از آن، در زمان مولانا نیز، (سماع) در حالت وجد دینی و به صورت یک ضیافت نیمه دینی صورت می گرفته است.

هیچ شکی نیست که در امر پیدایش سماع، وجود صوفیه نه در حالت وجد دینی همراه با موسیقی دست به حرکات موزون زده اند. و این حرکات اثرات مطلوبی در محیط آنان به جای گذاشته. نقش مهمی ایفا کرده است. در حقیقت کسانی که می خواستند زود به زود حرکات آنان را مشاهده کنند برای تکرار این حرکات به دنبال وسیله گشته و برای دست یافتن بدان، ضیافت دادن به درویش را بسیار مناسب می دانسته اند. از چه زمانی ضیافت دادن به درویش معمول شده، قطعاً معلوم نیست؛ ضیافتهایی بدین گونه بیشتر در دوره صوفی معروف ابوسعید ابوالخیر دیده می شود. بعد از آن نیز مولانا یکی از عوامل مهم برپا شدن این قبیل ضیافتها گردیده است، بدان حد که سابقه قبلی این عادت به کلی فراموش، و به مولانا نسبت داده شده است.

در این امر اهمیتی که مولانا برای سماع فائل شده و کسانی که پس از وی آمده و در تکامل این آئین اهتمام ورزیده اند نقش مهمی ایفا می نمایند.

این نکته را باید اضافه کرد که تا زمان مولانا این عادت به این صورت در سرزمین (آناتولی) جاری و معمول نبوده است. ما در اینجا قبل از بحث درباره کیفیت سماع در دوره

مولانا به اختصار به شرح نحوه سماع در زمان ابوسعید ابوالخیر و نیز زمان مولانا و ارتباط و تفاوت‌های آن دو - که از طریق مآخذ و منابع موجود به دست ما رسیده می‌پردازیم. ولی باید به این نکته اشاره کرد که چگونگی حرکات کسانی که در آن زمان در آئین سماع شرکت می‌کردند با آنچه در زمان مولانا دیده می‌شود به تفصیل ذکر نشده است. در مآخذی که درباره شرح احوال ابوسعید ابوالخیر در دست است روایاتی مربوط به سماع آمده است که اهم آنها به شرح زیر می‌باشد:

پدر ابوسعید ابوالخیر عادت داشت که هر شب هفته را که در خانه‌ای مجلسی ترتیب داده می‌شد پسرش را با خود ببرد. هرگاه شخص محترم و یا غریبی می‌آمد او نیز به این مجلس سماع دعوت می‌شده است. پس از صرف غذا و ادای نماز و خواندن اوراد، سماع برگزار می‌شد. در وقت سماع قوال می‌خواند. آنها نیز بعضی از اوقات تا بامداد به رقص می‌پرداختند. در زمان شهرت ابوسعید نیز از افراد مختلف پول گردآوری می‌شده و با آن پول مجلس سماع ترتیب می‌یافته است. روزی سریدان شیخ از بازار می‌گذشتند، قوالانی را که از طوس آمده و در بازار سماع می‌کردند دیدند. شیخ خواست که سماع آنان را ببیند. پس به خادش تاکید کرد که به بازار برود و شخص نیکوروی را پیدا کند و از وی بخواهد تا مخارج مجلس سماع قوالان را پردازد. خادم همه جا را گشت و چنین کسی را نیافت، پس بازگشت و شیخ را گفت: همه جا را گشتم و نیکوروی‌تر از شیخ کسی را ندیدم. بدین سبب شیخ فرجی خود را به درآورد و گفت: این راه دکان ابوجعفر برو به او بگو که برای تأمین هزینه سماع امشب پنجاه دینار بدهد. خادم فرمان او را به جا آورد. از شخص مذکور پول لازم را گرفت و بدین ترتیب مجلس سماع تشکیل گردید.

گذشته از سماعی که به صورت دسته جمعی انجام می‌گرفت ابوسعید نیز مانند مولانا به طرق مختلف به تنهایی به سماع می‌پرداخت و در این باره منابعی در دست است که بعداً بدانها اشاره خواهد شد.

اساساً اگر شرح احوال این دو صوفی را مورد تحقیق و بررسی قرار بدهیم صرفنظر از مزیت‌های اخلاقی و شاعری مولوی خصوصیات دیگر این دو بسیار شبیه بهم و کاملاً مشهود است. ولی طرز سماع این دو را می‌توان تخمین زد که با یکدیگر فرق دارد. در حقیقت می‌توان گفت طبق روایتی که در فوق بدان اشاره شد در دوران ابوسعید مخصوصاً سماع دسته جمعی بعد از صرف غذا انجام می‌گرفته است و از منابعی که از احوال مولانا بحث می‌کنند چنین بر می‌آید که اصطلاح چرخ زدن در نزد مولویه بطور فراوان دیده می‌شود ولی در عهد ابوسعید به نظر نمی‌رسد.

در حقیقت اندکی بعد در زمان مولانا که بعداً بدان اشاره خواهد شد مخصوصاً توصیه می‌شود که در حالت گرسنگی به سماع باید پرداخت که حال شخص از چرخ زدن به هم نخورد و این کار برای جلوگیری از ناراحتی ناشی از چرخ زدن اسری طبیعی است. روزبهان بقلی که در سال ۶۰۶ هجری یعنی دو سال بعد از تولد مولانا فوت کرده است شرایط سماع را برمی‌شمارد و میگوید: قوالی که در سماع ساز می‌نوازد و ترانه می‌خواند باید خوشرو باشد، و برای آسایش و آراش قاب عارفانی که در مجلس سماع حضور می‌یابند وجود بوی خوش و روی نیکو و صدای خوش ضرورت دارد.

در نتیجه ملاحظه می‌شود که بیشتر، رواج سماع به فرقه مولویه ارتباط و بستگی داشته است، و تا این اواخر در آثاری که تألیف گردیده تنها راجع به مباح بودن یا نبودن آئین سماع سخن به میان آمده و درباره نحوه اجرای سماع اطلاعات بیشتری ذکر نشده است. این حال در مورد آئینهای فرقه‌های دیگر نیز صادق است. به احتمال زیاد علت عدم ذکر این تفصیلات در کتابها آنست که این مسائل را باید عملاً فراگرفت.

برخی از محققان و مورخان اروپایی که در باره این آئینها به تحقیق پرداخته‌اند چون نسبت به این موضوع بیگانه بوده‌اند اطلاعات لازم را به دست نیاورده و نتوانسته‌اند تفصیلات آنرا ذکر نمایند.

معروف است که مولانا که سماع را به صورت نوعی عبادت در آورده بعد از ملاقات با شمس تبریزی به سماع پرداخته است. به سبب ارتکاب این عمل، وی نیز مانند ابوسعید ابوالخیر مورد انتقاد قرار گرفته است.

سلطان ولد در کتاب ابتدای نامه می‌گوید که مولانا بعد از آشنا شدن با شمس تبریزی شب و روز در حالت سماع، و فریاد زنان به جاهای مختلف می‌رفت و می‌رقصید و به مطربان زر و سیم می‌داد تا وقتی که قوالان از نواختن و خواندن خسته می‌شدند، و همه خلق شهر برای همداستانی و موافقت با او به سماع مبتلا شده بودند.

احمد بن فریدون سپهسالار در رساله خود می‌گوید که مولانا قبل از دیدار شمس تبریزی مطلقاً سماع نمی‌کرد و طبق میل و درخواست شمس به سماع آغاز کرده است تا آنکه عمر از آن دست نکشیده، و آنرا به صورت طریقت و آئین در آورده است. بعد از این مثال سایر سماع را در روح شرح و توضیح می‌دهد. سماع برای عامه خلق که به هواهای نفسانی مشغول می‌شوند حرام است. برای طالبان حق و عاشقان خدا حلال است، زیرا شوق طلب خداوند در آنان زیاد می‌شود و جز خدا چیزی به چشم آنان نمی‌آید. گذشته از این از حدیثی

که در هنگام سماع مشاهده می شود معانی مختلفی به چشم می خورد : چرخ زدن نشانه توحید است که مقام عرفای موحّد می باشد. عارفانی که در این مقام هستند از هر جهت محبوب و مطلوب را می بینند و به هر طرف که می گردند به فیضی نائل می شوند . پریدن و پایکوبی نشانه تسخیر نفس سالک است که هرچیز غیر از خدا را زیر پا می گذارد.

دست افشانی علامت خوشحالی حاصل از وصال محبوب است، و همچنین نشانه اقبال به مرتبه کمال و شکست دادن لشکر نفس اماره است. در وقت سماع، تنها در حالت بیخودی جایز است که کسی را در آغوش گیرند. آنکس که ایستاده است چنانچه خود را در آینه باطن کسی مشاهده کند و او را در آغوش گیرد، از مشاهده آن جمال حالات خویش را در آن می یابد. خلق را به سماع کشانیدن و به حرکت تشویق نمودن مقام اهل (صحو) است. هدف آنست که فیضی که در این مقام حاصل و بر قلب حاضران پراکنده می شود همه را شامل گردد. تواضع و سجده نیز عبارت است از مقام بندگی. در سماع خالی بودن معده شرط است. ملاحظه می شود که در رساله مپهسالار نیز از سماع مولانا - که به تشویق شمس آنرا به صورت آئین و طریق و عادت در آورده - بحث شده، و درباره طرز سماع فقط از حرکات دست و پا و چرخ زدن سخن به میان آمده ولی توضیحی در این باره داده نشده است.

بدون شک اکثر مآخذ و منابعی که در باب سماع مولوی است در مناقب العارفین افلاکی موجود است. با اینهمه نمی توان گفت که در آنجا نیز طرز و اصول سماع کردن مولوی با همه دقایقش شرح داده شده است.

مادر اینجا از اسنادی که در اثر مذکور (مناقب) آمده سود جسته کوشش خواهیم کرد که نتیجه ای به دست بیاوریم.

از این کتاب چنین برمی آید که یک صدای خوش ویا پرمعنی کافی بود که مولانا را به سماع وادار سازد: در کوچه، در بازار، در مسجد مرام (ه)، در چشمه آب گرم، در آسیاب و در میدان شهر قونیه سماع می کرد. اولاً برای سماع، قابلیت شرط بوده است. مولانا از اینکه اهالی قونیه در خفا با سماع زیاد مخالفت می کردند لب به شکایت می گشود. در مناقب العارفین دو گونه سند در باب سماع مولانا وجود دارد:

یکی - سماعی که مولانا به تنهایی بدان می پرداخت.

و دیگری - سماعی که به صورت دسته جمعی انجام می شده است. اینک به شرح این دو

می پردازیم:

۱- سماع انفرادی مولانا :

بعد از غیبت شمس (۲۱ شوال ۶۴۲) مولانا فرمان داد که برای او یک فرجی هند باری و یک کلاه پشمی عسلی رنگ درست کنند. جلو پیراهنش را باز کرد، دستار لعلی اش را به شکل شکرآویز بست و کفش و چکمه مخصوص مولویان را پوشید. آستین فرجی اش را جمع کرد، و دستور داد که رباب را به شکل شش خانه در آورند و بعد از اتمام همه اینها به سماع آغاز کرد. از دنیا سه چیز را برگزیده بود: سماع، شربت و گرمابه. شمس نیز قبلاً در عراق عجم سماع می کرد. مولانا در ضمن سماع شعر می سرود و از شوق سرودن اشعار برقص می پرداخت. در ضمن اینکه قسمتی از مثنوی را می سرود و قوالها ساز می زدند و تغنی می کردند وی نیز به هیجان می آمد و خروشان سماع می کرد. بهمین گونه سریدان هم گاه گاه خروش بر می آوردند. پس از سکوت قوالها به گوشه ای میرفت و به اطرافیانش می فرمود تا نور خداوند را از درون چشمهای وی ببینند.

روزی با هیجان بسیار از مدرسه بیرون رفته و به حجره عزالدین، قاضی سیواس داخل شده و او را کشان کشان به مجمع عشاق در آورده و او نیز لباسش را پاره کرده و به سماع پرداخته است.

گاهگاهی در ضمن سماع و در حالت وجد فراوان می گفت، که در هر چیز خداوند را می بیند. مدت مدیدی در حالت سماع باقی می ماند، و گاهی از او خواهش می کردند از سماع باز ایستد. هنوز از گرمابه در نیامده به سماع می پرداخت. از شدت شوق از صبح تا نیمه شب در حالت رقص و چرخ زدن سماع می کرد و گاهی اتفاق می افتاد که بیش از یک هفته نیز در آن حال می ماند. در مدتی که در (ایلیغین) (۶) به سر می برد سماعش چهل روز ادامه یافت. در هنگام ادامه سماع در برابر در خانه دعوت کننده می ایستاد و منتظر می ماند تا همه سریدان وارد شوند. گاه اتفاق می افتاد که پابرنه و سماع کنان به مدرسه می آمد و سماعی را که در بیرون آغاز کرده بود در داخل مدرسه هم ادامه می داد. در سماع، پشت کردن به سماع-کنندگان نشانه بی حرمتی است.

ملاحظه می شود که کسانی که گل برای او می بردند و یا سخنان مهیجی بر زبان می آوردند موجب می شده اند تا مولانا سماع بکند. با زدن یک نعره به سماع وارد می شد و با ادای لفظ (هی) به سماع برمی خاست و برخی را متحیرانه متوجه خود می نمود. در ضمن سماع فتوی می نوشت، و به پرسشها به شعر پاسخ می گفت. همچنین در حین سماع به کنار تخت گویندگان می آمد و تعظیم می کرد و عذر می خواست. حمزه نی زن را که در گذشته بود زنده نموده و سه روز بی وقفه سماع کرده، و در پایان سماع نی زن در گذشته است. در وقت سماع گوینده کوژ پستی دارد که هم می نوازد و هم می خواند. به گویندگان و مردم دیگر بذل و

بخشش می کرد. گاهی بعد از سماع به حمام می رفت، و گاهی هنگام نشر معارف الهی به وجد می آمد و به سماع مشغول می شد. گاهی نیز از بس به سماع ادامه می داد گویندگان از نواختن و خواندن عاجز می شدند. در حین سماع خوشش نمی آمد کسی با او برخورد کند، و گاهی نیز از برخورد با یک شخص سرمست ناراحت نمی شد. در یک گوشه مدرسه او و در گوشه دیگر شاعر مشهور فخرالدین عراقی با هیجان زاید الوصفی سماع می کردند.

صبح همینکه یاران می آمدند به سماع می پرداخت، و از افراط در سماع بیمار می شد. در حالت سماع، هنگامی که سست می شد دست قوالان و پاپسرش سلطان ولد را می گرفت و در حالت چرخیدن و رقصیدن صلوات می فرستاد و دوباره به سماع مشغول می شد. مشهور است که با صدای چکش دکان صلاح الدین زرکوب و یا صدای ربابی که از میخانه ای به گوش می رسید شروع به سماع و چرخ زدن می کرد. از بسیاری سماع هواهای شهوانی عادی خود را نیز فراموش کرده بود. وقتی زکی قوال وارد می شد مولانا او را وادار به نواختن می کرد، و خود فوراً به سماع می پرداخت. بعد از سماع سینه اش را مالش می دادند. در حین سماع دستش را از زیر دامنش بیرون می آورد و در دفتهای خوانندگان پول می انداخت. در میان هیئت قوالان خوانندگان (دف زن) و همچنین نی زنها بودند. گذشته از این، از دف زنها و نی زنها (زن) هم سخن به میان آمده است. گاهی از زیر آب سرد بیرون آمده سماع می کرد، و مدت مدیدی بدون اینکه غذا بخورد (الجوع الجوع، ثم الرجوع) گویان به سماع می پرداخت. در ضمن سماع وقتی کاملاً از خود بیخود می شد، هر چه در تن داشت، همه را - بجز پیراهنش - به قوالان می داد، و در هنگامی که برهنه به رقص و سماع می پرداخت، اطرافیان جامه های گرانبها در روی می پوشانیدند. گاهی دعوت خواتین بزرگ زبان را اجابت می کرد و به همراهی آهنگ و نوای ساز نی زن و دف نواز و خواننده سماع می نمود و آنها نیز بر سر وی گل نثار می کردند. همینکه از گرمابه بیرون می آمد، به مدرسه می رفت و به سماع مشغول می شد.

در میان کسانی که همراه مولانا و یا منفرداً سماع می کردند افرادی بودند که آنان نیز جامه های خود را چاک می زدند. وقتی مولانا خبر مرگ شمس را شنیده در حالت سماع غزلهایی به طرز سرثیه سروده است.

گاهگاهی در مراسم عروسی نیز به سماع می پرداخت. صلاح الدین زرکوب نیز در حضور حاکم، بنا به گفته مولانا، در مجلس تذکیر وی به شوق می آمد و سماع می کرد. ظاهراً مولانا قسمتهایی از کتاب مثنوی را نیز در حین سماع سروده است.

۲- سماعی که به صورت دسته جمعی اجرا می شود:

آئین سماع در آغاز بامولانا به طرز کلاسیک آغاز و به تشویق شمس به صورت چرخ-زدن در آمده، و در اندک زمانی مورد توجه واقع شده و رواج پیدا کرده و به شکل ضیافت تفریحی و نیمه دینی بزرگان دوران در آمده است.

سماعی که به صورت دسته جمعی اجرا می شد در مدرسه‌ای که مولانا در آنجا بود، و در خانه و باغ حسام‌الدین چلبی، و در ایلغین، و در خانه بزرگان زمان ویا در مدرسه صدرالدین قولوی برپا می گشت. از ظواهر چنین برمی آید که در اوایل، وقت سماع مربوط به پیدا شدن حالات وجد در مولانا بوده است. احوال و حرکات هیجان‌انگیز و یایک سخن و نکته و کرامتی از جانب وی موجب می شده تا اول او به سماع برخیزد و سپس همگان به صورت دسته جمعی به سماع پردازند.

حسام‌الدین چلبی بعد از فوت مولانا احتمالاً برای حفظ خاطره پیر خود و برای نگهداشتن آئینی که مولانا بدان علاقه داشت بعد از هر نماز جمعه، پس از قرائت قرآن با اجرای سماع دسته جمعی آنها به صورت آئینی خاص در آورد. ولی مخصوصاً پیری که پیشوای این طریقت بود امکان داشت که بر اثر هیجانات سریع از دایره این رسوم پافراتر بنهد و از طرف افراد دیگر نیز علل مختلفی موجب می شد تا مجلس سماع ترتیب دهند: گاهی جوانی که به مولانا عشق می ورزیده، برای اظهار ارادت خود، از سوی پدر وی ویا بازرگانی که در تجارت همواره متضرر می شده برای آنکه بیشتر متضرر نشود ویا از جانب رجال دولت مانند: سلطان ویا معین‌الدین پروانه ویا از سوی شخص محترمی، ویا از طرف کسانی که از مولانا کراماتی دیده بودند ویا از سوی یک قاضی همچون کمال‌الدین کابی ویا از جانب همسران بزرگان دولت وقت و یا تجار، و یا از سوی زنی که به وی ارادت می ورزیده ترتیب مجلس سماع داده می شده است. گاه مشاهده می شد که در مراسم ختنه‌سوران که بزرگان هم در آن مجلس دعوت می شدند یا در عروسی آئین سماع برگزار می شد.

همچنین در مجالسی که در مدرسه‌ها تشکیل و سماع در آنها برگزار می شد امرای بزرگان دولت نیز شرکت می جستند. در این میان از طرف خود بریدان نیز مجلس سماع ترتیب می یافت. این ضیافتها با توجه به خصوصیت دعوت کنندگان، در خانه‌ها و کاخ پادشاهان ویا در مدارسی که مراسم پوست نشینی (اجلاس) ویا هرگونه مراسم دینی در آنجا انجام می شده ترتیب می یافت. واین به یک نوع مراسم سولود (v) شبیه بوده است. از مناقب العارفین، چنین برمی آید که به ویژه در جاهایی که جنبه دینی داشته بعد از قرائت قرآن به سماع می پرداختند و سپس غذا می خوردند. در منازل و کاخها نیز به احتمال قوی همین روش اعمال می شده است. در حقیقت از مدارکی که درباره سماع در دست است ظاهراً چنین برمی آید

که در این قبیل ضیافتها نخست قرآن خوانده می‌شده است، ولی درباره این موضوع به طور قطع و یقین سندی در دست نیست، اما در بسیاری از مدارک ذکر شده است که پس از سماع به خوردن غذا می‌پرداخته‌اند. همچنین از مدارک موجود اطلاعات روشنی درباره شرکت کنندگان در مجلس سماع به دست می‌آید: در این مجالس یک ارکستر، سماع‌گران، و تماشاگران حضور داشته‌اند. درباره اعضای ارکستر اطلاعات دقیقی در دست نیست، و نمی‌دانیم که آیا همواره از خوانندگان بخصوصی تشکیل می‌شده، و آیا ساز مخصوصی می‌نواخته‌اند؟

اما جابه‌جا به انحاء مختلف از اسامی اینها سخن رفته است. در ضمن چنین فهمیده می‌شود که به نوازندگان رباب نیز تمایل زیادی نشان می‌داده‌اند.

سازهایی که درباره آنها سخن رفته است عبارتند از: نی - رباب - دف - سرنا - نقاره و بشارت (که درباره ماهیت و چگونگی این ساز اخیر اطلاع دقیقی در دست نیست)

احتمالا در مجالس سماع همه نوازندگان این سازها و یا برخی از آنها شرکت می‌کردند. حتی الامکان سعی می‌شد تا محل برگزاری سماع وسیع باشد که اگر در آنجا بیش از یک تن به رقص مشغول شوند بایکدیگر برخورد نکنند. طبق اسناد موجود در مدارسی که سماع در آنها برگزار می‌گردید برای خوانندگان جای سرتفعی ترتیب داده می‌شد که آنرا (تخت) می‌نامیدند. همچنین از پاره‌ای مدارک چنین برمی‌آید که سماع را بایک ندای (هی) آغاز می‌کردند.

از برگزاری سماع جز نحوه ترتیب سماع‌گران و چرخ زدن آنها و امکان پاره کردن لباسشان بعد از به هیجان آمدن، متأسفانه چیز دیگری به دست نمی‌آید ولی از یک غزل مولانا که با این مطلع آغاز می‌شود:

جان هم به سماع اندر آمد
آغاز نهاد کف‌زنی را

فهمیده می‌شود که در هنگام سماع کف می‌زدند. سماع‌گران تا وقتی که مولانا از سماع باز نمی‌ایستاد در حال سماع باقی می‌ماندند. سماعی که در روز انجام می‌شد تا نیمه شب و سماعی که در شب آغاز می‌شد گاه اتفاق می‌افتاد که تا بامداد ادامه پیدا می‌کرد. در میان دعوت‌شدگان ارباب شریعت و طریقت و رجال دوات هم دیده می‌شدند. گاه اتفاق می‌افتاد که اینان برای روشن بودن محل سماع، شمع همراه خود می‌بردند.

بعد از اتمام سماع، سرانجام غذا صرف می‌شد. از مناقب العارفین درباره انواع غذاها هم اطلاعات کمی به دست می‌آید. فی‌المثل کمال‌الدین کابلی که از قضات بزرگ روم بود می‌خواسته ضیافت سماعی ترتیب بدهد و به این منظور در قونیه اقدام به تهیه قند سفید می‌کند ولی از می‌زنبیل بیشتر نمی‌تواند پیدا کند و برای جبران کمبود آن چند قوصره (مبیدی که از برگ درخت خرما می‌سازند) نبات در آن مخلوط می‌کند، و باز چون کفایت نکرده به همسر

پادشاه وقت (قماچ خاتون) مراجعه نموده است و این خانم هم ده کله قند هدیه کرده. پس مصلحت می بیند که به عامه مردم (جلاب عسلی) داده شود. خلاصه کلیه قندها را به حوض مدرسه (قراتای) می ریزد، و غیر از آن چند خمره بزرگ را نیز پر از شربت می کند و برای اینکه مزه همه آنها یکسان باشد قدری از آنرا به نزد چاشنی گیر سلطان می فرستد، و سپس در آن شب به بزرگان دین و دولت که دعوت وی را اجابت کرده اند، تعارف می نماید. و این مراسم و عادت کم و بیش شباهت بسیار به مراسم مولود دارد (که امروز نیز در مراسم مولود به مردم شربت می دهند). همچنین دانسته می شود که بعد از سماع غذاهای گوناگونی صرف می شده است ولی پائین همه در بین غذاها فقط از پلو و حلوا و قطاب نام برده شده است. سماعی که پس از مولانا امروز به مناسبت سالگرد وفات وی برگزار می شود خود موضوعی است که جا دارد در باب تاریخچه تکامل آن جداگانه تحقیق شود.

در سالهای اخیر به ویژه در قونیه و گاهی نیز در استانبول آئین سماع برگزار می شود، و استاد محترم ما (هلموت ریتز) که شخصاً در این قبیل مراسم شرکت کرده و با ارباب سماع و فرقه مولویه در تماس بوده تفصیلات آنرا همراه با عکس منتشر نموده است.*

یادداشتها

- ۱- درباره سماع و تاریخچه و احکام و آداب آن مراجعه شود به سلسله مقالات مترجم در مجله موسیقی وزارت فرهنگ و هنر (شماره های ۱۰۸-۱۲۰)، سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۷.
- ۲-... قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین.
- ۳- کف زدن
- ۴- اوحدی مراغه بی در (جام جم) گوید:
مپسند این سماع در دانش بی زمان و مکان و اخوانش.
- ۵- نام محلی است.
- ۶- ایضا نام جایی است.
- ۷- مولود (در ترکی Mevlit) به اشعاری گفته می شود که در منقبت حضرت رسول اکرم (ص) سروده شده و در جشنهای دینی و نیز در مجالس فاتحه و عزا خوانده می شود. کتابی به نام (وسيلة النجاة) از سلیمان چلبی حاوی این قبیل اشعار و بسیار معروف است.
- * در ترجمه این مقاله آقای ناجی طوقماق دانشجوی گرامی ترک با اینجانب همکاری نموده است که بدین وسیله از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم (ح).

نغمه نی و داستان سماع

در شرح کلمه (نی) که مولانا جلال الدین بلخی رومی دیباچه مثنوی را بدان زینت بخشیده و آنرا سرآغاز ساز عشق گردانیده اصحاب حال و ارباب قال را اقوال مختلف است. بعضی برآنند که نی عبارت است از روح، و برخی برآنند که نی مرشد کامل است، بعضی گویند: نی عبارت از عاشق است و برخی گویند مراد از نی قلم اعلی است یعنی حقیقت حضرت محمد (ص). طایفه ای نیز عقیده دارند که منظور از نی همین قلم ظاهر است.

بعضی گویند نی در حساب جمل (۶۰) شود و حرف سین نیز (۶۰) می باشد. پس نی همان عدد شصت است که عبارت از حرف سین است، و سین مخفف سید المرسلین است. صلی الله علیه و آله وسلم.

عرفا که به سماع معتقد بوده اند همیشه از نغمه نی لذایذ روحانی برداشته و به وجد و حالت آمده اند.

سنائی که استاد و پیشوای گویندگان عرفانی است و به قول مولانا حکیم کامل عیار و پخته و شیخ عارفان است می گوید:

نالۀ نی ز درد خالی نیست شوق از روی زرد خالی نیست

چون خداوندگار بلخ پس از دیدار شمس در حلقه سماعیان در آمده و تا پایان دوره زندگی شعر گفته و موسیقی را دوست داشته و دست افشان و پای کوبان به سماع پرداخته و به نوای نائی از دست شده و در این کار تا شب وفات از پای ننشسته، ذیلاً به ذکر اقوال عرفایی می پردازیم که در این حلقه داخل بوده اند:

نزد صوفی سماع آنست که حالتی در قلب ایجاد می کند که وجد نامیده می شود و این وجد موجب حرکات بدنی می گردد.

عرفایی که به سماع پرداخته اند معتقدند که لذایذ روحانی از سماع حاصل می گردد و سرچشمه آن به آغاز آفرینش مربوط است، و روانهای، مالذت این سماع را از روز ازل هنگام میثاق که خداوند با ارواح در مخاطبه فرمود: (الست بربکم) دریافته اند و هنوز گوش جان به یاد لذت آن سماع آسمانی به وجد می آید. سید احمد رفاعی در رساله خود آورده است:

«در آثار آمده است که خدای متعال در آفریدگان زمین و آسمان، آوازی دلکش تراز آهنگ اسرافیل نیافریده. هنگامی که اسرافیل در آسمان به نوا می آید فرشتگان هرچه را گذاشته به وی گوش می نهند...»

امیر خسرو دهلوی شاعر و صوفی سماعی این قصه را چنین به نظم درآورده است :

آن روز که روح پاک آدم به بدن گفتند: درآ، نمی شد از ترس به تن
خواندند فرشتگان به لحن داوود در تن در تن درآ اندر تن

در نگاه صوفی همه چیز زیباست و این جهان مانند خال و خط و چشم و ابروست که هر چیز به جای خویش نیکو نهاده شده، و چشم بصیرت عارف هر نقشی را که در این جهان است مظهر زیبایی و آیینۀ جمال می داند و هر نوایی را که زیر این طارم نیلگون می شنود سازی از پردهٔ قدس می شمرد و نغمه ای از زمزمهٔ عاکفان خلوتگاه انس...

ابو عثمان مغربی می گوید: «هر که دعوی سماع دارد اگر از نغمهٔ پرندگان و صدای بهم خوردن دروازه و همهمهٔ برگ درختان و وزش نسیم به وجد نیاید دعوی او دروغ است. جاسی در نفحات الانس از زبان شیخ الاسلام پیر عرات خواجه عبدالله انصاری گوید که ذوالنون مصری و شبلی و خراز و نوری و دراج که از کبار این طایفه می باشند همه در حال سماع خرقه تهی کرده و در گذشته اند.»

بویعقوب یوسف بن ایوب همدانی که به روایات متعدد رهبر روحانی حکیم سنائی است در مورد سماع چنین گوید:

«سماع سفر به سوی حق و لطایف حق و عواید فتح و سعانی کشف و قوت روح و حیات قلب است.»

خداوندگار بلخ (مولانا جلال الدین) در آغاز کار به آیین پدر درس می گفت و به موعظه و ارشاد می پرداخت، اما همینکه به دیدار شمس تبریزی رسید و انقلابی در درونش پدید آمد به سماع پرداخت و به قول خودش خادم خانقاه آفرینش گردیده و تا پایان عمر به سماع و شور و رقص مقدس پرداخت:

ای آسمان که بر سر ما چرخ می زنی در عشق آفتاب تو هم خرقه منسی

مولویه هنگامی که به سماع می پرداختند اول حلقه وار یا به شکل نمدهایره دور هم می نشستند و همین که نوا به نوا و رباب به نغمه در می آمد یکی بر می خاست و یک دست را روی سینه می گذاشت و دست دیگر را پهن نموده در یک نقطه می ایستاد و چرخ می زد.

این طایفه علیه از تمام این حرکات نکات عارفانه و دقائق صوفیانه را در نظر داشتند. چرخ: در این طریقه اشارت است به توحید و این مقام عارفان موحید است.

جهیدن: اشارت است به اشتیاق وصل سوی عالم علوی

پاکوفتن: اشارت است به اینکه سالک در آن حال نفس را مسخر می کند و برماسوا
باپای همت می گوید.

دست کوفتن: علامت شادی است به حصول شرف و وصال و علامت ظفر برلشکر نفس
اماره .

گرسنگی در حال سماع از شرایط آیین مولوی است. شرط دیگر این است که تمام
حرکات و سکانات به جد گرفته شود و هزل را در آن دخلی نباشد*.

۴

* خلاصه نوشته آقای خلیل الله خلیلی دانشمند محترم افغانی، نقل از کتاب (نی نامه)
همراه با تعلیقات ایشان (از انتشارات انجمن تاریخ و ادب افغانستان).

فہرست ملحقات (چاپ دوم)*

- ۱- تکملہ سماع در مکتب مولوی
- ۲- احمد غزالی و سماع
- ۳- سماع و فتوت تالیف احمد بن محمد الطوسی
- ۴- سماع و عقیدہ قطب الدین ابوالمظفر منصور عبادی
- ۵- معیار السماع
- ۶- نکاتی در بارہ سماع در مکتب نقشبندیہ و چشتیہ

* - چون نسخہ های چاپ اول کتاب در مدتی کوتاه بہ فروش رسدہ بود برای تسریع در چاپ دوم، تغییرات اساسی در آن صورت نگرفت و بہ طریق افسست بہ چاپ رسید. نتیجتاً بہ افزودن چند مطلب تحت عنوان (ملحقات) در پایان مطالب چاپ اول اکتفا شد. از آنرو بہ نسبت مطالب جدید نیز بہ طور جداگانہ تدوین و ضمیمہ کردند. امید است در چاپ بعدی نقائص موجود بہ طرف شود و تجدید نظر کلی در مطالب کتاب بہ عمل آید. (بہ جای مقدمہ چاپ دوم). (مؤلف)

۱- تکمله سماع در مکتب مولوی

معارف بهاء ولد

به مادر موسی وحی آمد که موسی را در آب و آتش انداز و مترس (لاتخافی ولا تعزنی)* که آب و آتش هردو بنده من اند فرمان بردار. اکنون ای مؤمن خاک هم فرمان بردار است همچنان چشم و گوش دروی انداز و مترس، مادر سرگ به سلامت به تو باز رسانیم (انارادوه الیک)** . بعد از پرورش بسیار اکنون آب چو فرمان بردار تراز آتش آمد لاجرم چون تیغ آمد بر سر آتش یعنی هر چند که آبرو بر اندازی به بالا باز آب به پستی فرو می آید و همواره روی بر خاک دارد. اما آتش چاکر مرتبه جوی است. عبادت آتش قیام است و عبادت آب سجود است و سجود افضل است بر قیام. پس آب چو عابد ترست حیات چیزها را دروی نهیم، خاک نیز همچون بنده مدهوش است سربه زانوی حیرت برده خبرش نیست از حرکات و سکونات عالم بسان صوفی کامل که چون وجدی بروی غالب شود اشارتی کند به حرکت در عضوی از اعضا، و آن عبارت از زلزله است، باش تا در سماع اسرافیلی به یکبارگی در رقص آید، تاروپود خرقة وجودش برقرار نماید (و اذلت لربها و حقت)*** اگر نه خاک هوشیارستی اسرار خود را از دی دیوانه چرا نگاه داشتی و دامن خود را از وی چرا در کشیدی و اگر نه یار شناسستی در روی بهار چرا خندیدی و حاصل خود را چرا بروی عرضه داری. جهان چون چاکر نیست که پیچان و لرزانست در فرمان او، با چون و چراش کاری نیست... (یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیربهما سواتهما)****. حال تو همچنانست که کسی در بیابان آواز مشابه دوستان و عشایر تو کند. توده آن آوازی روی و جامه می درانی از عشق و دوستی چنانکه کبوتر بر آواز صغیر معلقها می زند از آنکه مشابه آواز دوستت. باز چون به نزد دوستان و معشوقان می آیی آن دعویهای عشق همه باطل می شود یعنی الله باتست تصرف وی را مشاهده می کنی باز میلت می باشد که نزد صوفیان روی

۱- معارف بهاء ولد به تصحیح استاد فروزانفر، کتابخانه طهوری ۱۳۵۲ (صفحات

۳۷ - ۲۵۱)

* - سوره ۲۸ بخشی از آیه ۷

** - همان سوره و همان آیه

*** - سوره ۸۴ آیه ۲

**** - سوره ۷، آیه ۲۷

تا سماعها شنوی، وجدت پدید آید تا موقوف مشاهده کسی می داری حالت عشق خود را، چرا همه اجزای توبه «الله» بی سروپای نباشد و تدبیر و مفسده و مصاحبه و مقصود و غرض چه کند عشق را، همه مصلحت عشق آن باشد که زیر و زبر می شود و در پای وی می افتد، و چون دیوانگان در می آویزد تن خود را مفرش قدم و تصرف معشوق ساخته بود اول و آخر نداند و عقوبت و رنج شناسد و اجزای او از سر تا پای آبستن می شود و عرق دوستی از وی می چکد گاه از ترس فراق بر خود می سوزد و رنگ به رنگ می گردد. **الحی القیوم** کوی چرا می روی که نویسد باشی؟ من کوی نویسدی نهاده ام و کوی امید نهاده ام و کوی جان فزا نهاده ام و کوی غم نهاده ام. چرا کوی نروی که عرساعتی امید زیاده شود و تازه تر شوی اگر چه خاک شوی هر که عهد قول با آدمی آرد کلوخ - پرستست، از سنگ پرست چه عجبست می آید اگر نه کلوخ بودند باز پس چرا گرد شدند.

«سرا خویست که نخواهم که هیچ دنی از من آزرده شود اینک جماعتی خود را در سماع بر من می زنند و بعضی یاران ایشان را منع می کنند سرا آن خوش نمی آید و صدبار گفته ام برای من کسی را چیزی مگویند من به آن را ضمیم، آخر من تا این حد دلدارم که این یاران که به نزد من می آیند از بیم آن که ملول نشوند شعری می گویم تا به آن مشغول شوند، و اگر نه من از کجا شعر از کجا والله که من از شعر بیزارم و پیش من ازین بتر چیزی نیست...»

در این مورد افلاکی از زبان سولانا اینطور نقل می کند:

فرمود که حق تعالی در حق اهل روم عنایت عظیم داشت و بهترین اقالیم خطه روم است، اما مردم این ملک از عالم عشق مالک الملک و ذوق درون قوی بیخبر و بی مزه بودند، مسبب الاسباب عزشانه و تعالی سلطانه لطیفه ای فرموده سببی از عالم بی سببی برانگیزانیده ما را از ملک خراسان به ولایت روم کشیده اعقاب ما را درین خاک پاک ماوی داد تا از اکسیر لدنی خود برمس وجود ایشان ایثارها کنیم تا به کلی کیمیا شوند و محرم عرفان و همدم عارفان عالم گردند. بیت از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان تا در آسیرم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

چنانکه گفت و چون مشاهده کردیم که به هیچ نوع به طریق حق مایل نبودند و از اسرار الهی محروم می ماندند به طریق لطافت سماع و شعر موزون که طباع مردم را موافق افتاده است، آن معانی در خورد ایشان دادیم. و چون سولانا از خاندان زهد و تقوی و فقه و فتوی بود در آغاز کار شعر نمی سرود و به نظم سخن نمی پرداخت ولیکن پس از آشفتهگی و فریفتگی بر آفتاب جمال شمس تبریز در سماع آمد و سخن منظوم آغاز فرمود و بیت و غزل و ترانه عاشقانه در سلک نظم آورد و در آخر کار از شاعری دل سرد گردید و آن داعیه فتور یافت. و در غزلیات هم در بیزاری از شعرو شاعری ابیات بسیار گفته است، از جمله:

***- فیه مافیه، از گفتار سولانا جلال الدین، با حواشی مرحوم بدیع الزمان فروزانفر چاپ

اسیر کبیر ۱۳۵۸ (صفحه ۷۴)

همت سرا فن دگر غیر فنون شعرا
ابرسیه را تو بخوان ماه منور به سما

شعر چه باشد بر من تا که از آن لاف زنی
شعر چو ابريست سیه من پس آن پرده چوبه

*

این تجلی و رؤیت خدا مردان خدا را در سماع بیشتر باشد. ایشان از عالم هستی خود بیرون آمده اند، از عالمهای دگر برون آردشان سماع و لقای حق پیوندند.

فی الجملة سماعی است که حرام است. او خود بزرگی کرد که حرام گفت. نفرست آن چنان سماع. دستی که بی آن حالت برآید، البته آن دست به آتش دوزخ معذب باشد، و دستی که با آن حالت برآید البته به بهشت رسد. و سماعی است که مباح است و آن سماع اهل ریاضت و زهد است که ایشان را آب دیده و رقت آید. و سماعی است که فریضه است و آن سماع اهل حال است که آن فرض عین است... و چنانکه آب و نان خوردن به وقت ضرورت. فرض عین است اصحاب حال را زیرا مدد حیات ایشان است. اگر اهل سماعی را به مشرق سماع است صاحب سماع دیگر را به مغرب سماع باشد، و ایشان را از حال همه یگر خبر باشد.

شیخ گفت: خلیفه منع کرده است از سماع کردن. درویش را عقده ای شد در اندرون، ورنجور افتاد. طبیب حاذق را آوردند نبض او گرفت، این علتها و اسباب که خوانده بود، ندید. درویش وفات یافت؛ طبیب بشکافت گور او را و سینه او را و عقده را بیرون آورد؛ همچون عقیق بود. آنرا به وقت حاجت بفروخت، دست به دست رفت به خلیفه رسید، خلیفه آنرا نگین انگشتری ساخت؛ سی داشت در انگشت. روزی در سماع فرو نگریست، جامه آلوده دید از خون. چون نظر کرد هیچ جراحتی ندید؛ دست برد به انگشتری، نگین را دید گداخته. خصمان را که فروخته بودند باز طنبد تا به طبیب رسید. طبیب احوال باز گفت:

ره ره چو چکیده خون بینی جانی
پی بر که به چشم من برون آرد سر

سماع را چه کند جسمانی، سماع او خوردن است، آن خوردن او به نفس باشد، همه آن شده باشد بتمعون و یا کلون کما تا کل الانعام.

*

سماعی بود مطرب لطیف خوش آواز، صوفیان صافی دل؛ هیچ در نمی گرفت. شیخ گفت: بنگرید به میان صوفیان ما اغیاری هست؟ نظر کردند گفتند که نیست. فرمود که کفشها را بچوئند. گفتند: آری کفش بیگانه ای هست. گفت: آن کفش را از خانقاه بیرون نهد. برون نهادند، در حال سماع در گرفت.

*

*- مقالات شمس تبریزی، از انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، به تصحیح آقای محمد-

علی موحد (۱۳۵۶) صفحات ۷۳، ۸۱، ۱۱۲، ۱۹۵۹

۱- نیز رجوع شود به مناقب العارفین افلاکی به کوشش دکتر تحسین یازجی چاپ

آنکا را صفحه ۶۵۸

۲- سوره محمد، بخشی از آیه ۱۲

نزدیک ما آن است که خرقة‌ای که انداختند به وقت سماع، آنرا رجوع نباشد، اگرچه هزار جوهر می‌ارزد؛ واگر نه در آن سماع و در آن حال مغبون بوده است. چنین شود که من پنداشتم که آن ذوق بدین خرقة می‌ارزید دادم، اکنون چون وادیدم مغبونم، نمی‌ارزد.

*

عزیزی از یاران بزرگ چنان روایت کرد که روزی در مقام جنید الزمان چلبی حسام الحق والدین - قدس الله سره العزیز - در قلب زمستان شدید سماعی عظیم بود و آن روز حضرت مولانا شورهای بسیار کرد؛ و بعد از آن سینه مبارکش را باز کرده آه‌های عاشقانه برمی‌کشید و یاران رقتی عظیم می‌کردند؛ پس آنگاه فرمود که زبانیست که دل صاحب‌دلی به درد آمده بود و هنوز خراسان مسکین انتقام آنرا می‌کشد و روی به خرابی نهاده اصلاً عمارت‌پذیر نیست و این بیتها را گفت.

شعر (ربل)

تا دل مرد خدا نامد به درد	هیچ قرنی را خدا رسوا نکرد
خشم مردان خشک گرداند سحاب	خشم دلها کرد عالمها خراب

بعد از سماع حضرت چلبی حسام الدین - رضی الله عنه - از آن حال سؤال کرد؛ حضرت خداوندگار همین حکایت انزعاج پدر رامن اوله الی آخره فرو خواند.

همچنان سهداء اصحاب چنان روایت کردند که شبی معین الاین پروانه اکابر شهر را سماع داده بود و هر یکی شمعی نیمه‌نی باهم برده در پیش خود نهاده بودند؛ عاقبة الامر حضرت مولانا را دعوت کرد. اجابت فرمود؛ چه عادت آنحضرت چنان بود که بعد از اجتماع همه اکابر حاضر شدی؛ پس حضرت مولانا یاران را فرمود تا مختصر شمعی باهم باشد؛ اعزه اصحاب در حقارت آن شمعک کوچک متعجب شدند؛ چون حضرت مولانا به سرای پروانه در آمد در کنج خانه فرو کشیده آن شمعک را در پیش او نهادند؛ صدور و اکابر زیر زبرد هم دیگر نظر می‌کردند و تعجب می‌نمودند و بعضی برجنون و شید حمل می‌کردند؛ حضرت مولانا فرمود که جان این همه شمعهها این شمعک حقیرماست؛ اصحاب صدیق سر نهاده بصدق می‌داشتند و بعضی از روی انکار سر می‌جنبانیدند و معال می‌پنداشتند؛ گفت: اگر باور نمی‌کنید هوثی بکردو آن شمعک فرورسد؛ تماست شموع منور به یکبارگی کشته شد و همه شان در تاریکی فروماندند؛ فریاد از نهاد یاران برخاسته بعد از ساعتی که حیران مانده بودند، آهی بکرده مجموع شموع کماکان بازور شدند؛ هی سماع برخاست جمیع علما و امرا نعره زنان سر نهادند و تا وقت سحر سماع می‌رفت و مجموع آن شمعهها سوخته شد و آن شمعک کوچک تا صبحدم از برکت آن دم در کار بود؛ همه شان بنده و مرید شدند.

*

* - نقل از مناقب العارفين افلاکی، به کوشش دکتر تحسین یازیجی، چاپ آنکارا،

۱۹۵۹ میلادی، صفحات: ۱۶-۱۸۲-۴۲۹

همچنان از کبار احرار - رضی الله عنهم - چنان منقولست که روزی حضرت مولانا از پیش دکان شیخ صلاح الدین زرکوب - قدس الله سره - می گذشت؛ همانا که آواز طقطق ضربان به گوش مبارکش رسیده به سماع و چرخ مشغول شد و هنگامه عظیم جمع آمد؛ به خدمت شیخ صلاح الدین خبر کردند که مولانا به سماع شروع فرموده است؛ شیخ به شاگردان خود اشارت کرد که دستها از ضرب و امگیرید؛ چه اگر زورق تلف شود باکی نیست؛ از وقت ضحی تا قرب نماز دیگر در سماع بود؛ بعد از آن فرمود که بس کنید؛ آن بود که گویندگان رسیدند و سماع را به جد گرفته این غزل را سرآغاز فرمود:

شعر (هزج)

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی

الی آخره.

شیخ به دکان درآمده دید که تمامت دکان پر زورق شده بود و سندان و هر آلتی که بود زرین گشته؛ شیخ فریاد کنان بیرون آمد و درپای مبارک مولانا می غلطید؛ همان دم فرمود که دکان را یغما کردند و از سرکار برخاسته در حلقه بیکاران نگین کار شد و آن بود که از آن عنایت مشهور جهان گشت. و گویند سندان زرین را شاگردان شیخ پنهان کرده بودند؛ فروخته اخراجات سماعها کردند و یاران عزیز را بخش کردند.

**

رقص در میان صوفیان از دیرباز معمول بوده است و آنها پس از آنکه در سماع گرم می شدند گاه می گریستند و گاه از فرط خوشی دست می زدند و گریبان می دریدند و فریاد می کشیدند و به رقص و پای بازی بر می خاستند، در حال رقص به دور خود می گشتند و بدین مناسبت آنرا «چرخ» و «چرخ زدن» می گفتند، عمامه از سر می افکندند، خرقة را پاره می کردند و یا از سر بر می کشیدند و در مجلس و یا به سوی قوال می افکندند، دست و پای یکدیگر را می بوسیدند، و گاهی برابر هم به خاک می افتادند و سجود می کردند، یکدیگر را در بغل می گرفتند، برای خریدن از این امور آداب خاص وضع کرده بودند، بخصوص در باره «خرقة افکندن» و «چرخ زدن» شکافتن که آنرا «ضرب خرقة» و آن خرقة را «خرقة مجروحه و یا ممزقه» می گفتند. قوالی مختلف از پیران طریقت نقل کرده اند. مولانا پس از اتصال به شمس تبریزی به سماع می نشست و به رقص بر می خاست و مجالس سماع و رقص وی ساعتها طول می کشید، و

** شرح مشنوی شریف تألیف استاد فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، صفحات ۱۰۰-۱۰۱.

(۱ - ۱۸ - ۴۷۸)

سماع ورقص پس از وی به عنوان یک آیین مولوی بر سر تربت او و خانقاههای مولویان قرنهای متداول و معمول بود. اکنون نیز سالی یک نوبت در قونیه این مراسم برپا می شود و تقلیدی از این آیین صورت می گیرد. بسیاری از فقها و اهل ظاهر و بعضی از مشایخ تصوف سماع و بالاخص رقص را منکر بوده اند و آنرا خلاف شرع و بدعت و عملی حرام و یا از آثار نقص سالک می انگاشته اند ولی این رسم از دیرباز و علی التحقیق از قرن سوم هجری در میان صوفیان معمول بوده است. صوفیان رقص را از توابع و نتایج ظهور وجد می دانسته اند. وجد حالتی است که پس از سماع در سالک به ظهور می رسد و اثر مصادفه و عروض واردی است قلبی که بی تکلف بردل سالک فروآید و چون قوت گیرد او را بی خواست درگریه افکند و یا فریاد شادی از وجودش برانگیزد و یا در حرکت و دست افشانی و پای بازی کشد و بنابراین، سالک در این احوال به حکم خود نیست و در تصرف وارد غیبی است و چون محرك اوشوق جمال یا سماع اسرار ملکوتی است عملش نیز غیر ارادی و به دور از اعتراض و یا خود ممدوح و پسندیده و نشانه لطف اندیشه و صفای خاطر است. مولانا سالک را به گیاه و درخت تشبیه می کند از آن جهت که چون بهار در می رسد و هوا لطیف و جان بخش می گردد و آفتاب بهاری بر زمینها و درختان می تابد از تاثیر بهار زندگی از سر می گیرد، دانه بر خود می شکافد و شاخه نرم و لطیف گیاه سر از زیر خاک برمی کشد و پوست درخت در برابر قوت روح نباتی مقاومت نمی کند، شاخ و برگ از زیر پوست ستر جوانه می زند و تر که تر و تازه تابه بالای درخت قدمی افرازد، همچنین قوت وارد و انفعال نفسانی که متعقب سماع است تاثیر بهاری بخشد و باطن افسرده و خاموش سالک را در حرکت می آورد تابه رقص برمی خیزد و چرخ ورقص دوری آغاز می کند و خرقة از سر برمی کشد یا پاره می کند و به دور می اندازد و اینها همه تاثیر سماع و به شکرانه اتصال باطن به غیب و مستی شهود جمال و کشف حقایق و اسرار است و کاری بیهوده و لغو و یا ارادی نیست تا منکران آنرا بدعت پندارند.

شیخ سعدی نیز در دفاع از رقص و آثار وجد به همین نوع دلیلی متوسل شده و گفته است:

چو شوریدگان می پرستی کنند	به آواز دولاب مستی کنند
به چرخ اندر آیند دولاب وار	چو دولاب بر خود بگریند زار
به تسلیم سر در گریبان برند	چو طاقت نماید گریبان درند
مکن عیب درویش مد هوش مست	که غرقست از آن میزند پاودست...

و در شرح این بیت مولانا:

جسمشان در رقص و جانها خود می پرس

وانکه گرد جان از آنها خود می پرس

مقصود این است که رقص حرکت جسمانی است که بر اثر قوت وارد پدید می آید ولی جانهای سالکان وجدی روحانی دارد که در بیان نمی آید و این حالت جسم و جان سالک است که چرخ

می زند و به دور خود می گردد، رقص دیگر و وجد برتر از آن سالکی است که به گرد جان و روح قدسی یا جان جان و ولی کامل چرخ زند و آن حالتی است که در سؤال و جواب نمی گنجد زیرا ادراک ما از فهم چنان وجدی کوتاه است.

*

بشنو این نی چون شکایت می کند
آتش است این بانگ نای و نیست باد
از جداییها حکایت می کند...
هر که این آتش ندارد نیست باد

بانگ نای آتش است از آن جهت که از عشق می خیزد و سوز و گداز می آورد و وجود مستمع را به آتش درد می سوزاند و یابه مناسبت آنکه سماع هرگاه به شرط باشد سبب تصفیة روح از آلايشها و کدورتهاست و به همین دلیل صوفیان سماع را یکی از وسائل تهذیب نفس و تصفیة باطن بلکه آرایش جان و دل می شمرده اند و گاهی بر عبادات ظاهر ترجیح می داده اند زیرا چنانکه آتش همه چیز را در خود می سوزاند سماع نیز هوی و آرزوی غلط را در وجود سالک، پاک از میان می برد و دل وی را برای قبول واردغیبی و انوار حقیقت آماده می سازد و از آنجا که دل بی عشق و جان دور از محبت در نظر صوفی فسرده و جماد است و به کار نمی آید و کسی که ذوق ندارد باد و آب و چهار پایان برابر است در مصراع دوم فرموده است که هر که آتش عشق و ذوق ندارد نیست و نابود بهتر.

آوازی و آهنگ موسیقی گاه غم و حزن را برمی انگیزد و مستمع را به خود فرو می برد و گاه آلام درونی را تسکین می دهد و به عقیده صوفیان سماع برای کسی که از سر هوی و شهوت شنود زیان بخش و به منزله سم است و نسبت به اصحاب قلوب و صاحبان دلان که به شرط می شنوند سودمند و دواي نافع است. پس به هر صورت بانگ نای زهر و پادزهر تواند بود. و چون دس سازی اقتضای وصال و حضور مطلوب می کند و اشتیاق با وجود غیبت محبوب دست می دهد و جای نی لب است و با این همه ناله زار برمی کشد.

احمد غزالی و سماع*

یکی از موضوعات مهم و بحث‌انگیز در مکتب احمد غزالی «سماع» است. احمد غزالی از سماع به عنوان یک وسیله مؤثر در ارتقاء روح و تجرد آن از عالم جسمانی استفاده می‌کرده است. خواجه احمد یکی از کسانی است که چه در زمان حیاتش و چه پس از فوتش هدف تیرملاست منکران سماع واقع شده است. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد خواجه نه تنها در مجلس سماع به عنوان یک مستمع و شیخ مجلس حضور داشته، بلکه عملاً در رقص صوفیان شرکت می‌کرده است. یکی از این شواهد داستانی است که ابن حجر نقل کرده است: «وقتی جماعتی از صوفیان در مجلس سماع حاضر شدند و قوال شعری بخواند و آنگاه خواجه احمد غزالی از جای برخاست و به تواجُد و جنب و جوش پرداخت و بر سر ایستاد و پاهای خود را در هوا کرد و پاسی از شب گذشت و همه از میدان به در رفتند، لکن او همچنان به حال خود بود، نه دستش بر زمین بود و نه پایش».

پادر هوا کردن و بر سر ایستادن عملی نیست که در مجلس سماع صوفیان معمول بوده باشد. از اینرو در صحت جزئیات این داستان که کلاً با غرض ورزی توأم است می‌توان تردید داشت. اما به هر حال این دلیل نیست که شرکت خواجه را در مجالس سماع و تواجُد و رقص او را منکر شویم. خبری که عین القضاة همدانی در تمهیدات نقل می‌کند نشان می‌دهد که شرکت خواجه در این گونه مجالس و رقصیدن او در نظر معاصران و مریدانش چیز غریبی نبوده است. قاضی می‌نویسد: «شبی من و پدرم و جماعتی از ائمه شهر حاضر بودیم، در خانه مقدم صوفی. پس ما رقص می‌کردیم و ابوسعید ترمذی بیتکی می‌گفت. پدرم در بنگریست. پس گفت: خواجه امام احمد غزالی را دیدم که با ما رقص می‌کرد و لباس او چنین و چنان بود. در رقصیدن و تواجُد خواجه (احمد غزالی) در اینجا بحثی نیست، صرف شرکت کردن او که از لحاظ اجتماعی یک امام و فقیه و عالم و واعظ مشهور بود در این گونه مجالس کافی بود که حربۀ خوبی به دست دشمنانش بدهد.

ظاهراً حملات و انتقادات و اعتراضهایی که به وی می‌شد به حدی رسیده بود که او را وادار

* - نقل از: سلطان طریقت، تألیف آقای دکتر نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات آگاه. و مجموعه آثار فارسی احمد غزالی به اهتمام آقای احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۴۷-۴۶

به نوشتن رساله‌ای مستقل تحت عنوان (بوارق الالماع فی الرد علی من یحرم السماع بالاجماع) کند و در آن پیرامون سماع و فوائد و آداب آن داد سخن دهد، و گرچه خواجه این رساله را به قول خودش بنا به درخواست یکی از صالحان که احیاناً سریدش بوده است نوشته، اما در حقیقت یکی از مهمترین انگیزه‌های او برای تصنیف این رساله رد کسانی است که منکر سماع بودند و آن را تحت هر شرایطی در اسلام حرام می‌پنداشتند.

دلایلی را که احمد غزالی برای توجیه سماع اقامه می‌کند می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته دلایل شرعی است که مبتنی بر کتاب و سنت و مطالب منقول است. و دسته دیگر دلایل عقلی است. دلایل شرعی خواجه کم‌وبیش همانهایی است که مشایخ دیگر بخصوص برادرش حجة الاسلام در احیاء العلوم و کیمیای سعادت ذکر کرده‌اند. اما آنچه سخت درخور توجه است دلایل عقلی خواجه در این کتاب است که به لحاظی محکمتر از دلایل شرعی است. بررسی این قسمت از مطالب (بوارق الالماع) ما را به جنبه نظری بحث سماع در تصوف غزالی هدایت می‌کند. ویکی از مسائل این جنبه اصل سماع است. البته مسأله اصل سماع با احمد غزالی آغاز نمی‌شود بلکه سابقه آن به دوسه قرن پیش از او کشیده می‌شود.

از میان آراء گوناگونی که در باره اصل سماع در کتاب شرح تعرف ذکر شده است آنچه مورد قبول احمد غزالی است رأی است که صاحب تعرف ابوبکر محمد کلاباذی به ابو محمد رویم نسبت داده است. کلاباذی می‌نویسد: ابو محمد رویم گفت که این قوم چون یاد اول شنیدند آن هنگام که حق تعالی خطاب کرد مرایشان را بقوله: «الست بر بکم» این خطاب اندر سرایشان پنهان گشت و اندر عقول ایشان هشاز هستی این که بوده است پنهان گشت. پس ذکر می‌شنیدند... سرایشان به جنبش آمد از آنکه آنچه اندر سرایشان پنهان گشته بود پیدا گشت... همچنان که وقتی آنچه در عقول ایشان پنهان بود با اخبار حق ظاهر شد تصایق کردند. این عقیده نه تنها به رویم نسبت داده شده است بلکه عده‌ای چند از بزرگان صوفیه در اوائل تاریخ تصوف بوده‌اند که اصل سماع را در خطاب «الست» می‌دانستند. یکی از این بزرگان را فریدالدین عطار در تذکره الاولیاء، جنید بغدادی معرفی کرده است. عطار می‌نویسد که از جنید پرسیدند: «چه حال است که مرد آرمیده است، چون سماع شنود اضطراب در وی پدید آمد؟ گنت: حق تعالی ذریعه را در میثاق خطاب کرد که (الست بر بکم؟) همه ارواح مستغرق لذت آن خطاب شدند. چون در این عالم سماع شنوند، در حرکت و اضطراب آیند». احمد غزالی در رساله (بوارق الالماع) هنگامی که در باره جنبش و تحریک صوفیان در سماع سخن می‌گوید عباراتی بر قلم جاری می‌کند که یاد آور گفته جنید است: «جنبش ایشان (صوفیان) در سماع اشاره است به تذکار مرغ حقیقت انسانی در مقام خطاب ازلی یعنی خطاب (الست بر بکم)، و اضطراب روح برای شکستن قفس تن و بازگشت او به وطن حقیقی». احمد غزالی در (بوارق) در توضیح اسرار و رموز لفظ سماع می‌نویسد:

«سین و میم سماع اشارت است به (سم)، یعنی سرسماع مانند سم است و شخص را از تعلقاتی که به اغیار دارد می میراند و به مقامات غیبی می رساند. عین و میم اشاره است به (مع) (- با) یعنی سماع شخص را به معیت ذاتی الهی می برد. پیامبر - علیه السلام - فرمود: (لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل). و سین و میم و الف سماع اشاره است به سما (- آسمان)، یعنی سماع شخص را علوی و آسمانی می گرداند و از مراتب سفلی خارج می کند. و الف و میم سماع اشاره است به ام (- مادر) و منظور این است که صاحب سماع مادر هرچیز دیگر است و از پرتو روحانیت خود از غیب مدد می گیرد و حیات علمی را که کلمه (ما) (- آب) بدان اشاره می کند به همه چیز می بخشد. و عین و میم سماع اشاره است به (عم) (- فراگیری) یعنی سماع کننده با روحانیت خود علویات را و با حیات قلب خود انسانیات را و بانور نفس پاک خود جسمانیات و احوال دیگر را فرا می گیرد».

نه تنها حروف و کلمات است که حامل معانی و اسرار است بلکه همه صداها و الحان و آوازه‌ها در طبیعت این اسرار را با خود حمل می کند. احمد غزالی نیز در این مورد مانند سایر مشایخ صوفیه معتقد بود که همه موجودات دائماً مشغول تسبیح گفتن و ذکر کلمه توحیدند، نهایت آن که ذکر و تسبیح ایشان جز به دیده باطن دیده نمی شود و جز به گوش باطن شنیده نمی شود. غزالی معتقد است که از طریق سماع مستمع می تواند به حالات و مقاماتی برسد که حتی با سالها ریاضت تحصیل آن حالات و مقامات برای او ممکن نیست. در بیان این عقیده در رساله (بوارق) گوید: «خداوند سماع به مقامات عالی و نفیحات ربانی بی ارتقاء می یابد که با هزار سال رنج و با کاملترین ریاضتها بدان نتواند رسید».

نقل از :

سمع و فتوت *

بهترین حال آدمی بعد از فرایض سماع است . بدان ای طالب صادق که: حرکت اصل جمله کمالات است و سکون سبب نقصان. بینی که چون آب بایستد بگندد، و چون روان شود متغیر نشود. همچنین چون آدمی جامد بماند و از قوت به فعل نیاید ناقص باشد، و اگر در حرکات آید. از نقصان به کمال، انتقال کند. و حرکات وجود آدمی هفت است :

- اول- حرکات حواس در ادراک فواید عالم شهادت و این رتبت حیوان است.
 - دوم - حرکت نفس در عبادت و خدست و این صفت انبیا و اولیاست.
 - سیم - حرکت قلب در قلوب انوار و آثار عالم روحانی.
 - چهارم - حرکت عقل در مراتب موجودات و دانستن حکم کائنات .
 - پنجم - حرکت روح از خلق به حق، و از کثرت به وحدت، و این به سماع حاصل شود.
 - ششم - حرکت سر از فنا به بقا.
 - هفتم - حرکت جوهر انسانی از حق به حق، چنانکه خواهی کائنات و سرور موجودات.
- علیه السلام - فرمود: «بی یسمع و بی یعقل» و جای دگر فرمود: «اللهم انی اعوذ بک منک». و صاحب ذوق را این مجموع حرکات در سماع پیدا آید.
- و سبب حاصل شدن این حرکات یا از داخل بود یا از خارج. اگر داخل بود آن را «جذب» خوانند. و اگر خارج بود آن را «دفع» خوانند و «نی و غنا» گویند...
- و هر حرکتی و سکونی که می رود در سماع، اشارت است به معنی ای: دایره دفع اشارت است به دایره اکوان و پوستی که بردف مرکب است اشارت است به وجود مطلق. و ضربی که بردف وارد می شود اشارت است به ورود واردات الهی که از باطن بطون بر وجود مطلق وارد می شود. و جلاجل خمس اشارت است به مراتب ملکیت و مراتب ولایت و مراتب انسانیت و مراتب روحیت، که به واسطه این مراتب حیات حق - تعالی - و علم وی به کاینات می رسد. و نفس مغنی اشارت است به حق - تعالی - که به واسطه خطاب وی جانهای مشتاقان در حرکت می آید.

*تألیف احمد بن محمد الطوسی عارف قرن هفتم، به اهتمام آقای احمد مجاهد، از انتشارات کتابخانه منوچهری، ۱۳۶۰ (صفحات ۱-۱۱)

ونی اشارت است به ذات انسانی که حیات حق - تعالی - در باطن نی انسانی نافذ می شود...

اگر صاحب سماع عارف بود - رقص کند. زیرا که رقص انتقال است از مقامی به مقامی، چنانکه عارف منتقل می شود از مرتبه ای به مرتبه ای. و اگر محقق بود - چرخ زند زیرا که محقق اشیا را دانسته است و بر مرکز وحدت ایستاده و گرد دایره کاینات جولان می کند. و اگر موحد بود - بر جهد. زیرا که حال موحد الفی است و بر جستن صورت الف دارد.

و اگر سر عقل وی از حجاب بیرون آید - دستار را بردارد. اگر مغنی صاحب حال بود به وی دهد و اگر نه دستار به وی دادن ظلم بود...

سماع *

قال الله تعالى: و اذا سمعوا ما نزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق ابدانك سماع از احوال ارباب طريقت است و همچنانکه وجوب معرفت و لوازم شريعت آدمی را به استماع حاصل آيد حقايق طريقت و روح و انس دل هم به سماع حاصل آيد. و سماع هم به گوش است و هم به هوش، اما گوش الاصوات حروف نشنوند و اگر آواز به غایت غلظة رسد يا به غایت دقت گوش را در آن مجال ادراك نماند و در رنج افتد. اما حقيقت صوت و حرف الا به سمع دل نتوان شنودن و همچنانکه گوش تو در گوشه سر نهاده اند تا از خلق شنود به آواز در دل نیز سمع نهاده اند تا از حق سخن شنود بدان، و قاعده وحی انبيا و درجه الهام اوليا به سمع باطن دريابند انبيا به گوش ظاهر شنوند و نشان استماع آنست که چون بيتی يا آیتی يا سخنی نيكو به گوش رسد دل صافی اوسدد^۲ نور معرفت و^۳ سرای پرده آن حروف و کلمات ارتقا نمايد و آنچه حقيقت مفهوم آن کلام باشد به صفا [ی] صفت و نور بصيرت دريابد و آنچه دريابد بطريق نيكو تر و پسندیده تر دريابد؛ فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه^۴، خداوند تعالی در مصحف مجيد چنین خبر داد که: بشارت ده باشيد کسانی را که چون سخن شنوند آنچه نيكوتر باشد و به حقيقت نزديکتر از آن سخن فهم کنند يعنی چیزی پذيرند و فهم کنند که به عقل و رمز شرع و روح روح نزديک باشد، به چیزها که ظاهر حس و نفس اماره در آن آويزد بدان قناعت نکند.

سماع آنکه مسلم باشد رونده را که به حرمت^۶ به جای حرکت بايستد و محبت بدل شهوت

حواشی مصحح :

- ۱- قرآن سورة مائدة (۵) آیه ۸۶.
- ۲- شايد بوده است: بمدد.
- ۳- شايد بجای «و» حرف «از» بوده است.
- ۴-۴- در اصل: و بشر عبادی ... اصلاح شد.
- ۵- قرآن سورة زمر (۳۹) آیه ۱۹
- ۶- به قیاس جمله «محبت بدل شهوت بايستد» که ان می رود «حرمت» مناسب تر باشد (مصحح)

* - نقل از کتاب (التصفيه في احوال المتصوفه) تأليف قطب الدين ابوالحظرف منصور بن اردشير العبادی به تصحيح آقای دکتر غلامحسين يوسفی، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۴۷ گزیده از صفحات ۱۵۷ - ۱۵۰)

بایستد و هر که از سر شهوت و هوا سماع کند در وبال معصیت افتد اما چون از سر حرمت و محبت سماع کند بصیرت و معرفت افزون شود. و بزرگان گفته اند که: قدر سماع با سماع است چنانکه شنوایده شود و ازینجاست که آدمیان در منزل سماع بر مراتب اند بعضی به صورت عبارت و درجه نظم موقوف شوند، بعضی از حقیقت مفهوم چیزی تصور کنند به مقدار حالت و مرتبه و وقت خویش تا اگر در حالت خوف باشند یا در حالت رجا یا در منزل طلب یا در بدو ارادت یا در کمال محبت بدان مقدار حال خویش ملایق^۱ وقت خویش شنوند و ملایم آن استماع حرکات کنند. و در جمله همگنان در سماع موقوف وقایع خویش باشند، هیچ کس خارج واقعه خویش چیزی نتواند شنیدن، اگر واقعه صحیح باشد استماع نیکو افتد و حرکت پسندیده حاصل آید و اگر واقعه متزلزل و متلون باشد در استماع خیالات فاسد غلبه کند و تصورات محال پدید آید و از آنجا حرکات نامضبوط حاصل آید و فساد چنین سماع بیش از آن یابند که صلاح و فتوح و سئوال .

فایده سماع ادراک انوار غیبی و تنسم نسیم علوی است که ارواح درین منازل غریب اند و انس الابه ادراک معنی و نسیم روح اصلی که از عالم نسبت به ایشان رسد نیابند و دلیل به ادراک حقیقت سماع واقعه است و طریق معرفت و رونق محبت است، چون از زمان و مکان و اخوان از معرفت و بصیرت و محبت حاصل یابد از سماع بهره نیکو و حفظ و افریابد. و روح ظاهر و نفس ناطقه را در دنیا قوت و غذا الاسماع نیست و هر کرا در ولایت سماع نصیب نیست از حقیقت نطق و عز معرفت هیچ خبر نیست او را و این چنین کس به جمادات نزدیک تر از آنست که به حیوانات، و هر کرا در سماع نصیب الا تحرك شهوت به گمان وصال و خوف از الم فراق ابناء جنس خویش نباشد هم از سماع نصیب ندارد و این چنین کس به بهائم نزدیک تر از آن است که با آدمیان.

پس صاحب غفلت را سماع نیست و صاحب شهوت را سماع مسلم نیست اما صاحب وقایع را بر حسب ادراکات سماع است. مبتدی را آن بهتر که در ریاضت به سماع مشغول نباشد زیرا که در ولایت معرفت و منزل محبت افتد تسلی و تسکین الابه سماع نباشد. و در جمله هر کرا روح پاک تر و دل صافی تر بهره او از سماع بیشتر و حفظ او در سماع کاملتر، چنانکه حق تعالی خبر داد که در میان صحابه جماعتی اند که چون سماع قرآن کنند قطرات عبرات از اطباق احداق بر صفحات و جنات می ریزند از کمال معرفت و اذا سمعوا ما نزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من السمع مما عرفوا من الحق^۲. و هر کرا [معرفت]^۳ زیادت تراست به سماع مایل ترست. و سماع را

۱- کاتب در حاشیه کلمه ای را به عنوان نسخه بدل نوشته است که خوانده نمی شود و شاید «ملاین» باشد؟ (مصحح)

۲- قرآن سوره مائده (۵) آیه ۸۶ .

۳- ضبط نسخه اساس: و هر کرا زیادت تر است... مفید معنی تواند بود ولی وجهی دیگر نیز به نظر می رسد که شاید در این جا کلمه ای از قلم افتاده باشد، در این صورت این کلمه ممکن است عطف به جمله پیشین «معرفت» یا چیزی نظیر آن باشد (مصحح)

آلات و اصوات و اغانی و حروف و عبارات جمله اسباب و وسایط اند اما حقیقت او اتصال جانست به عالم خویش و ادراک حقیقت از عالم اصلی، و شخص طفیل روح است در سماع اگر جان در بدو ارادت باشد در وجل افتد **اذا ذکر الله وجلت قلوبهم** و اگر در صفای کشف و شهود باشد در سکونت و تمکین افتد **الابد ذکر الله تطمئن القلوب**^۲. و در حقیقت سماع و مراتب آن سخن بسیارست و ما در کتابهای متفرق بیانها کرده ایم اینجا این قدر کفایت است که جمله اصحاب ارواح را در سماع نصیب است و هر کس را به مقدار تصور بر حسب واقعه خویش بهره است و هر که به شهوت شنود ویرا حرام است و هر که به نسبت احوال خود شنود ویرا مباح است و اصحاب محبت و کاملان معرفت را سهم است که ماهی زنده ماند به آب و جان عاشقان به سماع.

و در سماع شرایط بسیارست از صفای وقت و حضور دل و جمعیت خاطر و احتراز از اغیار و انزوا و عزلت و مساعدت با اخوان و حفظ ادب، و اصل این جمله صحت این واقعه است و نشان او امارت حرکت است بر خطرات دلیل است و خطرات به ادراکات آبستن. و صاحب دل شرح احوال سماع از کتاب لطیف و نبشته دل خواند هر چه از حقیقت احوال روندگان در کتاب نویسند نقش بی نفس است و هر که ازین طریقت از کتاب معلوم کند تشنه ای شراب طلب است، تازنده است مرده ترست و ازین چنین احوال فساد پیش از آن پدید آید که صلاح. و سماع قرآن جمله مسلمانان را به اتفاق رواست اما در شنودن آیات خلاف است، و در جمله حال سماع به مستمع بگردد... ایزد تعالی گوش دل ما را برخوردار کند و چنان گرداناد که سخنهای او بدانیم شنودن

و کلمات و دعوات و حاجات ما بشنواد و اجابت کند، **انه هو السميع المجيب**

مرتبۀ بعد وجد و حرکت است که از سماع پدید آید:

بدانکه مستمعان را در وقت سماع احوال است مختلف و حرکات است متفاوت و این تفاوت حرکات و اختلاف حالات بر حسب ادراکات سماع است و بعضی را غالب بر احوال سکون باشد از درایت نفس و قوت تحمل و دقت نظر و رفعت همت و استغراق در معانی، و بعضی را غالب حرکت باشد از فرط شهوت و انزعاج دل و اضطراب فکر و ضعف نفس و مانند این. در جمله اعتراض از احوال سماع دور باید داشتن و احوال ارباب سماع درین قاعده به سه وجه است:

اول تو اجد دست، از حرکت خیزد و ابتدا و تکلف باشد از حس ادراک و اختیار و ارباب اقتدا را تو اجد نیست اما بعضی را در طریق تشبه تو اجدست چنانکه سید عالم علیه السلام گفت: **ایکوفان لم تبکوا فباکوا**، گفت: بگریید و اگر گریستن تان نیست خود را بگریانید که تشبه تو اجد به اهل وجد از طریق محبت پسندیده است هر چند شرط مرید آنست که وجد را چندانکه تواند ببوشاند تا از وی حرکت و اشتها پدید نیاید.

۱- قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲؛ سوره حج (۲۲) آیه ۳۶.

۲- قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

۳- در اصل چنین است اما بقیاس معنی جمله شاید بوده است: سراب.

وجه دوم وجد است که از راه وجدان صفت و عرفان سریرت غلبه حالتی باشد که درآید و مانند برق ساطع لمعانی بکند و بیخ علایق بسوزد و برگردد تا به آوار رسد و یاب به حرکت پیوندد ساکن شود. و وجد از حس معرفت خیزد چندانکه مبتدی را در وجد اضطراب است منتهی را سکونت و ثبات است...

اول وجد اضطراب است از حرکت و آخر سکونت در حرمت و هیبت، و بیشتر اضطراب از تلون خیزد و بیشتر ثبات از تمکن و در همه اخلاقات^۱ سماع تلون است و همین حرکات از مشتاق در سماع مقبول است چون از تکلف دور باشد نه افزون کند و نه کم کند پسندیده آید.

وسوم وجه وجود است از واقعه زاید و به کمال نفس یقین مکین دل شود. و هرچه دریافتن از وجد پدید آید از دیدن و بودن در وجود ظاهر شود و عز سماع در وجود است که شاهد و شهود به هم نقد کردند هیچ نسبی و وعده و تلون و تغیر در حال و قول راه نیابد، عزت روح بر حرکت تن غالب^۲ می شود و از فرح و طرح دور می بیند و از هجر و وصل فارغ، و نهایت سماع درین وجود است و مرتبه انبیاست که ایشانرا در سماع نصیب وجود است نه وجد، چنانکه موسی علیه السلام صدواند هزار کلمه بی واسطه از خداوند تعالی بشنید چون در وجود واقعه موجود بود ثبات و قرار داشت و تغیر و اضطراب در وی نمی آمد. چون هفتاد کس را اختیار کرد از علمای امت و به میعاد برد ایشانرا، در مرتبه وجد بودند **فاخذتهم الصاعقه**^۳، هیچ طاقت سماع کلام الله نداشتند جمله در اضطراب آمدند و بیم بود که در برقص روح خرقه قالب پاره کنند.

وسید عالم نیز در شهود صاحب وجود بود، شب معراج بی واسطه از خداوند سخن بشنید و صاحب سماع گشت و هیچ حرکت نکرد و حرقت در وی پدید نیامد که چندانکه در تواجد تکلف است در وجد اضطراب است و در وجود ثبات و رزانت و قرار است، و وقتی که سید عالم علیه السلام در آن وجود بودی و سخن گفتی نخواستی که از صحابه هیچ کس حرکتی کند یا آوازی دهد چنانکه در خبر آمده است و در حدیث درست شده است که وقتی خطبه میکرد یکی از فقرای صحابه آوازی بداد. مهتر در میان خطبه گفت: اگر راست گوی است خود را برهنه کرد، و اگر دروغ زن است خداهش هلاک کناد. لفظ حدیث چنین است که: ان کان صادقاً فقد شهر نفسه وان کان کاذباً محقه الله تعالی. و موسی علیه السلام وقتی در مناجات در مقام وجد اضطراب کرد، از حضرت وحی آمد که یا موسی دل در معنی پاره کنی بهتر از آنکه جامه در سماع خرقه کنی.

۱- کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل نوشته است: حالات، که مناسب تر می نماید.

۲- در نسخه اساس افزوده: است، ولی زائد می نماید و حذف شد. در نسخه روی «است»

علامتی است و در حاشیه نوشته شده: خ.

۳- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۱۵۲.

و در جمله وجود و شهود سماع و کتمان از حالت دران وقت حلیت منتهیان و کاملان^۱ است و بیشتر مردمان در وجد و تواجد اند. و هر چند از تکلف دورتر باشند بهتر بود که سماع مقام حقیقت است، تکلف در وی قاطع الطريق است و آفات بسیار دارد و چون بی تکلف حرکتی رود اثر صدق پیدا باشد. و خرقة که افتد یا از برای تبرک را یا از جهت عزت سماع را یا به حکم حق صحبت قوم رادر وی تقرب می نمایند. هر کس از آن خود نصیبی میدانند برین وجوه پاره میکنند. و جامه تن را همچنانست که تن جان را، آنجا هم تفرقه است که اجزا به ارکان دهند و اینچنان نیز خرقة هست که برای عزت صحبت یا از جهت ظهور حقیقت هر کسی را از خرقة نصیبی دهند. و خرقة باید که قوت سماع مجروح کند تا پاره شاید کردن که هر چه به طبیعت یا به ریا یا به هوا پاره کنند غراست باشد بر صاحب خرقة و تفرقه را نشاید و آواز نیز باید که از خوف سماع تولد کند که اگر به عادت آواز دهد و بال حصول آید. و در جمله آداب بسیارست در سماع و احوال وجد و حرکت مستمعان و به کتاب راست نیاید و اصحاب واقعه و ارباب قلوب ناپسندیده دانند و در جمله مبتدی را سوزیست و منتهی راسازی و چون رضا و وفا و صفادرسیان باشد برکات حاصل آید که

ان رحمة الله قریب من المحسنین .^۲

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا در استماع کلمات ربانی از تکلف تواجد و تردد و تباعد

دور شویم انه هو القریب الموجود المجیب .

۱- در نسخه اساس: کاهلان، به قیاس منتهیان و معنی جمله اصلاح شد.

۲- سوره فرقان آیه ۵

نقل از:

معیار السماع*

اکثر علمای متقدمین و متأخرین مثل امام محمد غزالی و شاه عبدالحق محدث دهلوی و مولانا جمال محدث و بابا فتح محمد محدث و قاضی ثناء اللہ نقشبندی و غیرہم۔ علیہم الرحمۃ۔ در کتب تصانیف خودہا بر اباحت سماع حدیثہای حضرت محمد مصطفیٰ - صلی اللہ علیہ وسلم۔ آورده و قول بزرگان دین نوشته اند و اہل دل را برای سماع رخصت داده اند...
ای عزیز بدان کہ سماع سریست کہ سوای اہل اللہ هیچکس را بر آن مطلع نیست. و در این باب سعدی فرماید. ابیات:

نگویم سماع ای برادر کہ چیست مگر مستمع را بدانم کہ کیست

گر از برج معنی پرد طیر او فرشته فرو ماند از سیر او

و باید دانست کہ حق تعالی آواز سخت و کریہ را در کلام خود بہ آواز خرنسبت داده ہجو فرمودہ چنانچہ قولہ تعالی: **(واقصد فی سثیک و اغضض من صوتک ان انکر الا صوت لصوت الحمیر)** کہ برای کشش قلب و خشیت و تذکر آواز نرم و ملایم از لوازمات است چرا کہ حق تعالی وقتی کہ موسی و ہارون را - علی نبینا و عاویہم السلام - برای تنبیه فرعون رواہ فرمودہ ہمین تعلیم فرمود کہ: **(اذہبا الی فرعون انه طغی فقولالہ قولالینالعلہ یتذکر او بعشی^۲)**. و جای فہم است کہ در دست داوود - علی نبینا و علیہ السلام - کہ خوش الحان بودند آہن مثل سوم ملایم می شد چنانچہ قولہ تعالی: **(ولقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی معہ والظیر والنالہ الحدید^۳)** ... چہ ہر گاہ داوود علیہ السلام - بہ زبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمدہ استماع آواز دلنواز او کردند و طیور از نغمات جانفزایش مضروب گشتہ خود را از ہوا بر زمین افکندی.

ای عزیز سماع را بہ آداب تمام باید شنید چنانچہ حق تعالی در باب سماع در قرآن مجید می فرماید: **(واذا قریء القرآن فاستمعوا لہ وانصتوا لکم ترحمون^۴)** و وقت سماع، صوفی

* - معیار السماع، تألیف: سیرزابگ صاحب چشتی سلیمانی، نسخہ خطی کتابخانہ

مرکزی دانشگاه بہ شمارہ ۹۷۷۴

۱- قرآن کریم، سورہ ۳۱، آیہ ۱۸

۲- سورہ ۲۰، آیہ ۲۵

۳- سورہ ۷، آیہ ۲۰۳

۴- سورہ ۳۴، آیہ ۱۰

رابطه شغل خویش مشغول باید بود، و اگر بی توجه قلب سماع آیات قرآنی و حدیث نبوی کرد یا به برداشته خاطری به ذات خود قرائت نمود یا وقت سماع خیالات فاسده در نفس داشت و خاطر به جانب ارتکاب اعمال قبیحه و افعال ذمیه مایل باشد اینچنین سماع موجب گناه است... و افعال اهل الله را بر افعال خود قیاس نباید کرد چنانچه مولوی معنوی فرموده:

کارپاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

و حضرات نقشبندیه چون دیدند که رسول - صلی الله علیه وسلم - و اصحابه الکرام و تابعین و اتباع تابعین که خیر القرون بودند برای انگیزختن شوق الهی استعمال سرور نکرده اند لهذا استعمال سرود نمی کنند. خواجه عالی شان خواجه بهاء الدین نقشبند - رحمة الله علیه - می فرماید «نه اینکار می کنم و نه انکار می کنم». ای عزیز باید که سماع هر نغمه به نهایت آداب و به رجوع دل و به خشوع و خضوع قلب و جمعیت تمام بشنود و از لهو و لعب و خطرات ماسوی الله قلب را پرده آخته و از خواهشات نفسانی یکسو شده متوجه سماع شود... و اگر داند که قلب را به جانب لهو و لعب رغبت می شود و مضامین قوال و صدای سرود به سوی خواهشات دنیا و شهوات نفس اماره یا به سوی دیگر می کشد و به هیچ نوع جمعیت خاطر حاصل نمی آید فوراً از محفل سماع برخاسته در مسجدی یا به جای تنهایی رفته وضوی تازه کرده به نوافل یا به شغلی از اشغال خود مثل مکاشفه و مراقبه و مشاهده و غیره مشغول شود. و اگر از آن جمعیتی به قلب حاصل آید باز داخل محفل سماع گردد و الافلا. و چون فضل الهی و توجه رحمت نامتناهی شامل حال شد و قلب به جا آمد در مجلس سماع در آید و به جای ادنی و کمتر یعنی تا به صف نعال اگر گنجایش باشد بنشیند و از بالای سر و دوش نشستگان کنار مجلس در وسط یا به صف صدر مجلس نرود و هم صف ایستادگان و نشستگان مجلس را از هم شکافته و داخلان مجلس را پیش و پس کشیده اندرون محفل نرود که بعید از آدابست و اخلاق. و خوف از ارتکاب معاصی به آینده اگر حاصل نیست حاصل آید در این وقت صوفی را حواس ظاهری مغلوب و هوش و عقل و تمیز غالب می شود و دلش از دنیا و مافیها برخاسته به عقبی و مالها در خواسته باشد. در این زمان صوفی را سماع جایز و مباح باشد...

ای عزیز از سماع هر عضوی را حظی و نصیبی است که اوصفت احاطت دارد چون اثرش در عین افتد چون شمع در گریه آید و چون اثرش در زبان افتد چون رعد ناله نماید و چون اثرش در تن افتد چون گل جامه بدرد و چون در دست افتد چون پتک سینه بکوبد و چون در دل افتد خاشاک طبیعت به جاروب حقیقت برود و چون در رجل افتد در هزت آید و رقص چون طاووس موزون نماید. و نشان مغلوبی او آن بود که هیچ حرکت ناموزون از وجودش ظاهر نگردد...

سَمَاعُ دَر مَكْتَبِ نَفْسِ بِنْدِيهِ وَ چَشْتِيهِ *

نخست می باید دانست که نغمه عبارت از آواز خوش آینده درنگ کننده است و در حرمت و اباحت آن فقهای دین را - ادام الله برکاتهم بین المسلمین - بحث بسیار است. یکی گوید: السماع حرام فی الادیان کلها. و دیگری گوید: السماع مستحب لاهل الحقائق. از شاه اولیا علی مرتضی نقل کنند که در راهی می گذشت، نصرانی را دید که ناقوس می زد، به حاضران فرمود آیا می دانید که این ناقوس چه می گوید؟ گفتند: الله ورسوله ووصی او داناترند. فرمود این ناقوس می گوید: حقاً حقاً صدقاً ان الدنيا قد غرتنا. یعنی به درستی و راستی که به تحقیق دنیا فریفته است ما را. و نزدیک به این است آنچه نقل کنند که در وقت شنیدن بانگ که آن حلاجی فرمود که این کمان می گوید: هبک عشت عمرنوح وضعف ضعف الست بعده تموت فاف اف اف اف. و این از الهامات ربانی است و داخل مبحث فقهیه نیست. و یکی از اکابر گویا در وصف این حال گوید. رباعی:

گر سر ازل طعمه ابدال شود این جمله قیل و قال پامال شود
هم مفتی شرع را جگر خون گردد هم خواجه عقل را زبان لال شود

برارباب الباب پوشیده نیست که اختلاف در باب سماع از قرن اول تا این زمان در میانست و مردم رسایل بسیار در حرمت و اباحت آن نوشته اند. و آنچه بر فقیر بعد از مطالعه رسایل طرفین و ملاحظه دلایل جانبین ظاهر شده آنست که مسأله سماع سرود مجرد و سرود مقررین به آلات هردو مختلف فیه است. و در سرود مجرد جانب اباحت غالب است و در مقررین به آلات طرف حرمت راجحانست

از قول سماع گونه من بیزارم من در پی این کار نه با انکارم
گوید اگر از سماع آن شیخ سماع گویم که همیشه حرمتش می دارم

و مرحوم قاضی عیسی که افضی القضاة و اعلم العلمای ملک گجرات بود بعد از بحث بسیار بر این قرار داده است که نزدیک به سلامت در این مسأله بنابر ظاهر مطابق به مقتضای قوانین شرعیه آنست که تفصیل کنند در این مسأله به اعتبار جانب عمل و اعتقاد. اما در جانب عمل پس احوط آنست که اجتناب کنند از استماع سرود خصوصاً سرود مقررین به آلات. چه آن مختلف فیه است. فقهی آنرا حرام می گوید و فقیه دیگر آنرا مباح می داند، و هرگاه که امر دایر باشد میان بودن

* نقل از میکروفیلم شماره ۳۳۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: (مقالات فقها در شنیدن العان تألیف محمد بن جلال شاهی رضوی - و رساله در اباحت سماع تألیف عبدالجلیل بن عبدالرحمن)

شیء حرام نزد جمعی و مباح نزد جمعی دیگر پس احتیاط در اجتنابست از ارتکاب آن شیء، از برای آنکه کسی که ارتکاب آن کند مرتکب فعل حرام است نزد مابع، و اگر بر آن فعل مصر باشد فاسق و مردود الشهادة می گردد نزد او. و به قول سبیح به ترك آن فعل نه فاسق و نه ملوم، چه آن فعل نزد او مباحست و به اتفاق بر ترك فعل مباح هیچ ملامت نیست.

اما در جانب اعتقاد - پس احوط آنست که انکار نکند بر کسی که مباشر شود آنرا زیرا که مسأله مختلف فیه است و انکار نیست در مختلف فیه بلکه اختلاف علما و مجتهدان در فروع رحمتی است از خداوند تعالی که مخصوص است به آن این است و بر قول صحیح انکار بر آن روانیست، چنانکه مقرر شده است در محل آن باز انکار در این مسأله خصوصاً مؤدی می شود به شناعة عظیم که جرأت نکند بر مثل آن مسلمان... و شیخ فریدالدین سعود معروف به شکر گنج در باب اختلاف مردم در سماع فرمود: سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلافست. و سید محمد گیسو دراز که خاتم خواجه های چشت است در کتاب خاتمة الآداب گوید: این قدر بیاید دانست، سماعی که آنرا فقیه حرام یا مکروه یا مباح یا حلال می نماید صورت مسأله اینست که اگر مردی به هزل برای تطییب نفس و خوشی وقت خویش را سرودی می شنود یا می گوید و رقصی می کند این سماع، این سرود، این رقص، این هزل، این بازی حرامست یا مکروه است یا مباحست یا حلالست. فقهی می گوید حرام، دیگری می گوید مباح، دیگری می گوید مکروه، و کسی است که حلال می گوید چنانکه در گوشت اسب و یا لعب به شطرنج اختلافی کرده اند. همچنان در این سماع. اما این که دردی باشد، طلبی باشد، سوزی باشد و از آن سزید طلبی شود و رغبت در طاعت بیشتر گردد و قوت بر ترك طعام و آب و روزه طی شود این سبب دیگر است...

و چنانکه مسأله سماع در میان فقها مختلف فیه است در میان طایفه صوفیه نیز در اختیار سماع اختلافست، و کسی تصور نکند که جمیع مشایخ صوفیه سماع می کردند بلکه مشارب ارباب ذوق و وجدان و مذاهب اصحاب کشف و عرفان نیز در این باب مختلف است. غالب در قدمای این طایفه که استادان طریقت و مقتدایان است اندر طریقه اجتنابست و در متاخران ایشان که والهان راه، و شوریدگان و مستان در گاهند رسم اختیار و روش ارتکابست. و از طایفه جنید بغدادی - قدس سره - می آرند که در مبادی حال سماع کردی و با اهل سماع شنیدنی و در آخر ترك کرد. گفتند: چرا سماع نکنی و نشنوی؟ گفت: از که بشنوم و یا نه بشنوم. اشارت کرد به فقداخوان و ذهاب یاران که با آنها می نشست و سماع می شنید. و ازین تلام معلوم شد که سماع با یاران هم درد باید کرد و از کسی باید شنید که صاحب درد باشد. و از سرمدی و ارادت گوید نه به جهت اخذ اجرت، و این درد و مطلوب در آن وقت عزیز بلکه منقود بوده اند تا به اهل روزگار چه برسد. و اشارت به این معنی است آنچه گفته که نیست صوفیه اختیار سماع

راوجود اخوان وزمان و مکان شرط است. و لازمست که گاهگاهی بودن بر طریق استمرار و عادت. جنید - قدس سره - فرمود چون بینی مرید را که در مجلس به سماع بسیار می نشیند بدان که در او بقیه (ای) از بطالت است.

وسماع حالتی است که بعضی را باشد و بعضی رانده، و نیز اگرچه بعضی را آن حال باشد باوجود آن توقف نمایند و به راه اتباع سنت روند. و سماع نغمه از ضروریات مذهب تصوف نیست و رکنی از ارکان طریقت نه که آنها را لازم دارند. و نقلها از مشایخ در آب باب مختلف آمده است: مثلاً از سید ابوالحسن شاذلی که سر حلقه سلسله شاذلیه است نقل کنند که فرمود آنها که سماع کنند و طعام ظلمه خورند بدان که در ایشان خصلت یهودیتست چنانکه در کتاب عزیز خداوند تعالی در وصف یهود می فرماید: (سماعون للكذب الكالون للسحت) *.

و خاصیت سماع آنست که هر چه بر ولایت بشریت سلطنت دارد آنرا تقویه کند و غالبتر گرداند. پس در حق طایفه ای که سرایشان به محبت و ارادت حق مشغول و متعلق بود سماع ممدومعاون باشد بر طلب کمال، و در حق بعضی که ضمیر ایشان از هوا ممتلی بود موجب هلاک و وبال. و از اینجاست منشأ اختلاف اقوال ائمه در تحلیل و تحریم سماع. ذوالنون گفته است: «السماع وارد حق یزعج القلوب الی الحق فمن اصغى الیه بحق تحقق ومن اصغى الیه بنفس تزندق». یعنی سماع وارد حق است که می کشد دلها را به سوی حق، و کسی که بشنود آنرا به نفس زندیق گردد.

و در سلسله کبرویه سماع هست، و شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی و دیگر عزیزان این سلسله سماع می کردند. و شیخ نجم الدین کبری شیخ عمار یاسراست و او مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی است. و شیخ نجم الدین دایه صاحب (مرصاد العباد) که مرید و خلیفه شیخ نجم الدین کبری است می گوید. رباعی:

دنیا طلبا جهان به کامت بادا وین جیفه دارهم به دامت بادا
تاچند بگویی که سماعست حرام گر هست حرام گو حرامت بادا

و خواجه ابویوسف همدانی پیر خواجه عبدالخالق غجدوانی که سر حلقه مشایخ نقشبندیه است سماع می کردند و باوجود آن روش خواجه بزرگ بهاء الدین نقشبند - قدس سره - ترک سماعست که می فرمایند: «نه این کار می کنم و نه انکار کنم». و خواجه احرار عبیدالله نیز بر طریق اجتناب بودند و بعضی مریدان ایشان نه بر طریق اصل مانده روش سماع را راه دادند، و دعوی کردند که از حضرت خواجه رخصتی در این باب داریم که فرموده بودند که اگر بعد از مابیه مصلحت وقت به رعایت نفوس بعضی از سالکان کار کنید مختارید، والله اعلم. و مولانا جلال الدین محمد رومی را در سماع غلو عظیم بود، روزی می گفت که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما

* - قرآن کریم، سوره ه، بخشی از آیه ۴۶

می شنویم. منکری گفت: ما همان آواز می شنویم چون است که چنان گرم نمی شویم؟ که مولانا خدمت مولوی فرمود که کلا وحاشا، آنچه ما می شنویم آواز باز شدن آن دراست و آنچه وی می شنود آواز فراز شدن وی. و به یقین رسیده است که شاید سلسله چشت و بزرگواران این خانواده سماع شنیده اند. ولیکن به احتیاط و شرایط و آداب، و بیشتر اوقات در خلوت می شنیدند که آنچه هیچکس از اغیار و نامحرمان نمی بود.

و در زمان شیخ نظام الدین که به واسطه شیخ فرید الدین شکر گنج مرید، خواجه قطب الدین بود این طریق در سماع رواج دیگر گرفت و اشعار و غزلیات شیخ سعدی و سیر خسرو که از مریدان خاصه ایشان بود در میان آمد و اشعاری که اشعار از ناز و کرشمه محبوب و درد و سوز عاشقی می کند در مجلس سماع متعارف گشت، و شیخ نظام الدین و اصحاب او ایات ششمین بر معاملاتی که میان عاشق و معشوق در مجاز رود آنها به طریق تحمیل می شنیدند و ذوقی که لایق آن مقام می بود می گرفتند و بعد از شیخ در صوفیان متأخر همین رسم باقی ماند. روزی در مجلس شیخ نصیر الدین چراغ دهلی که مرید و جانشین شیخ نظام الدین بود قوالی این بیت می خواند. بیت:

قلم بر بیدلان گفتمی نخواهم راندهم راندی

جفا بر عاشقان گفتمی نخواهم کردهم کردی

و صوفیان را بر این ذوقی بود و شاعری بی شعور از کار ایشان در مجلس بود گفت: این را بر حقیقت چون حمل توان کرد، و خداوند تعالی را چون بگویند که جفا کردی؟ سید محمد گیسو دراز به خلیفه شیخ نصیر الدین است در باب آن شاعر می گوید که آن مردود بسدود را ازین چه خبر که ایشان از حالی به حالی روند؟ و طریق حمل این بیت بر حقیقت به این سوال است که او تعالی گفت: (ادعونی استجب لکم)*، و اوقات بسیار در دعا لذت و عمری در طلب رفت و ماندن بر این امید محنتها دید و مجاهدتها کشید و با این همه وصالی دست نداد و بر ادای به دام نیفتاد و در درد و سوختگی بر سوختگی افزود و به خدا که ادنی کسی که در میان ایشان بود به این محنت نشسته حالا عنان قلم به بیان آداب سماع منعطف می گردد:

باید دانست که سماعی که ایشان شنوند باختگی آن بین زمین کنند. حاضری در پیش رو بیوشند و خوشبویه کار برند و تجدید وضو بلکه غسل کنند، و چند روز پیش از آنکه سماع شروع شود، تغذیه طعام و منام و کلام لازم دارند و در مجلس سماع به عزت و وقار بنشینند و در آن به سماع مراقبه دهند و مقصود را در پیش نظر دل دارند و به راست و جیب طرفه را در نظر ندارند که قوال رعایت قواعد موسیقیه می کند یا نه، و در حاشی و بحر می خواند و در مجلس ناموزونی آن نظر نکنند، و باید که اگر در میان مطربان نیاید، و اگر باشد در آن سماع از نظر لحن بر روی او احترام واجب شمرد. و اعتماد بر این نکته است که در مجلس سماع ایستادن به طویل باری دیگر بود، اگر در مجلس سماع کسی چنین ایستاد و ایستاد یا در آن مجلس حاضران مجلس به موافقت او بایستند، تا چند که انکس از دل الناس باشد و ایستاده ایستد.

* - سوره بقره، بحشی از آیه ۲۰۰ -

آن حلقه نرقصد و نخواهد که به همگی توجه قوال به سوی او باشد، و البته قصد کرده جامه رابه سوی گوینده معین نیندازد مگر که وقت آن تقاضا کند. و داده به هیچ وجه از قوال باز نستاند، و اگر جامه تبرکی از درویشی به او رسد و به حکم آنکه وقت و غلبه حال به قوال دست دهد و رواست که آنرا از قوال نگیرد بعد از آنکه او را به عطیة دیگر خشنود سازد...

و مرید را نشاید که در حضور پیر جنبشی کند یا اظهار حالی نماید یا نعره ای زند او را باید که به همگی متوجه پیر باشد، و اگر یاری بزرگ از مریدان پیر او که در مقام ارشاد و دعوت خلق به حق متعین باشد با او نیز همین معامله کند. و در مجلس سماع باید که یاران هم خرقه و مریدان یک پیر باشند یا مریدان یک خانواده باشند تا در میان ایشان صورت اختلافی نبود و اقل آنست که کسی منکر سماع از متعلمان بی سوز و متزهدان بی ساز در میان نباشد.

و صاحب ترجمه عوارف گوید از جمله آداب سماع :

اول - آنست که اخلاص نیت بر حضور مجمع سماع مقدم دارند و باز جویند که باعث بر آن چیست؟ اگر مطلوبی نفسانی بود از آن احتراز واجب دانند و اگر داعیه صدق و ارادت و طلب مزید حال و شمول برکت جمع بود مجرد از شویب هوی، و حال آنکه در آن مجمع شیخی یا مقدسی که حضور او مغتنم بود حاضر باشد یا اهل سماع اخوان موافق و طالبان صادق باشند توفیق چنین صحبتی غنیمت باید شمرد...

و اگر معلوم بود که مجمع سماع شتملست بر بعضی از محرمات و منکرات چون لقمه ظالمان و اشراف زنان و حضور اسردان یا مکروهات چون حضور کسی که جنسیت با این طایفه ندارد مانند متزهدی که او را ذوق سماع نبود و بی نظر انکار نگردد یا صاحبجاهی از ارباب دنیا که با او به تکلیف و مدارات باید بود یا حضور کسی که به تکلف و دروغ اظهار وجد کند و به تواجد کاذب وقت بر حاضران مشوش گرداند طالبان صادق را اجتناب از حضور چنین جمعی لازم بود. و شرط است که چون شخصی حاضر مجمع سماع شد به ادب بنشیند و سکون و وقار شعار و دثار ظاهر و باطن خود گرداند و اطراف بدن را از زوائد حرکات و فضول افعال و اقوال مجموع و مضبوط دارد تا قوت امساک بود حرکت نکند خصوصاً به حضور مشایخ و به اندک لعمه ای از لمعات وجد مضطرب نشود...

وقولی و غزلی که یکی را خوش آید قوالان را تکلیف نکند که آنرا دو باره بگویند بلکه بگذارد که هر کسی از ذوق نصیبه گیرد، و به هیچ وجه بر قوالان فرمایش نکند که فلان پرده یا فلان غزل بگویند - و اگر چه از سماع آن پرده یا آن غزل ذوقی متوقع باشد چه سماع واردغیبی است، اگر نصیب است واردی و ذوقی دیگر دست دهد و حالتی و وجدی دیگر روی نماید و اینچنین کردن سبب ترقی او باشد.

هر چه از آن نام و نشانت دهند گر نستانی به از آنت دهند

و به هر واردی نجنبید، بگذارد تا واردی پس از واردی نازل شدن گیرد و حالت ذوق کمال پذیرد...

برخی توضیحات ضروری

صفحه ۴۱

ابدال (به فتح اول) جمع (بدل (به کسر باء) : در نفحات الانس آمده است که حق تعالی زمین را هفت اقلیم گردانید و برای هر یک از آن هفت اقلیم یک تن از بندگان خود را برگزید و ایشان را ابدال نام نهاد و وجود هراقلیمی را هر یک از آن ابدال هفتگانه محافظت می کند.

صفحه ۲۶، ۴۷

اتحاد - عبارت از شهود وجود واحد مطلق است از جهت آنکه تمام اشیاء موجودند به وجود واحد و فی نفسه معدومند...

صفحه ۲۶، ۶۸

احوال - جمع حال و آن صفت شیء و چگونگی آنست و در اصطلاح سالکان حال معنایی است که وارد بر قلب می شود بدون تعمد و قصد و بدون اکتساب از قبیل: طرب، حزن، شوق و ... و مانند آنها.

صفحه ۱۸

ارادت: خواستن، و در تصوف عبارت است از توجه خاص سرید به مرشد و پیر.

صفحه ۴۱

اقطاب - جمع قطب: از سردان خداست که ارشاد و هدایت خلق بدو و اقطاب است و قطب را از آن جهت قطب گویند که مدار جهان وجود بر آنست.

صفحه ۷۱

ایام تشریق - سه روز بعد از عید اضحی (قربان) است. ایام نحره روز است ایام اضحی و جمعا چهار روز شود که اول آن نحر است و آخر آن تشریق و دو روز میان آن تشریق نامند.

در نوشتن توضیحات از کتابهای ذیل استفاده شده است:

۱- فرهنگ مصطلحات عرفا، تألیف آقای دکتر سیدجعفر سجادی

۲- لغت نامه دهخدا

۳- فرهنگ د کرمین

۴- فرهنگ لغات مشوی، آقای دکتر گوهرین

صفحه ۲۴

بسط: به معنی گشادگی است، واصطلاحاً بسط قلب در حال کشف عبارت از حالی است بدون تکلف که نه آمدنش به کسب است و نه رفتن آن به جهد.

صفحه ۲۴

بعد (به ضم اول): به معنای دوری و در اصطلاح متصوفه و عرفا عبارت است از تقید بقیه صفات بشری و لذات نفسانی که موجب بعداست از مبدأ حقیقی و عدم اطلاع بر حقیقت حال.

صفحه ۶۱

تصریف: تغییر دادن کلمه، علم صرف

صفحه ۱۹، ۲۱، ۷۳، ۷۴

تواجد: طلب وجد است، و بعضی گویند اظهار حالت وجد است بدون وجد، و آن از روی تکلف و به نوعی از اختیار است.

صفحه ۲۲، ۲۳، ۷۵

حال: معنایی است که وارد بر قلب می شود بدون تعمد و اکتساب از قبیل طرب، حزن شوق و غیره.

صفحه ۱۳، ۲۶

حادی (= حداء): سرود و آوازی که ساربانان عرب خوانند تا شتران تیزتر روند.

صفحه ۲۶

۴

حلول: عبارت از فرود آمدن چیزی است در غیر خود و در اصطلاح به معنی حلول ذات خداست در اشیاء، و کسانی که بدین عقیده اند که خدا در اشیاء و در مرشد حلول کرده است حلولیه گویند و این عقیده به نظر اکثر عرفا و متصوفه باطل است. شیخ محمود شبستری گوید:

حلول و اتحاد اینجا محالست
که در وحدت دویی عین ضلالت

صفحه ۸۱

خرقه اندازی: خرقه انداختن رها کردن لباس و رخت است. صوفیان اغلب در سماع یا در حال وجد از سرخوشی خرقه از تن بیرون می کردند و در میان جمع می انداختند. همچنین کنایه از بخشیدن جامه و اعتراف نمودن به گناه و از خودی بیرون آمدن است.

صفحه ۹

خناء (خنی): دشنام

صفحه ۴۷

رکوه (به کسر یا ضم اول): پاره، وصله (خرقه)

صفحه ۱۰۹

روزالست: روزی که خداوند از ارواح فرزندان آدم پیمان گرفت که: آیا من خدای شما

نیستم؟ گفتند: آری (سوره ۷، آیه ۱۷۱ قرآن کریم).

صفحه ۸۵

زرد خانی: پارچه‌ای از جنس حریر ظریف بوده است.

صفحه ۲۱، ۱۹

زعات: (جمع زعقه): بانگ، فریاد

صفحه ۲۷

سالک: کسی است که در راه طلب حقیقت گام می‌گذارد. سالک ابتدا به شناختن خود

وسپس در راه رسیدن به مقصود همت می‌گمارد.

صفحه ۱۷

سکر (بهضم اول): یعنی مستی، و در اصطلاح صوفیان عبارت از غیبت است بواسطه

واردی قوی. و گفته‌اند که مرحله بیخودی را مرحله سکر گویند که در آن مرحله سالک در مقام فناونستی محو و از شراب ظهور مست و حیران گشته است.

صفحه ۴۴

سمود: سرود گفتن، بازی کردن، سر برداشتن از تکبر.

صفحه ۸۳

شطجیات: سخنانی است که در حال شدت و جداداد شود و شنیدن آن به ظاهر شرع راست

نیاید.

صفحه ۱۵۱

شکر آویز: گوشه و سردستار که از پشت سر به میان دو کتف می‌آویخته‌اند.

صفحه ۱۹

شهقات (جمع شهقه): نعره، صیحه.

صفحه ۱۷

صحو: یعنی هوشیاری و در اصطلاح رجوع به احساس است بعد از غیبت.

جذید گوید: صحو عبارت از صحت حال عبد است با حق.

ابویزید گوید: صحو حجاب اعظم است.

صفحه ۲۸

طمانینه: طمانینت عبارت از سکون و رجا و امن و سرور است و مکت آن در قلب مدام است.

صفحه ۸۰

عالم قدس: عبارت از عالم الهی است و عالم اسماء و صفات حق است.

صفحه ۱۵

فتوح: گشایشها و فیروزیهها، حصول شیء از محلی که توقع آن نمی‌رود.

صفحه ۱۵۱

فرجی: نوعی جبه صوفیان .

صفحه ۲۴، ۸۰

قبض: گرفتگی، و در تصوف عبارت از امر ناخوشی است که بردل عارف از وارد غیبی غلبه یابد.

صفحه ۲۴

قرب: یعنی نزدیکی، و در اصطلاح عبارت از انقطاع از ماسوی الله و نزدیک شدن به ذات حق است، و بعضی گویند قرب برداشتن حائل میان محب و محبوب، و نیز طاعت است. قول (کن): قول خداوند است که با دو حرف کاف و نون هر چه را اراده کنده می گوید: کن (یعنی بشو، موجود شو) پس می شود. مأخوذ از آیه ۸۲ از سوره ۳۶ (یس): اذا اراد الله شیئاً ان يقول له کن فیکون.

صفحه ۳۳، ۵۴

قیاس: اندازه گرفتن، سنجیدن، حدس. و در منطق گفتاری است مرکب از دو یا چند قضیه که تسلیم به آن موجب تسلیم و پذیرش قولی دیگر می باشد که نتیجه آنست چنانکه گویند: هر انسانی حیوان است و هر حیوانی جسم است نتیجه آنست که «هر انسانی جسم است». (رجوع شود به اساس الاقتباس از خواجه نصیرطوسی. فرهنگ علوم عقلی تألیف دکتر سید جعفر سجادی

صفحه ۱۰۰

گوش روز: روز چهاردهم از هر ماه شمسی

صفحه ۲۷

محدوده: محدوده عبارت از خطاب حق است به عارفان از عالم ملک و شهادت، مانند ندای درخت به موسی .

همچنین گویند محدوده عبارت از خطاب حق است بنده را در صورت عالم ملک.

صفحه ۲۷، ۱۴۶

مشاهده: عبارت از حضور حق است، و مشاهده از کسی درست آید که به وجود مشهود قائم بود نه به خود و تا شاهد در مشهود فانی نشود و بدو باقی نگردد مشاهده او نتوان کرد، و مشهود تجلی ذات را مشاهده گویند. خواجه عبدالله انصاری گوید: مشاهده نهال حقایق یقین است، بیرون از تعلم و تلقین است.

صفحه ۲۰

مطمئننگی: نفس مطمئنه تارك هوای نفسانی و لذات فانیه دنیا است و راضیه و مرضیه است به آنچه خدا خواهد که (یا ایتهالنفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه) .

صفحة ۲۰

ملهمگی: نفس ملهمه نفسی است که ارادات مختلفه از آن در دل راه یابد.

صفحة ۲۶، ۲۸، ۶۸

مکاشفات ← مکاشفه

مکاشفه: مکاشفت عبارت از حضور دل در شواهد مشاهداتست و علامت مکاشفه

دوام تحیر در کنه عظمت خداوند است.

بعضی گویند: مکاشفه شهود تجلی صفات است.

صفحة ۸۶

ناقور کُل: ناقور، بوق و شیپوری است که در آن دمند، اشاره است به آیه ۸ از سوره

(المدثر): فاذا نقر فی الناقور.

صفحة ۷۲

نَدب (بفتحین): استحباب، هر عمل شرعی که زائد بر فرایض و واجبات و سنن از بندگان

خدای انجام یابد.

نشید: نظم و نثری که بدان ترنم کنند، سرود.

صفحة ۳۳

نص: کلام صریح، لفظ آشکار. نص در کلام آنست که جز احتمال یک معنی در آن

نرود و تاویل در آن جایز نباشد.

صفحة ۸۰

نفس ناطقه: قوه سمیزه انسان را گویند، و بالاخره عقل را گویند.

صفحة ۱۷، ۲۰، ۶۸

وارد: عبارت از چیزی است که وارد بر قلب می شود و آن سخنی است که بنده

می فهمد بدون صوت. نیز گفته اند: وارد عبارت از حلول معانی است به دل.

صفحة ۲۲

واردات ← وارد

صفحة ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۵۴، ۶۹، ۷۳

وجد: مراد از وجد واردی است که از حق تعالی آید و باطن را از هیات خود بگرداند

به احداث وصفی غالب چون حزن یا فرح. همچنین: وجد عبارت از چیزی است که بدون جهد و

تکلف بر قلب وارد شود. در شرح کلمات با باطن آمده است که مراد به وجد حالت طرب است

که از شهود حق برای مالک حاصل می شود. وجد را سه مرتب است: تواجد، وجد، وجود.

صفحة ۳۷، ۷۳، ۷۴

وجود: در لغت به معنی هستی و در اصطلاح صوفیه وجد بدون استیوار به وجد است.

وجود از میان رفتن اوصاف خرد است بواسطه پنهان شدن اوصاف بشریت زیرا که چون سلطان حق و حقیقت ظهور کند بشریت باقی نماند.

صفحه ۲۶ (پاورقی)

وحدت: یعنی یکتایی و یکی بودن، و سراد از وحدت حقیقی وجود حق است و (وحدت وجود) یعنی آنکه وجود واحد حقیقی است و وجود اشیاء عبارت از تجلی حق به صورت اشیاء است

صفحه ۱۷

وقت: آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنانکه واردی از حق به دل وی پیوندد و سر وی را در آن مجتمع گرداند چنانکه اندر کشف آن نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل. و بعضی گویند وقت حالی است که در سر بنده پدید آید و او را به آن حال آرام بود.

فهرستها

- ۱- فهرست آیات قرآن کریم
- ۲- فهرست احادیث و اخبار
- ۳- فهرست اشعار عربی
- ۴- فهرست نامهای کسان
- ۵- فهرست کتابها و جراید
- ۶- فهرست اعلام جغرافیائی
- ۷- فهرست اقوام و قبایل (وسمل و نحل)

فهرست آیات قرآن کریم

- اجتنبوا قول الزور (الحج، ۳۰) ۵۴، ۵۲
- اخسئوا فيها ولا تكلمون (المؤمنون، ۱۰۸) ۱۰
- الا بذكر الله تطمئن القلوب (الرعد، ۲۸) ۲۷
- الذين آمنوا و عملوا الصالحات فهم فى روضة يحبرون (الروم، ۱۵) ۱۰
- الذين آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب (الرعد، ۲۸) ۵۶
- الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم بذكر الله (الحج، ۳۵) ۵۹، ۵۶
- الذين تتوفىهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم (النحل، ۳۲) ۱۰
- الست بربكم قالوا بلى (الاعراف، ۱۷۱) ۹، ۱۳، ۷۴، ۱۵۶
- الله لطيف بعباده (الشورى، ۱۸) ۷۵
- ان انكر الاصوات لصوت الحمير (لقمان، ۱۸) ۱۳۶
- انتم سامدون (النجم، ۶۱) ۵۴
- ان عذاب ربك لواقع (الطور، ۷) ۶۱
- انما المؤمنون اذا ذكر الله وجلت قلوبهم (الانفال، ۳) ۲۸
- انهم عن السمع لمعزولون (الشعراء، ۲۱۲) ۶۵، ۱۱۵
- اولئك كالانعام بل هم اضل (الاعراف، ۱۷۸) ۱۳۷
- تحيتهم فيها سلام (يونس، ۱۰) ۱۰
- تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله (الزمر، ۲۴)
- ۲۷
- ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم (البقره، ۶)
- ۵۶
- سلام قولاً من رب رحيم (يس، ۵۸) ۹
- ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر على شىء (النحل، ۷۴) ۶۲
- فاذا نقر فى الناقور (المدثر، ۷) ۲۸
- فاليوم لا يؤخذ منكم فدية (الحديد، ۱۴) ۶۲
- فبشر عباد الذين يستمعون القول (الزمر، ۱۹) ۵۶
- فقالوا انا سمعنا قرآناً عجيباً (الجن، ۱) ۵۶

فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيداً (النساء، ۴۵) ۲۸
فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم
(يوسف، ۳۱) ۲۵

قويل للمصلين الذين هم عن صلواتهم ساهون (الماعون، ۵ و ۴) ۸۸
قد افلح المؤمنون الذين هم في صلواتهم خاشعون (المؤمنون، ۲۹) ۸۸
لاحب الاقربين (الانعام، ۷۵) ۱۳۸
لا يشهدون الزور (الفرقان، ۷۲) ۵۴، ۵۲
لكيلا تأسوا على ما فاتكم (الحديد، ۲۳) ۳۶
لم تقولون ما تفعلون (الصف، ۲) ۶۲
لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيت حاشعاً متصدعاً من خشية الله (الحشر، ۲۱) ۲۸
لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش (الاعراف، ۴۰) ۶۲
و اذا سمعوا، ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع (المائدة، ۸۲) ۱۱۵
واذا قرى القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون (الاعراف، ۲۰) ۵۷، ۵۶
واذ كر ربك اذ انسيت (الكهف، ۲۳) ۶۲
واستفز من استطعت منهم لصوتك (الاسرى، ۶۳) ۵۴
والله يختص برحمته من يشاء (البقره، ۱۰۵) ۷۳
والذين لا يشهدون الزور واذا سروا باللغو سروا كراماً (الفرقان، ۷۲) ۴۴
والذين هم عن اللغو معرضون (المؤمنون، ۳) ۴۵
والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم (الرعد، ۲۳) ۱۰
وجد الله عنده (النور، ۳۹) ۹۵
ورتل القرآن ترتيلاً (المزمل، ۳) ۵۹
وعلمناه من لدنا علماً (كهف، ۶۵) ۹۵
ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون (الانفال، ۲۱) ۵۶
وما خلقنا السموات والارض وما بينهما لاعين (الانبياء، ۳۸) ۵۰
ومن الناس من يشتري لهو الحديث (لقمان، ۵) ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۴
يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية (الفجر، ۲۸ و ۲۹) ۲۰
يزيد في الخلق ما يشاء (فاطر، ۱) ۳۳، ۵۹
يسألونك عن الانفال، قل الانفال لله والرسول (الانفال، ۱) ۱۹

فہرست احادیث و اخبار

- الغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل (الزرع) صفحہ ۴۵
اقرءوا القرآن بالحن العرب واصواتها واياكم ولحون اهل الفسق والكبائر صفحہ ۵۸
اللهم ارنا الاشياء كما هي ۶۷
المؤمن ينظر بنور الله ۲۰
ان القرآن نزل بالحزن فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فتبا كوا... ۵۸
ان الله يحب الصوت الحسن يرجع به ترجيحاً ۵۱
ان من الشعر لحكمة ۳۴، ۵۹
انها كم عن الزفن والمزمار وعن الكوبات والكبرات ۴۵
بعث بكسر المز امير ۴۳
خالق الناس باخلاقهم ۱۶
زينوا القرآن باصواتكم ۲۸
لكل شيء حلية وحلية القرآن الصوت الحسن ۶۳
لم يعط امتي قل من ثلاث: الجمال والصوت الحسن والحفظ ۵۱
ليس منا من لم يتغن بالقرآن ۴۸
ما بعث الله نبياً الا حسن الصوت ۳۳
من حسن اسلام المرء ترك ما لا يعنيه ۶۸
من قتل قتيلاً فله سلبه ۱۲
هولاء في الجنة ولا ابالي ۹
يرحمك ربك (قول خداوند) ۹

فہرست اشعار عربی

۸۹	صفحة ۸۹	ووصالکم ریحانها والراح	ابدأ تحن اليکم الارواح
۱۳		اذا ذكرت اوطانها بربی نجد	احن وللانضاء بالغور خلة
۱۱		فعنده رقيتى وتريساقى	الا الحبيب الذى شغفت به
۶۸		ولا تسقنى سراً اذا امكن الجهر	الا فاسقنى خمراً وقل لى هى الخمر
۶۳		فاكرم الانصاروالمهاجره (حديث)	اللهم لا عيش الا عيش الآخرة
۲۳		والذكر دون هجودالذكر نسيان	الوجد بعد وجودالحق بهتان
۱۸		مهند من سيوفالله مسلول	ان الرسول لسيف (نور) يستضاء به
۱۲۱		وانتم فى سواد الليل سمارى	انتم مرورى مشتكى حزنى
۱۲۱		نوازل بين اسرارى وتذكارى	انتم وان بعدت عنا منازلکم
۱۸		متيم فى اثرها لم يفد مكبول	بانث سعادو قلبى اليوم متبول
۲۷		الا تعجبت ممن يشرب الماء	بطور سيناء كرم ماسرت به
۳۴		وبقيت فى خلف كجلدالاجرب	ذهب الذين يعاش فى اكنافهم
۸۹		بحرو حاوى شوقهم سلاح	ركبوا على سفن الوفاء دسوعهم
۳۶		وجب الشكر علينا مادعى الله داع	طلع البدر علينا من ثنيات الوداع
۱۱		فلا طيب لها ولا راقى	قد لسعت حية الهوى كبدى
۳۴		والموت ادنى من شراك نعله	كل اسرىء مصبح فى اهله
۶۳		على الجهاد ما بقينا ابدأ	نحن الذين بايعوا محمداً
۱۱۹		وانت مغن ان سكت نطيب	نهاج الى صوت الاغانى لطيبها
۸۷		كما ينفض العصفور بلله القطر	وانى ليعرونى لذكراك نفضة
۲۷		ولذة نفس عينها غير ندفع	وتلهيك عن دارالخلود مطاعم
۲۷		خلق فابقى له فى الجوف امعاء	وفى جهنم ماء وما تجرعسه
۸۹		والى لذيد لقائكم ترتاح	وقلوب اهل ودادكم تشتاقكم
۲۸		واخرى تداويت منها بها	وكأس شربت على لسدة
۳۸			وما زارنى فى النوم الاخياله...
۳۶		وتلك خديعة الطبع اللئيم	يرى الجبناء ان الجبن حزم

فہرست نامہای گسان

ابو ابراہیم بن اسماعیل بن محمد بن عبد اللہ -
المستملی البخاری (↑) ۱۲۴
ابو اسحاق کازرونی ۱۲۰
ابو الحسن علی بن جولوغ ۹۸
ابو الحسن حصری ۱۱۷
ابو الحسن سری بن المغلس السقطی ۲۸
ابو الحسن (علی بن عثمان بن ابی علی جلابی
غزنوی ہجویری) ۱۲۶
ابو الحسن غزنوی ۷۱
ابو الحسن احمد بن محمد نوری (بغدادی) ۲۵،
۲۵ (ح)، ۹۵
ابو الحسن دراج ۲۶، ۶۹
ابو الخیر اقطع ۹۴
ابو الطیب طبری ۴۰
ابو العباس احمد بن علی رفاعی ۱۳۸
ابو العباس شقانی ۶۲
ابو العباس عطا ۶۲
ابو الفتوح رازی ۱۲۸
ابو الفرج بن جوزی ۱۱۸
ابو القاسم ۱۱۷
ابو القاسم (عبد الکریم ہوازن القشیری) ۱۲۶
ابو القاسم قشیری ۱۳، ۱۳ (ح)، ۷۱، ۶۳
ابو القاسم گرثانی ۶۵
ابو القاسم نصر آبادی ۸، ۱۹، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۱۶
ابو المعالی نصر اللہ بن عبد اللہ شیبہ شیبہ ۱۱۳
ابو المفخر (یحییٰ) باخرزی ۱۶، ۱۸۳، ۹۰

آ

آتشک ۱۱۶

آدم ۹، ۱۳۷، ۱۵۷

آرام (احمد) ۲۵، ۱۲۷

الف

ابا عبد اللہ ۴۶، ۵۲

ابراہیم آل عثمان ۱۴۰

ابراہیم ادھم ۵

ابراہیم النخعی ۶۲

ابراہیم بخاری ۷۱

ابراہیم بن سعد ۴۲، ۴۳

ابراہیم بن محمد بن حمویہ ۱۹

ابلیس ۶۷

ابن الجوزی ۱۲۵، ۱۲۷

ابن بطوطہ (طنجی) ۸۴، ۹۴، ۹۴ (ح)

۱۴۰، ۱۴۰ (ح)

ابن جوزی (↑) ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۳، ۵۴

ابن زبیری ۳

ابن عمر ۴۰

ابن فضال ۵۰

ابن قیم الجوزیہ (جوزیہ) ۴۱، ۴۱ (ح)، ۴۴

ابن ساجہ ۴۵

ابن مسعود ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۵۷

ابو ابراہیم بن اسماعیل بخاری ۷

ابو ابراہیم مستملی بخاری ۸۶

ابو محمد عبداللہ بن محمد بن حیویہ (ملقب

رکن الاسلام) ۱۳ (ح)

ابو منصور بن عبدالملک مظفری ۱۰

ابو موسیٰ اشعری ۱۰

ابو نصر (عبداللہ بن علی) سراج طوسی ۷۱، ۷۵

۸۶، ۹۱، ۱۲۴

ابو نعیم احمد بن عبداللہ اصفہانی ۱۲۶

ابو یعقوب یوسف بن ایوب ہمدانی ۱۵۷

ابی الفضل الحافظ المقدسی ۱۰

ابی امامہ ۴۳

ابی بصیر ۴۶، ۵۲

ابی حمزہ ۹۴

ابی عبداللہ ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸

ابی موسیٰ اشعری ۳۳

احمد بن علی وجیہی ۶۳

احمد بن فریدون سپہسالار ۱۴۹

احمد بن محمد ۴۶

احمد بن (محمد بن) حنبل ۴۳، ۴۵

احمد غزالی ۷۱

ادوارد براون ۱۳۰ (ح)

ادیب نیشابوری (سید احمد) ۱۱۲

ارسطو ۹۷

ازرقی ہروی (ابوبکر زین الدین بن اسماعیل

وراق) ۹۹

استخری (دکتر احسان اللہ) ۲۲، ۲۶ (ح)

۲۸، ۷۳، ۷۴، ۹۵

استعلامی (دکتر محمد) ۱۱۷ (ح) ۱۲۹

اسحاق بن ابراہیم ۴۹

اسحاق موصلی ۷۸

اسرافیل ۷۵، ۱۰۵، ۱۵۶

اشرف (اسماعیل) ۱۲۲ (ح)

ابوبکر ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۵۹

ابوبکر خرقی ۷۰

ابوبکر رازی بجلی ۸

ابوبکر محمد بن ابراہیم بخاری الکلا باذی

۱۲۴

ابوبکر محمد بن داود الدینوری ۳۵

ابوجعفر ۱۴۸

ابوحامد (غزالی) ۳۰ (ح) ۷۸

ابوحنیفہ ۴۰، ۴۲

ابوزرعہ طاہر ۱۰

ابوسعید ابوالخیر ۷، ۸۰، ۸۱، ۱۱۵، ۱۱۷

۱۲۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

ابوسعید اعرابی ۲۷، ۶۹

ابوسعید خراز ۷۶

ابوسلیمان دارانی ۶

ابوطالب مکی ۷۱، ۷۲

ابوطالب محمد بن علی بن عطیة الحارثی المکی

۱۲۵

ابوطیب طبری ۴۱، ۴۲

ابوعبدالرحمن سلمی ۶۶، ۱۱۵

ابوعبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی -

النیشابوری ۱۲۵

ابوعبداللہ ۴۶

ابوعثمان حیری ۲۰، ۲۰ (ح)

ابوعثمان مغربی ۷۵، ۱۵۷

ابوعلی اشعری ۴۹

ابوعلی دقاق ۶۵

ابوعلی رودباری ۱۹ (ح) ۶۴، ۶۷

ابوعمر و اسماعیل بن نجید ۲۰، ۲۰ (ح)

۱۱۶

ابو محمد جوینی ۱۴

بزرجمهر ۹۲، ۹۳
 بکتاش ۱۳۸
 بلال ۳۴
 بلمعالی رازی (دهخدا ابوالمعالی) ۱۰۱
 بندار بن حسین ۶۴
 بوجهل هشام ۵۶
 بوحنیفہ ۱۱۷
 بو عبداللہ باکو ۱۱۵
 بہاء الدین ولد ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰
 بہاء الدین سلطان ولد ۱۳۹، ۱۴۰
 بہاء ولد ۱۲۹، ۱۳۶ ↑
 بہاء الدین نقشبند ۸۱
 بہار (ملک الشعراء محمد تقی) ۱۱۳، ۱۱۳
 (ح)

پ

پرویز ۱۰۹
 پیغمبر (رجوع شود بہ محمد ص) ۱۹، ۲۸،
 ۴۲، ۵۶، ۵۸، ۶۷، ۶۸

ت

تحسین یازجی ۱۴۲ (ح)
 توحیدی پور (مہدی) ۱۳۱
 توکلی بن اسماعیل (ابن بزاز) ۱۳۱

ث

ثاسنی (شیخ مرتضیٰ) ۴۵ (ح) ۷۷ (ح)

ج

جامی (نور الدین عبدالرحمن) ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۵۷، ۱۵۸

جبرئیل ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۸
 جریری ۶۸
 جزائری ۵۴
 جعفر ۱۲

سماعیل بن اسحاق ثقفی ۴۳

سمعی ۱۱۴

شعی قیس باہلی ۲۸

شار (ایرج) ۱۲۰ (ح)

لاطون ۴، ۹۶، ۹۷، ۱۳۹

لاکی ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۰

بال (عباس) ۴۷ (ح) ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۸

(ح) ۱۳۱

ام الحرمین ابوالمعالی جوینی ۱۳ (ح)

ام رضا ۴۶

ام صادق ۵۰

یر حسینی (رکن الدین عالم بن ابی الحسین)

ہروی ۹۷، ۱۳۰

یر خسرو دہلوی ۷۹ (ح)

بن ریاحی (دکتر محمد) ۱۳ (ح) ۲۰،

۱۲۹

س (بن مالک) ۱۰، ۳۴، ۵۸، ۶۳

صاری ۵۰ (ح) ۵۳

نوری ایوردی (اوحد الدین محمد...) ۱۰۱

وحد الدین کرمانی ۷۱، ۸۲، ۱۲۴

وحدی مراغہی اصفہانی ۸۲، ۱۰۷، ۱۰۷

(ح) ۱۵۵

وحدی مراغی ↑ ۲۲، ۱۳۱

اولجاتیو ۸۲

ایوب بن حرار ۴۶

ب

بابا طاهر عربان ہمدانی ۱۲۵

باربد ۱۰۹

بہل بن میہون بیضائی ۱۲۰

براہ بن عازب ۵۸

براون ۲۱ (ح)

خ

- خاقانی (حسان العجم افضل الدين بدیل) ۲
۱۰۲
خالد ۳۶
خالقی (روح الله) ۹۶
خانلری (دکتر پرویز) ۱۱۶ (ح) ۱۳۱ (ح)
خراز ۱۵۷
خضر ۲۷
خلیلی (خلیل الله) ۱۵۷
خواجوی کرمانی (کمال الدین ابوالعطا) -
۱۰۸
خواجه بهاء الدین نقشبند ۱۲۳
خواجه عبدالله انصاری ۲۴، ۷۶، ۱۲۵
۱۵۷
خواجه محمد پارسا ۱۲۳
خواجه مسافر خوارزمی ۱۲۳
خواندسیر ۱۳۱
- د
- دانش پڑوه (محمد تقی) ۱۳۲
داوود (پیغمبر) ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۶۶، ۶۷
دیبر سیاقی (دکتر محمد) ۹۸ (ح) ۹۹ (ح)
دراج ۱۵۷
دولت شاه سمرقندی ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴
دهخدا ۵۱، ۵۲ (ح)
- ذ
- ذوالمجدین ۵۱
ذوالنون مصری ۶، ۷، ۲۷، ۶۳، ۷۵، ۹۰
۱۵۷، ۹۱

جلال الدین روسی ۸۳، ۱۳۹ ← مولوی
جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن الجوزی -
البغدادی ۱۲۷

جمشید ۱۰۹

جنید ۸، ۱۵، ۲۰ (ح) ۲۱، ۶۲، ۶۴،
۶۸، ۷۸، ۸۸، ۹۱

چ

چشتی ۷۹
چلبی (حسام الدین) ۱۳۷، ۱۴۰

ح

- حاج زین العابدین شیروانی ۱۳۲
حاج ملاهادی سبزواری (اسرار) ۴
حاج میرزا حبیب خراسانی ۱۱۲
حاج نایب الصدر (معصوم علی شیرازی) ۵۸
(ح) ۱۳۲، ۱۴۱
حاجی بکتاش ۱۳۸
حارث محاسبی ۱۲۵
حافظ ۱۵، ۷۵ (ح) ۱۰۹
الحافظ بن عبدالله محمد بن یزید ۴۵
حسام الدین چلبی ← (چلبی) ۱۵۳، ۵
حسان بن ثابت ۳۴
حسن بن علی ۴۹
حسنى (سعدی) ۹۷ (ح)
حسین بن سعید ۴۶
حسین بن منصور حلاج ۱۱۷
حکمت (علی اصغر) ۲۱ (ح) ۱۱۰، ۱۱۱
۱۳۰ (ح)
حماد ۴۲، ۴۳، ۱۴۴
حمزه ۱۵۱

سجادی (دکتر سید جعفر) ۲ (ح)، ۲۶ (ح)
 ۹۷ (ح)
 سجادی (دکتر سید ضیاء الدین) ۱۰۲ (ح)،
 سروری ۲
 سری سقطی ۶، ۱۱، ۲۵ (ح)، ۲۸، ۲۸،
 ۹۰، ۹۱، ۹۵ (ح)
 سعد الدین حموی ۶، ۸۲
 سعد الدین وراوینی ۱۱۶
 سعد وقاص ۵۸
 سعدی ۸، ۱۴، ۲۵ (ح)
 سفیان ۴
 سفیان ثوری ۴۲، ۴۳، ۱۴۴
 سلطان العلماء (بہاء الدین محمد بلخی) ۱۲۹،
 ۱۳۶
 سلطان سلیم ۱۴۰
 سلطان مراد چہارم ۱۴۰
 سلطان ولد ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹
 سلیمان ۱، ۳۷
 سلیمان چلبی ۱۵۵
 سمک عیار ۱۱۶، ۱۱۶ (ح)
 سمنون حب ۶۵
 سنائی غزنوی ۶۰، ۸۲، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۵۷
 سہروردی ۳۱
 سہل ۷۵
 سہل بن زیاد ۴۶
 سہل بن عبداللہ ۶۵، ۶۶، ۶۷
 سید احمد رفاعی ۱۵۶
 سید حسن غزنوی (اشرف) ۱۰۰
 سید علی قپوران ۱۴۰
 سید مرتضیٰ بن داعی حسنی رازی ۱۷، ۱۴
 سیف باخرزی ۱۶، ۸۳
 سہولتی ۴۵

ر

ربیع ۱۲۳
 ربیع بنت مسعود ۶۰
 رجائی (دکتر احمد علی) ۷ (ح)، ۳۸ (ح)،
 ۴۰ (ح)، ۵۶ (ح)، ۶۰ (ح)، ۶۳ (ح)
 ۶۴ (ح)، ۶۵ (ح)، ۷۴ (ح)، ۷۸ (ح)
 ۷۹ (ح)، ۸۷ (ح)، ۹۲ (ح)، ۱۳۲
 رسول (اللہ) ص ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۸،
 ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
 ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱،
 ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۹،
 ۱۳۷، ۱۵۵
 رضی (ہاشم) ۱۰۲ (ح)
 رقی ۳۵
 روح افزای ۱۱۶
 روح القدس ۳۴
 رودکی سمرقندی ۹۸
 روزبہان بقلی ۱۲۸، ۱۴۹
 ز
 زرارۃ بن ابی اوفی ۲۸، ۶۲
 زرین کوب (دکتر عبدالحسین) ۱۸۱ (ح)
 ۸۲ (ح) ۱۳۲
 زکی (قوال) ۱۵۲
 زکی مبارک (دکتر) ۸۹، ۱۳۲
 زید بن حارثہ ۱۲
 ژ
 ژوکوفسکی ۱۲۶، ۱۲۷ (ح)
 س
 سبزواری (محمد باقر) ۴۶ (ح)، ۵۰
 سپہسالار (احمد بن فریدون) ۱۵۰

شیخ سعد الدین حموی ۸۲
شیخ سعدی (مشرف الدین بن مصلح) ۳۱

۱۰۶

شیخ شبستری ۲۶ (ح) ← شیخ محمود شبستری

شیخ شهاب الدین حموی ۸۵

شیخ شهاب الدین سهروردی ۱۳، ۱۷، ۱۸

۷۱، ۷۲، ۱۲۴، ۱۳۰

شیخ صنعان ۱۲۲

شیخ صفی الدین ۲۲، ۸۰

شیخ طوسی ۴۶، ۴۶ (ح)

شیخ عطار ۷۰، ۱۰۳، ۱۱۶

شیخ علی رودباری ۸

شیخ علی شهیدی ۴۹

شیخ علی مؤذن ۸۱، (ح)

شیخ فخر الدین عراقی ۱۴

شیخ مجد الدین بغدادی ۸۰

شیخ محمد علی مؤذن ۸۰

شیخ محمود شبستری ۱۳۰

شیخ محی الدین ابن العربی ۱۳۰

شیخ مرتضیٰ انصاری ۵۰

شیطان ۳۸، ۷۸

ص

صادق (حضرت امام جعفر) ۴۵

صالح ۴۳

صالح المری ۲۷

صائب تبریزی ۱۱۱

صدر الدین قونوی ۶، ۱۵۳

صدیق (دکتر عیسیٰ) ۸۲، (ح) ۸۳، (ح)

۹۰، ۱۳۲

صفا (دکتر ذبیح الله) ۱۴، (ح) ۲۶، (ح)

۳۰، (ح) ۷۹، (ح) ۸۰، (ح) ۸۳، (ح)

ش

شافعی ۱۵، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲

۱۱۷، ۱۴۴

شاه نعمت الله ولی ۱۱۰

شبلی ۶، ۱۹، ۱۹ (ح)، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۱۵۷

شعبی ۴۲، ۴۳

شمس الائمہ زرمندی ۱۲۰

شمس العرفاء ۱۳ (ح)

شمس الدین ۱۳۳، ۱۳۴

شمس تبریزی ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۹

شمس ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳

۱۵۶ ← (شمس تبریزی)

شمس تبریز ۱۳۵

شمس الدین محمد بن محمود آملی ۸۸، ۱۳۱

شمس مغربی ۱۰۹

شمیم (علی صفر) ۱۱۵ (ح)

شهاب الدین گوینده ۱۳۷

شهریاری (اسد الله) ۱۱۱ (ح)

شهید ثانی (زین الدین محمد) ۴۸، ۵۳

شیبانی ۱۱۴

شیث ۱۳۷

شیخ ابوسحاق اینجو ۱۳۱

شیخ ابوالحسن خرقانی ۷۰

شیخ ابولفضل محمد بن حسن ختلی ۱۲۶

شیخ ابوعلی طبرسی ۵۷

شیخ ابوعلی ۵۸

شیخ انصاری ۵۱، ۵۴

شیخ ابوالعباس ربکاائی ۱۱۶

شیخ بو عبد الله ۱۱۶

شیخ حر عاملی ۴۹

شیخ روزبهان بقلی ۶۵، ۱۲۸

عبدالله تستری ۶۲
عبدالله جعفر ۱۲۱
عبدالله محمد بن ابی بکر ۴۴
عبدالواحد بن زید ۲۷
عبدالله بن حسن عنبری ۴۳
عتبة الغلام ۲۷
عتبة بن ربیع ۵۶
عراقی (شیخ فخرالدین) ۹۷، ۱۰۶، ۱۵۲
عرفی شیرازی ۱۱۱
عزالدین ۱۵۱
عزیر ۱۳۷
عزالدین محمود کاشانی ۱۳، ۱۹، ۶۲،
۸۷، ۱۳۱
عطاء بن رباح ۷۱
عطار ۶ (ح) ۸، (ح) ۶۵، (ح) ۸۲، ۱۲۶
۱۲۹، ۱۲۹ (ح)
علاءالدین طوسی ۷۷
علی (ع) ۱۲، ۳۶، ۱۲۳
علی بن احمد اهوازی ۶۳
علی بن الحسین ۴۱، ۵۷
علی بن عثمان جلابی هجویری ۸، ۸ (ح)
۱۱، ۱۷، ۲۵
علی بن حمزه ۴۶
علی بن محمد ۵۷
علی حلاج ۶۵
عمر ۱۵، ۶۰، ۶۱، ۱۰۵
عمرو بن عثمان ۱۰
عنصر المعالی (کیا اووس بن اسکندر) ۱۱۳
عیسی ۱۳۷
عین القضاة مددانی ۸۲، ۱۲۵

۹۰، ۹۰ (ح) ۹۹، (ح) ۱۰۰، (ح) ۱۰۱
(ح) ۱۱۳، (ح) ۱۱۶، (ح) ۱۲۵، (ح)
۱۲۶ (ح) ۱۲۷، ۱۲۸، (ح) ۱۲۹
(ح) ۱۳۲
صفی الدین اردبیلی ۱۳۱
صفی علیشاه ۱۱۲
صلاح الدین زرکوب ۱۳۶، ۱۵۲
ض
ضحاک ۴۴
ط
طبری ۱۴۴
طیالسی رازی ۷۵
ظ
ظهیر فاریابی (ظهیرالدین طاهر بن محمد) ۱۰۳
ع
عایشه ۱۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹
عبدالاعلی ۵۰، ۵۲
عبدالخاق (شیرازی) ۱۲۰، ۱۲۱
عبدالرحمن جاسی ۱۱۰، ۱۲۱
عبدالرزاق کاشانی ۶۹، ۱۳۰
عبدالرافع هروی ۱۴
عبدالرسولی (علی) ۱۰۲ (ح) ۱۱۲ (ح)
عبدالعزیز بن صہیب ۱۰
عبدالقادر گیلانی ۱۳۸
عبدالواسع جبلی ۱۰۱
عبدالله ۵۲، ۱۲۲
عبدالله افندی ۱۲۸
عبدالله بن احمد بن حنبل ۴۳
عبدالله بناجی ۶۴
عبدالله بن حنظلہ ۶۲
عبدالله بن سنان ۵۸

- قدسی ۱۰۹ (ح)
 قریب (دکتریحیی) ۱۰۲، ۱۱۳، (ح) ۱۱۴،
 (ح) ۱۲۰،
 قزوینی (محمد) ۲، ۱۵ (ح)، ۱۰۸ (ح)،
 ۱۰۹ (ح)، ۱۱۶، (ح) ۱۱۷، (ح) ۱۲۹،
 قشیری (امام ابوالقاسم) ۶۳، ۹۲،
 قماج خاتون ۱۵۵
 قیصری ۶۹ (ح)
- ک**
- کعب بن زهیر ۱۸، ۱۸ (ح)
 کلینی ۴۵، ۵۷
 کمال الدین عبدالرزاق کاشانی ۱۲۵
 کمال الدین کابی ۱۵۳، ۱۵۴
 کمال الدین محمد بن ابی روح ۱۲۷
- گ**
- گیلان شاه ۱۱۳
- ل**
- لامعی گرگانی ۹۹
- م**
- مانک (بن انس) ۴۰، ۴۲، ۱۴۴
 متنبی ۳۶
 مجیرالدین بیلقانی ۱۴، ۱۰۱
 محدث کاشانی ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۷۱
 محقق سبزواری ۵۰
 محمد (حضرت محمد ص) ۱۸، ۱۵۶
 محمد بن اسماعیل بخاری ۴۵
 محمد بن الحسن الطوسی ۴۵
 محمد بن علی بن حسین ۴۹
 محمد بن محمود آملی ۶۹
 محمد بن مسروق بغدادی ۲۷
 محمد بن المنور ۱۲۷

- غ**
- غازان (خان) ۸۲، ۱۳۱
 غزالی (امام محمد) ۱۲، ۱۵، ۳۰، ۳۰،
 (ح) ۳۱، ۳۱، (ح) ۳۹، (ح) ۴۰،
 ۴۱، ۴۳، ۵۹، ۶۸، ۷۱، ۷۲ (ح)،
 ۸۱، ۸۶، ۹۲ (ح)، ۹۳، ۱۲۷، ۱۲۷ (ح)،
 ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
 غنی (دکتر قاسم) ۶ (ح)، ۸ (ح)، ۱۱،
 (ح) ۱۵، (ح) ۱۷، (ح) ۱۸، (ح) ۳۱، (ح)،
 ۷۰، (ح) ۷۱، (ح) ۷۶، (ح) ۸۳،
 (ح) ۸۶، (ح) ۸۹، ۸۹، (ح) ۱۰۸، (ح)،
 ۱۲۴ (ح)، ۱۲۵ (ح)، ۱۲۶ (ح)،
 ۱۲۸ (ح)، ۱۳۲، ۱۳۶ (ح)
 غیاث الدین بن همام الدین (خواندسیر) ۱۳۱
- ف**
- ف. وهیسلوک ۱۳۸
 فراء ۱۱۴
 فخرالدین عراقی ← عراقی ۲۲، ۷۱
 فرخی سیستانی ۹۸
 فروزانفر (استاد بدیع الزمان) ۷۶، ۱۰۳،
 ۱۰۳ (ح)، ۱۰۴ (ح)، ۱۱۸ (ح)،
 ۱۲۷ (ح)، ۱۲۹، ۱۲۹ (ح)، ۱۳۰،
 ۱۳۲، ۱۳۵ (ح)، ۱۳۵، ۱۳۶ (ح)
 فروغی (محمد علی) ۱۰۶ (ح)
 فریدالدین محمد عطار ← شیخ عطار ۱۲۹
 فیثاغورث ۴، ۹۶
 فیض ۴۹، ۵۰، ۵۱ ↓
 فیض کاشانی ۵۰، ۵۷
- ق**
- قآنی (میرزا حبیب شیرازی) ۱۲۲
 قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی ۱۱۴

ملا محسن فیض (محدث کاشانی) ۴۹، ۴۸

۵۸، ۵۷، ۵۳

ملا محمد باقر سبزواری ۵۳، ۴۹

مشاد دینوری ۶۹

منوچهری دامغانی ۹۹

مؤتمن (زین العابدین) ۱۱۲ (ح)

موحد (محمد علی) ۸۵ (ح)، ۱۴۰ (ح)

موسی ۹۲، ۴۴، ۹، ۴

مولانا جلال الدین روسی ۸۶، ۸۱، ۶۵، ۵

۹۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۳

۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۱

مولانا ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵

۱۵۶

مولوی ← مولانا جلال الدین ۸۱، ۸۰، ۷۷

۱۰۴ (ح)، ۱۳۴، ۱۴۲

مولوی غلام سرور ۱۲۳

مهرین (عباس) ۷ (ح)، ۹۱ (ح)

مهرین (بهرداد) ۷ (ح)، ۹۱ (ح)، ۹۶ (ح)

۱۳۰

میر حسینی ۲۱

میرزا محمد باقر خوانساری ۵۳

مینوچهر (دکتر حسن) ۱۲۴ (ح)

ن

الناصر الدین الله ۱۸

ناک ۱۱۶

نبی اکرم - حضرت محمد (س) ۵۹

نجم الدین دایه (رازی) ۱۳، ۱۲۸

نجم الدین کبری ۱۶، ۸۰، ۱۲۹، ۱۳۳

نجیب الدین تبریزی ۵۱، ۵۰

محمد بن منور ↑ ۱۱۵، ۱۲۷

محمد بن یعقوب ۴۶

محمد جواد حسینی ۵۰ (ح)

محمد عبدالمنعم خفاجی ۷۶

محمد علی مؤذن ۸۱

محمدی (دکتر محمد) ۱۸ (ح)

محمود بن عثمان ۱۲۰

محمود بن محمد قیصری ۱۳۰

محمود نسیم ۸۹

محمی الدین العربی ۶، ۶۹، ۸۰، ۱۳۸

مدرس رضوی (استاد محمد تقی) ۶۰ (ح)

۶۱، ۱۰۰ (ح)، ۱۰۱ (ح)

مدرس نهاوندی (محمد حسین) ۷۶ (ح)

۸۴ (ح)، ۹۵ (ح)، ۱۳۲

مرتضی انصاری ۵۸

مرتضی نیشابوری ۱۹ (ح)

مرعشی (محمود) ۳۰ (ح)

مستملی بخاری ۹۲

مسعود سعد سلمان ۱۰۰

مسلم الاسواری ۲۷

مسلم العبادانی ۲۷

سیح ۱۳۷

سیح ۱۰۹

شیری (چنگیز) ۹۶ (ح)

مصفا (دکتر مظاهر) ۱۱۱ (ح)

معاویه ۱۱، ۱۸

معین (دکتر محمد) ۱۲۸

معین الدین پروانه ۱۵۳

مقدس اردبیلی ۴۷

ملا سلطان علی گنابادی ۱۲۵

ویلیام جیمس ۱

۵

هاتف اصفهانی ۱۱۲

هبة الله بن احمد حریری ۴۲

هجویری ۱۳، ۳۱، ۵۶ (ح)، ۹۵

هلموت ریتر ۱۵۵

همایی (استاد جلال الدین) ۱۴ (ح)، ۱۹ (ح)،

۲۰ (ح)، ۳۰ (ح)، ۳۱، ۳۵ (ح)، ۴۵،

۵۱ (ح)، ۴۸ (ح)، ۵۰، ۵۰ (ح)، ۵۱

(ح)، ۵۲، ۵۳، ۶۳ (ح)، ۷۱، ۷۲

(ح)، ۷۳، ۷۴ (ح)، ۷۶ (ح)، ۱۲۷

(ح)، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵ (ح)

هنری کرین ۱۲۸

ی

یاسمی (رشید) ۹۸ (ح)، ۱۰۰ (ح)، ۱۱۲

یحییٰ حلبی ۴۶

یزید ۳

یعقوب ۲۸

یوسف ۹، ۲۵، ۲۸، ۹۲

یونس ۱۰

یونس بن عبدالاعلیٰ ۳۹

یوسفی (دکتر غلامحسین) ۹۸ (ح)، ۱۱۳

(ح)

نخعی (دکتر حسین) ۱۱۲ (ح)

نشأت (صادق) ۳۰ (ح)، ۳۱ (ح)

نشاط اصفهانی ۱۱۲

نصر بن الحارث ۵۶

نصر بن سوید ۴۶

نصر بن قابوس ۴۹

نظام الدین اولیاء ۷۹ (ح)

نظامی گنجوی ۱۰۲

نظیری نیشابوری (محمد حسین) ۱۱۱

نفیسی (استاد سعید) ۱۴ (ح)، ۲۲، ۲۲

(ح)، ۷۶ (ح)، ۷۸ (ح)، ۷۹ (ح)،

۸۱ (ح)، ۹۸ (ح)، ۹۹ (ح)، ۱۰۳

(ح)، ۱۰۶ (ح)، ۱۰۷ (ح)، ۱۰۸

(ح)، ۱۱۳ (ح)، ۱۲۹ (ح)، ۱۴۱ (ح)

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳ (ح)

نوری ۱۵۷

نیکلسن (رینولدالین) ۷۶ (ح)، ۸۴ (ح)،

۹۵ (ح)، ۱۰۴ (ح)، ۱۰۶ (ح)، ۱۲۴،

۱۲۹

و

واحدی ۴۴

وحید دستگردی ۱۰۲ (ح)، ۱۱۲ (ح)،

۱۳۱، ۱۲۵

وصال شیرازی ۱۱۲

فہرست کتابها و جراید

اسلام و تصوف ۷۶ (ح) ، ۸۴ (ح) ، ۹۵ (ح) ،

۱۳۲

اشارہ ۵۰

اشعار برگزیدہ صائب ۱۱۲ (ح)

اصول تصوف ۲۲ ، ۲۸ (ح) ، ۷۴ (ح) ، ۹۵ (ح)

(ح)

اصول الکافی ۵۷ ، ۵۷ (ح)

اصول کافی ۴۵ (ح) ، ۵۱ ↑

اغاثۃ اللہفان ۴۱ (ح) ، ۴۲ (ح) ، ۴۴ ، ۴۴

(ح)

اقرب الموارد ۲

الف لیل و لیلۃ ۹۵

الہی نامہ (عطار) ۱۰۳ (ح)

اوراد الاحباب و فصوص الادب ۶ (ح) ، ۷ (ح) ،

۹۰ (ح)

ب

برگزیدہ اشعار فرخی ۹۸ (ح)

برگزیدہ اشعار مسعود سعد ۱۰۰ (ح)

بزم صوفیہ ۷۶ (ح)

بستان السیاحۃ ۵۸ (ح) ، ۱۳۲

بوستان ۸ ، ۱۴ ، ۱۰۶

بہارستان ۱۲۱ ، ۱۲۲ (ح) ، ۱۳۱

بہار عجم ۱

پ

پریشان ۱۲۲ ، ۱۲۲ (ح) ، ۱۲۳ (ح)

آ

آداب القضاء ۴۰ ، ۴۱

آداب اللغۃ العربیۃ ۱۸

آندراج ۲

آیات الاحکام ۵۴

الف

ابتدا نامہ ۱۴۹

احوال و نقد آثار عطار ۱۰۳ (ح) ، ۱۲۹ (ح)

احوال و اشعار عرفی شیرازی ۱۱۱ (ح)

احوال و آثار جاسی ۱۱۰ (ح) ، ۱۱۱ (ح)

احوال فرخی ۹۸ (ح)

احوال و اشعار رودکی ۹۸ (ح)

احیاء العلوم ۱۲ (ح) ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۸ (ح) ،

۲۶ (ح) ، ۲۷ (ح) ، ۲۸ (ح) ، ۳۰ (ح) ،

۳۵ (ح) ، ۳۸ (ح) ، ۳۹ (ح) ، ۴۰ ، ۴۱ ،

۴۲ (ح) ، ۶۸ ، ۶۹ (ح) ، ۷۱ ، ۹۳ ،

۱۳۰ ، ۱۲۷

احیاء علوم الدین ۳۰ (ح) ، ۱۲۷ ، ۱۴۴ ↑

ارزش میراث صوفیہ ۱۳۲

استبصار ۴۶ ، ۴۶ (ح) ، ۴۷

اسرار التوحید ۶۴ ، ۷۵ (ح) ، ۱۱۵ ، ۱۱۶

(ح) ، ۱۲۷

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ۱۲۷ ↑

اسرارنامہ ۱۰۳ (ح) ، ۱۰۴ (ح)

اسکندر نامہ ۱۰۳

ت

- ترجمه فارسی رساله قشیریه ۱۲۷ (ح)
 التصوف الاسلامی ۸۹ (ح) ۱۳۲
 التعرف لمذهب التصوف ۷۱، ۷۲، ۱۲۴
 تعریفات جرجانی ۲۶ (ح)
 تفسیر ابوالفتوح رازی ۵۴
 تفسیر روض الجنان ۱۲۸
 تفسیر مجمع البیان ۵۷
 تلبیس ابلیس ۴۱، ۴۱ (ح) ۴۴، ۴۴، ۴۴
 ۴۴ (ح) ۵۳، ۱۲۵، ۱۲۷
 تهذیب ۴۶، ۴۶ (ح)
 ج
 جام جم ۲۲، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۵۵
 جامع ۴۵
 جامع المقاصد ۵۰
 جستجو در احوال و آثار عطار ۱۰۳ (ح)
 ح
 حالات و سخنان شیخ ابوسعید ۱۲۷
 حبیب السیر ۱۳۱
 حدائق ۵۰
 حدیقه الحقیقه ۶۰، ۶۰ (ح) ۶۱
 حدیقه الشیعہ ۴۷، ۴۷ (ح) ۷۶، ۷۷
 ۷۷ (ح)
 حلیة الاولیاء ۱۲۶
 خ
 خزینة الاصفیاء ۷۶ (ح) ۱۲۳، ۱۲۳ (ح)
 ۱۲۴ (ح)
 خسرو و شیرین ۱۰۲، ۱۰۲ (ح)
 خلاصه مشنوی ۷۶ (ح)

- تاریخ ادبیات در ایران ۶ (ح) ۱۴، ۲۱
 ۳۰ (ح) ۸۳، ۹۰، ۹۰ (ح)
 ۹۹ (ح) ۱۰۰، ۱۰۱ (ح)
 ۱۰۲ (ح) ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۳ (ح)
 ۱۲۵ (ح) ۱۲۶، ۱۲۸ (ح)
 ۱۲۹ (ح)
 تاریخ ادبی ایران ۱۳۰ (ح)
 تاریخ تصوف در اسلام ۲ (ح) ۶ (ح)
 ۸ (ح) ۱۱، ۱۷، ۱۸ (ح)
 ۲۶ (ح) ۳۱، ۷۰، ۷۱ (ح)
 ۷۶ (ح) ۸۳، ۸۶، ۸۹ (ح)
 ۱۲۴ (ح) ۱۲۵، ۱۲۶ (ح)
 ۱۲۸ (ح) ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶ (ح)
 تاریخ فرهنگ ایران ۸۲ (ح) ۸۳ (ح)
 ۹۰ (ح) ۱۳۲
 تاریخ مغول ۱۳۱
 تاریخ موسیقی ۹۷ (ح)
 تبصرة العوام ۴۷، ۴۷ (ح) ۱۱۷، ۱۱۸
 ۱۲۸ (ح)
 تحفة العراقین ۱۰۲، ۱۰۲ (ح)
 تذکرة الاولیاء ۶۶ (ح) ۸، ۶۵ (ح)
 ۷۰، ۷۵ (ح) ۱۱۶، ۱۱۷ (ح) ۱۲۶
 ۱۲۹
 تذکرة الشعراء ۱۳۴
 تذکرة بیخانه ۱۰۶ (ح)
 التراث الروحی ۷۶، ۷۶ (ح)
 ترجمه احیاء العلوم ۹۲ (ح)
 ترجمه سفرنامه ۹۴ (ح)

رساله در تحقیق احوال وزندگانی مولانا ۱۳۲،

۱۳۵ (ح)، ۱۳۶ (ح)

الرسالة القشيرية ۶ (ح)، ۸ (ح)، ۶۴ (ح)،

۹۲، ۹۲ (ح)

رساله قشيره ↑ ۱۲ (ح)، ۲۵ (ح)، ۵۸، ۵۸،

۵۹ (ح)، ۶۳ (ح)، ۷۱، ۱۲۶،

رسائل اخوان الصفا ۲

روضات الجنات ۱۲۸، ۵۳

رياض السياحة ۱۳۲

رياض العلماء ۱۲۸

ريحانة الادب ۴۷ (ح)

ز

زبور ۳۳

زندگانی مولانا ۱۰۴ (ح)، ۱۳۲

س

ساقی نامه ۱۰۹

السامی فی الاسامی ۲

سبحة الابرار ۱۱۰، ۱۳۱

سبک شناسی ۱۱۳ (ح)

سرچشمه تصوف در ایران ۷۶ (ح)، ۷۹ (ح)،

سفرنامه ابن بطوطه ۸۵ (ح)، ۹۴، ۱۴۰

سفينة النجاة ۸۹

سنن ۴۵

ش

شانزده مقاله موسیقی ۹۶ (ح)

شرح احوال ونقد وتحليل آثار شيخ عطار ۱۰۳،

۱۲۹ (ح)

شرح تعرف ۷، ۷ (ح)، ۸۶ (ح)، ۹۲،

۱۲۴ (ح)

شرح عبدالرزاق کاشانی ۱۲۵

شرح فصوص الحکم ۶۹ (ح)

د

دروس ۵۰

دیوان ادیب ۱۱۲ (ح)

دیوان ازرقی ۹۹ (ح)، ۱۰۰ (ح)

دیوان انوری ۱۰۱ (ح)

دیوان اوحدی مراغی ۲۲ (ح)، ۱۰۷، ۱۳۱،

دیوان بهار ۱۱۳ (ح)

دیوان حافظ ۱۵ (ح)، ۱۰۸، ۱۰۸ (ح)،

۱۰۹ (ح)

دیوان خاقانی ۱۰۲ (ح)

دیوان سلطان ولد ۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳ (ح)،

۱۴۱ (ح)

دیوان سنائی ۱۰۰ (ح)

دیوان شاه نعمت الله ۱۱۰ (ح)

دیوان شمس ۱۰۴ (ح)

دیوان ظهیر فاریابی ۱۰۳ (ح)

دیوان عبدالواسع جبلی ۱۰۱ (ح)

دیوان عراقی ۱۴ (ح)، ۱۰۶ (ح)

دیوان فرخی ۹۹ (ح)

دیوان کامل باباطاهر ۱۲۵ (ح)

دیوان لامعی ۹۹ (ح)

دیوان مسعود سعد ۱۰۰ (ح)

دیوان منوچهری ۹۹ (ح)

دیوان نشاط ۱۱۲ (ح)

دیوان نظیری نیشابوری ۱۱۱ (ح)

دیوان هاتف ۱۱۲ (ح)

ر

راهنمای ادبیات فارسی ۱۳۱ (ح)

رسالات خواجه عبدالله انصاری ۲۴ (ح)

- ۶۴ (ح) ، ۶۵ (ح) ، ۷۴ (ح) ، ۷۵ (ح) ،
 ۷۶ (ح) ، ۷۶ (ح) ، ۷۸ (ح) ، ۷۹ (ح) ،
 ۸۸ (ح) ، ۹۲ (ح) ، ۹۳ (ح) ، ۱۳۲
 فرهنگ سروری ۲
 فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲ ، ۲۶ (ح)
 فصوص الحکم ۱۳۰
 فقه و تجارت ۵۱
 فيه مافيه ۱۱۸ ، ۱۱۸ (ح)
ق
 قابوس نامه ۱۱۳ ، ۱۱۳ (ح)
 قاموس ۲ ، ۵۳
 قرآن ۱ ، ۴ ، ۱۲ ، ۲۹ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۵۰ ، ۵۶ ،
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۷ ،
 ۱۱۴ ، ۱۲۴ ، ۱۴۳ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴
 قنديه ۱۲۰ ، ۱۲۰ (ح)
 قوت القلوب ۷۱ ، ۷۲ ، ۱۲۵
ك
ع
 کافی ۴۵ ، ۵۸
 كتاب اندر اباحت سماع ۱۲۶
 كشف (اللغات) ۲
 كشف الظنون ۱۲۴
 كشف المحجوب (هجويری) ۸ ، ۱۱ ، ۱۱
 (ح) ، ۱۲ (ح) ، ۱۳ (ح) ، ۱۷ (ح) ، ۲۵ (ح) ،
 ۲۵ (ح) ، ۳۰ (ح) ، ۳۱ (ح) ، ۵۶ (ح) ،
 ۶۲ (ح) ، ۶۶ (ح) ، ۷۱ (ح) ، ۷۲ (ح) ، ۹۲ (ح) ،
 ۹۳ (ح) ، ۱۲۶ (ح) ، ۱۲۶ (ح)
 كفايه ۵۲
 كلمات قصار ۱۲۵
 کلیات سعدی ۸ (ح) ، ۱۴ (ح) ، ۱۰۶ (ح)
 کلیات عراقی ۲۲ (ح)
 کلیات شمس (ديوان كبير) ۱۰۴

- شرح كلمات باباطاهر ۹۷
 شرح لمعه ۴۸ ، ۴۸ ، (ح) ، ۴۹
 شرح منازل السائرين ۶۹
ص

- صباح ۳۷
 صحيح ۴۵
 صراح ۲
 صراح اللغة ↑ ۵۳
 صفوة الصفا ۲۶ (ح) ، ۱۳۱

ط

- طبقات الصوفيه ۱۲۵
 طرائق الحقائق ۲ (ح) ، ۳ (ح) ، ۵۸ (ح) ،
 ۷۶ (ح) ، ۱۳۲

ع

- عبر العاشقين ۱۲۸
 عشاق نامه ۱۰۶
 عوارف المعارف ۱۱ (ح) ، ۱۳ (ح) ، ۱۷ (ح) ، ۱۸ (ح) ،
 ۱۸ (ح) ، ۳۵ (ح) ، ۳۹ (ح) ، ۶۹ (ح) ،
 ۷۱ ، ۷۲ ، ۱۳۰
 عيسويت واسلام در زمان سلاطين ۱۳۹

غ

- غزالي نامه ۳۱ ، ۳۲ (ح) ، ۷۲ (ح) ، ۷۲ (ح) ،
 ۱۲۷ (ح)
 غياث اللغات ۱۱ ، ۱۲ (ح) ، ۲ (ح)

ف

- فتوت نامه ۸۱ (ح)
 فتوحات مكيه ۶۹ (ح) ، ۱۳۰
 فردوس المرشديه ۱۲۰ ، ۱۲۱ (ح)
 فرهنگ اشعار حافظ ۷ (ح) ، ۳۸ (ح) ، ۴۰ (ح) ،
 (ح) ، ۴۲ (ح) ، ۶۰ (ح) ، ۶۳ (ح) ،

مجموعه مواظ و سخنان سلطان العلماء ۱۱۸
 محبت نامه ۲۴
 محجة البيضاء ۴۸، ۴۸ (ح)، ۵۷ (ح)
 مدار (الافاضل) ۲
 مداومت در اصول موسیقی ایران ۱۳۲
 مرزبان نامه ۱۱۶، ۱۱۶ (ح)
 مرصاد العباد ۱۳، ۱۳ (ح)، ۲۰، ۲۰ (ح)،
 ۲۱ (ح)، ۱۲۸
 مزامیر (زبور) ۶۶، ۶۶، ۷۳، ۷۳، ۷۷، ۷۸،
 ۹۳
 مسالك ۴۸، ۵۳
 المسند ۴۵
 مصباح اللغة ۳
 مصباح الهدایه ۱۳، ۱۴ (ح)، ۹، ۹ (ح)
 ۲۰ (ح)، ۲۱، ۲۱ (ح)، ۳۵ (ح)،
 ۴۵ (ح)، ۴۸ (ح)، ۵۰ (ح)، ۵۱ (ح)،
 ۵۵ (ح)، ۶۲، ۶۳ (ح)، ۶۵، ۶۵ (ح)،
 ۷۳، ۷۶ (ح)، ۷۸، ۸۷ (ح)، ۸۸
 (ح)، ۱۳۱
 مصطلحات عرفا ۹۷، ۹۷ (ح)
 معارف ۱۱۸، ۱۱۸ (ح)، ۱۲۹
 معارف العوارف ۲۱ (ح)
 مفتاح الكرامة ۵۰، ۵۰ (ح)، ۵۳
 مفتاح الكفايه ۶۳ (ح)
 مقالات صوفیه ۷۶ (ح)
 مقامات حمیدی ۱۱۴، ۱۱۵ (ح)
 مکاسب ۵۰، ۵۰ (ح)، ۵۱، ۵۳، ۵۵
 منازل السائرين ۶۹، ۶۹ (ح)، ۱۲۵
 مناقب العارفين ۱۲۲، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۳،
 ۱۵۴

کلیات مغربی ۱۰۹ (ح)، ۱۱۰ (ح)
 کلیله و دمنه ۱۱۳، ۱۱۳ (ح)، ۱۱۴
 کنز الرموز ۲۱، ۲۱ (ح)
 کنوز الحقائق ۴۵
 کیمیای سعادت ۱۲ (ح)، ۱۳، ۱۳، ۲۵، ۱۵
 (ح)، ۲۶ (ح)، ۳۰ (ح)، ۳۱، ۳۲
 (ح)، ۳۷ (ح)، ۳۸ (ح)، ۳۹ (ح)،
 ۴۰ (ح)، ۵۹ (ح)، ۶۰ (ح)، ۶۵ (ح)
 ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۸۶ (ح)، ۱۲۷

گ

گلستان سعدی ۲۵ (ح)، ۱۱۸
 گلشن راز ۱۳۰
 گنج سخن ۱۱۲ (ح)، ۱۱۳ (ح)
 گنجینه نظامی (دفتر هفتم) ۱۰۲ (ح)، ۱۰۳ (ح)

ل

لطایف ۱
 لغت نامه (دهخدا) ۲ (ح)، ۵۱، ۵۲ (ح)
 اللع ۶ (ح)، ۸ (ح)، ۶۳ (ح)، ۷۱، ۸۶
 ۸۶ (ح)، ۹۲ (ح)، ۱۲۴
 لمعات عراقی ۲۲، ۲۶ (ح)

م

مثنوی ۵، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۴ (ح)، ۱۰۵
 (ح)، ۱۰۶ (ح)، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۲،
 ۱۵۶
 مثنوی کنز الرموز ۱۳۰
 مثنوی گل و نوروز ۱۰۸
 مثنوی ولدی ۱۳۵
 مجله مهر ۸۰ (ح)، ۸۱ (ح)، ۱۳۲
 مجله یغما ۸۱ (ح)، ۸۲ (ح)، ۱۳۲
 مجمع البحرين ۵۰

نور الهدایه ۵۱، ۵۱ (ح) ۵۷، ۵۷ (ح)
 النهایة ۴۶، ۴۶ (ح)
 نى نامه ۱۵۸

و

وافى ۴۸، ۴۸ (ح) ۴۹، ۴۹ (ح)
 وسائل الشیعه ۴۶ (ح) ۴۹، ۴۹ (ح)
 وسیلة النجاة ۱۵۵
 ولدنامه ۷۴، ۷۴ (ح) ۱۳۴، ۱۳۵ (ح)
 ۱۳۹

هـ

هدایت القاصرین ۴۵ (ح) ۷۶، ۷۶ (ح) ۷۷، ۷۷
 ۷۷ (ح)

منتخب ۲

منتخب اشعار خواجه ۱۰۸ (ح)
 منتخب قابوس نامه ۱۱۳ (ح)
 منتخب مرصدا للعباد ۱۲۸
 منتهی الارب ۲
 المنقذ من الضلال ۳۰ (ح)
 مهذب الاسماء ۲

ن

نصیحة الملوك ۳۰ (ح)
 نفائس الفنون ۵۹ (ح) ۶۹، ۶۹ (ح)
 ۸۸، ۸۹ (ح) ۱۳۱
 نفحات الانس ۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۵۷
 نقد العلم والعلما ← تلبیس ابلیس ۱۲۷

فہرست اعلام جغرافیائی

(ح) ۳۹، (ح) ۴۰، (ح) ۵۶، (ح) ۵۸،
 (ح) ۷۵، (ح) ۸۶، (ح) ۸۸، (ح) ۹۸،
 (ح) ۱۰۴، (ح) ۱۱۱، (ح) ۱۱۷،
 (ح) ۱۲۲، (ح) ۱۲۶، (ح) ۱۲۷،
 (ح) ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۹، (ح) ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۳، (ح) ۱۳۴

ح

حجاز ۳، ۳۹، ۷۱

خ

خراسان ۱۹، ۱۹، (ح) ۲۰، ۲۰، (ح) ۲۱، ۲۱، ۹۶، ۹۶،
 ۱۳۰

خطای ۱۲۰

خوارزم ۱۳۳

خیوہ (خیوق) ۱۳۳

د

دمشق ۱۴۰، ۲۴

دوزخ ۱۰

ر

روم ۸۴، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۵۴،
 ریکا ۱۱۶

ز

زنجان ۱۷، (ح)

س

سدرہ ۱۱۱

سرخس ۱۰

آ

آذربایجان ۳

آسیای صغیر ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
 آناتولی ۱۴۷

الف

اروپا ۱۳۳

استانبول ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، (ح) ۱۵۰

افغانستان ۱۵۸

اورشلیم ۱۴۰

ایران ۸۴، ۱۳۵، ۱۴۰

ایلغین ۱۵۱، ۱۵۳

ب

بحرالروم ۱۴۱

بصرہ ۴۳، ۱۳۸

بغداد ۲۵، (ح) ۹۴، ۱۱۷

بغشور ۸۱

بلخ ۱۲۹

بہی ۱۳۱

بولاق (مصر) ۱۳۰

بہشت ۱۰، ۱۱

پ

پاکستان ۷۹

ت

تبریز ۱۳۳

ترکید ۱۲۸، ۱۳۸

تہران ۲۲، (ح) ۳۰، (ح) ۳۲، (ح) ۳۷

ک

گرگانج ۱۳۳

ل

لکنهو ۷ (ح) ، ۸۶ ، ۹۲ (ح) ، ۱۲۵

لنینگراد ۱۲۶ ، ۱۲۷ (ح)

لوکاش ۱۴۰

لیدن ۱۲۴ ، ۱۲۹

م

مدینه ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۱۲۱ ، ۱۴۰

مرام ۱۵۰

مصر ۱۲ (ح) ، ۱۶ ، ۳۵ (ح) ، ۴۱ (ح)

۴۴ (ح) ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۷ ، ۱۱۷ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۳۱

۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸ ، ۱۴۱

مکہ ۱۹ (ح)

ن

نجد ۱۲۳

نسا ۲۸

نیشابور ۱۳

و

واسط ۱۳۸

ه

هرات ۱۳۰ ، ۱۳۲

هری ↑ ۱۱۶

هند ۳ ، ۷۹ ، ۸۴ ، ۸۶

هندوستان ۹۲ ، ۹۶ ، ۱۲۵

ی

یونان ۹۷

سمرقند ۴۷ ، ۱۱۷

سوریه ۱۳۸

سهرورد ۱۷ (ح)

سیواس ۱۵۱

ش

شام ۱۳۳ ، ۱۴۱

شیراز ۱۲۱ (ح) ، ۱۲۲ (ح) ، ۱۲۳ (ح)

۱۳۰

ط

طابران ۳ (ح)

طوس ۳ (ح) ، ۱۴۸

ع

عراق ۳ ، ۹۲ ، ۱۳۸ ، ۱۴۱

عراق عجم ۱۵۱

ف

فرنگستان ۳

ق

قاهره ۱۳۰ ، ۱۳۲

قبرس ۱۴۰

قوم ۱۴۱

قونیه ۱۲۹ ، ۱۲۳ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۵۰

۱۵۰ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵

ک

کعبه ۳۶

کنعان ۲۱ ، ۱۲۲

کوفه ۴۲ ، ۴۳

کلیسای سن آمفیلوکوس ۱۳۹

فہرست اقوام و قبایل (وملک و نحل)

ح	حاجیان ۳۸	آ	آل داوود ۳۳
	حالیہ ۷۷، ۴۷	الف	
	الحبشہ ۴۵		ارمنیان ۱۳۹
	حبشیان ۴۲		اسلام (۱) ۱۴۲، ۴۴
	حجیج ۵۳		اعراب ۱۴۳
خ			الہامیہ ۴۸
	خرازیہ ۷۶		اسوی ۴۹
ذ			اہل سنت ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷
	ذہبی ۱۳۳		ایلی ۱۴۱
	ذہبیہ ۷۶	ب	
ر			بکتاشیہ ۷۶
	رفاعیہ ۷۶		بنی اسرائیل ۱۰
	روافض ۳۸، ۳۱ (ح)		بنی امیہ ۵۸
ز			بنی عباس ۵۸
	زراقیہ ۷۷	پ	
	زنادقہ ۴۱		پیرجمالیہ ۷۶
	زندیقان ۴۰		پیرحاجات ۷۶
	زنگیان ۱۲، ۳۷، ۳۹	ت	
س			تابعین ۷۱، ۱۵
	سلجوقیان ۱۰۱		ترسایان ۱۳۹
	سنی ۵۴، ۵۳		تصوف (ح) ۷، ۲۶، ۹۱
	سہرہ وردیہ ۷۸، ۷۶	ج	
ش			جمہوریہ ۴۸
	شیعہ ۷۱، ۵۴، ۵۳، ۴۵ (ح)	چ	
	شیعہ امامیہ ۱۲۸		چشتیہ ۷۸



قادریہ ۷۸، ۷۶
قریش ۵۶
قونیویہ ۷۶

ک

کاملیہ ۴۷
کبرویہ ۷۶

م

متصوفہ ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۸
۱۳۹، ۱۱۶
مسلمانان ۱۳۹
مسلمین ۹۵
منول ۱۲۹
منولان ۱۳۳
مولویان ۱۴۱، ۱۳۸
مولویہ ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۳۳
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱
۱۵۷، ۱۵۵

ن

نصاری ۱۳۹
نعمۃ اللہیہ ۷۶
نوربخشیہ ۷۶
نقشبندیان ۸۳
نقشبندیہ ۷۶، ۸۱
نوریہ ۴۷، ۱۱۷

و

واصلیہ ۴۷، ۱۱۷

ہ

ہندباری ۱۵۱
ہندو ۳

ی

یہود ۳

ص

صحابہ ۱۵، ۳۴، ۳۸ (ح)

صنویہ ۷۶

صوفیان ۱۲، ۱۳، ۲۹، ۳۹، ۴۷، ۵۹، ۶۵

۹، ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۴

صوفیہ ۱، ۴، ۶، ۱۱، ۳۱، ۳۸، ۴۴، ۴۷

۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۷۷

۷۹ (ح)، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۴

۹۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۸، ۱۴۷

ط

طریقہ رفاعی

طریقہ کبروی (کبراوی) ۱۳۳

طریقہ مولوی ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

طوسیان ۷۷

ع

عباسی ۴۹، ۵۲

عجم ۹۲، ۱۶

عرب ۱۲، ۱۶، ۲۸ (ح)، ۲۹، ۳۵، ۵۷

۵۹، ۸۳، ۱۴۱

عرفا ۱۲۹

عشاق ۴۷، ۱۱۷

غ

غازیان ۳۸

غزالیہ ۷۸

ف

فتیان ۸۴، ۸۵

فقہا ۱۳

ق

قادریان ۱۳۸